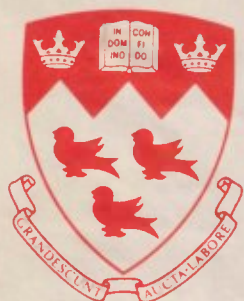


C978  
.L192

ISLML  
BP80  
A446  
F37  
1881



McGill  
University  
Libraries

Islamic Studies Library

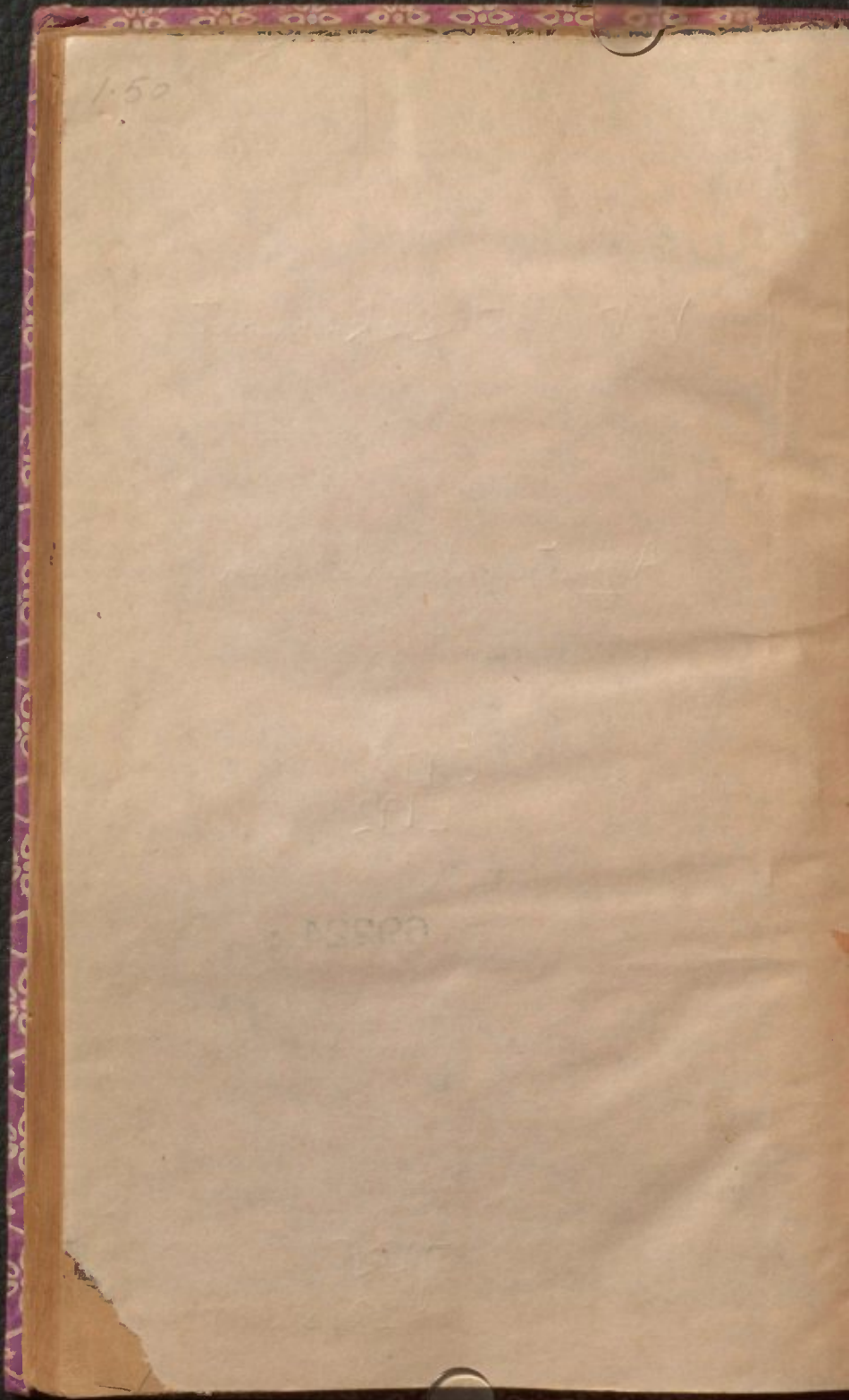
40521415

250

MOONIS BOOK DEPOT  
BUDAUN. U. P. (INDIA).



150



Vatī Allīsh Lak-hnawī

Aghsān al-arba'ah

C978  
.L199

69224

pr  
23.5.80



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله أصحابه جميعين اما بعد فليكن بينه وبيننا  
اميد ودار رحمت پروردگار ولى الله ابن حبیب الله الانصاری غفر له ذنوبها وستر عیبها که در زمان پیشین  
با پادشاه غلام علی نیر حضرت شاه سید عبدالرزاق انبوی سیالیه در مسائل شتلمه ذکر مناقب و مناقر  
حضرت وی قدس سره اتفاق تالیف افتاد و مقدمه آن ذکر حضرت مولانا قطب الدین شهید سیالی قدس  
سره بقید علم آمده و هم در خاتمه آن ذکر بعضی از شیوخ کرام که بنا بر او افتاد و مولانا و موضوع آن که از جمله برادران  
و مستفیدان خدمت سید و موصوف بود و نیز تخریر آن از مدتی بخاطر داشتیم که سیالیه علامه شتلمه  
ذکر حالات مولانا انوار الحق قدس سره که مقدمه مولانا شهید و مرید خاص سلسله زناقیه بود در  
و هم گوییم بسبب عوارض عواین صورت نمی بست و غرمت همیشه ماند تا برنجی از اوقات سید آمد که قلب  
این خاکسار آمد که آن غرمت را از قوه لفعول آرم عثمان ششید نیز قلم را متوجه انصوب هموم و آنچه از حال  
آن نیز گواریا در آشتیم در اوراق متفرق تخریر آرم بعد از آن بخاطر گذشت که اگر این ذکر فرزند آن جهیابر  
پسران مولانا شهید ملحق گردانیم بسیار متوجه و مناسب شد لهذا این ساله را بر جهیابر اصل ششم نوم  
و هر اصل که شتلمه کرد و اولاد یکی از جهیابر پسران و سه قریب سره سانتم پسران بخاطر گذشت که مقدمه  
آن ترتیب دهم بذرک نسبت شریف مولانا شهید قدس سره تا سالکان این داری که اخفای نامزد و در  
خاتمه آن بعضی از مباحث عمری خود را مندرج سازم تا بر بنه و ستان واضح گردد که تا امید الهی مساعدان

بیت



همچو آن نبوی زنده که بشارت اصدی دلی و سلطت سبب ان نظام امورات من فرموده و بالاطاف انی خود  
بنواخت و لکن فضل الصدوقی من یشاد لیسرل بین عماله شتمل است بر مقدمه و خاتمه و چهار آس  
اما مقدمه و ذکر نسب شریف حضرت مولانا شهید قدس سره باید دانست که  
حضرت مولانا می شهید در خاتمه کتاب تلویحات که بخط خاص خود رقم فرموده است نسب خود باین طور  
نوشته قطب الدین بن عبدالحلیم بن عبدالمکریم بن احمد بن ولفظ بن فضل الدین بن عبد بن نظام الدین بن  
علاء الدین الانصاری تا اینجا و نسب اختلافیست و هم دی قدس سره شیخ علاء الدین را از احفاد  
خواجسه عبیدالدین الانصاری که شیخ الطائفه و پیر طریقت و حضرت خواجہ معرون است شمرده و فرموده  
در شهر رات واقع استخاره و ذکر می آید در شرح الانصار هم میگوید و نسب شریفش را تا ابو ایوب انصاری  
صاحب رسول اصلی الله علیه آله و سلم سائیده اند لیکن چون سلسله انتساب مفصل تحقیق نرسیده اند راجح آن رین  
رساله مناسبت زانین بزرگان کسیکه از هرات بمنندستان آمده هم ملاک الدین انصاریست و فرمودی در  
در قصبه بزاده که ما بین دلی و مستر واقع است میگویند و در آن دیار مشهور و معروف است و از فرزند  
او کسیکه در قصبه بهمالی وارد شده سگوزت اختیار کرده شیخ نظام الدین است و میگویند که حافظ قرآن شریف  
و فاضل نامی بود چون جاده استقامت در آن موضع نهاده بسبب او اکثر مردان اطراف و نواح استقامت  
برند و ویران شد کمال احکاشته نیاز و سوخ و خدش پیدا کردند تا زنده بود با شاد و میمان و باغ  
طلب علم اوقات بسر برده و با از جاده استقامت بیرون نه نهادند در همین موضع وفات او اتفاق  
افتاده و در قطعه که بعد از من او معروف بروف گشته مذکور شد و همو بخانه خاقریز زنده ان وی شدند  
چون نوبت شیخ حافظ که در بنایلا سر بر آورده بود و بعد و عمل معروف و مشهور رسیدن من در باغ  
خودش قرار یافت و وی قدس سره در ظاهر و باطن آراسته و متوکل و استقامت پیراسته بود و هم  
خند و م شیخ سازگ قدس سره و هم از دستان و خواصان خاص بود که همیشه شیخ نمایه از سر  
او تشریف می آورد و او بخدمت شیخ میرفت و هرگاه شیخ بخانه اش می آمد برود و سنگلی بی نشاند  
که بنور در حویلی تسبیح او افتاده است و بزرگان جابست که بر این سنگ هر روز گوار هم می نشینند

و در آن وقت مردم ویرانها را از کربلای کربلا بردند و کربلای کربلا را نیز نیاوردند و بود و نیاخی در فرس  
مسافری بعضی حکم کرد و در بیات کابل اعظم و کربلای کربلا را کرده و سطوری چند در مدح و ثناء که از نوشته باجمله  
در مسافری شیخ حافظ صاحب جوی و در سیر بود و معلوم و خدمت او از اطراف او میشدند و در سیر سکونت  
می نمودند و کفایت از آن آنها می کرد و تعلیم می نمود تا ازین عالم یک پسر شیخ احمد گذاشته است و انتقال  
نمود و شیخ احمد چهار پسر گذاشته بود که اولی او را میسر نامید و نام یک پسر شیخ قطب و نام دوم شیخ سعید  
و نام سوم شیخ محمد یوسف و نام چهارم شیخ عبدالکریم هر یک صاحب اولاد بودند و در تقسیم نکرد که از فرزندان  
ایشان آباد و پر بود و اکثری از آنها را گذاشته است و اولاد آنها باقی است و بعضی را اولاد گذاشته است و مولانا  
شاید پسر شیخ عبدالکریم است و وی سه پسر گذاشته است شیخ عبدالعلیم و شیخ محمد و نام سیم یا در نام گویند  
که رسد و در تقسیم سولی که گذاشته بود و یک دختر داشت که از این پسر شاه نورالدین محمد و صاحب ساکن سولی  
و اولاد نوت شد و شیخ محمد یک پسر داشت سیدی مجسم الدین و چند دختر و شیخ مسلم الدین دو پسر و دختران  
گذاشته نام پسر کلانش خلیل الرحمن و نام پسر خورشید محمد ابراهیم شیخ خلیل الرحمن این زن و صاحب اولاد  
یک پسر سیدی محمد عظیم و یک دختر که بملا احمد عبدالحق بنیر و اولاد ای شریف قدس سر و که گذاشته است و  
محمد عظیم یک پسر سیدی محمد ابوباب و یک دختر گذاشته است و این پسر و اولاد دختر می گذاشته فوت شدند  
و از این پسر و دختر ثانیه نیز یک دختر که در تقسیم نتایج بود که گذاشته و اولاد ازین جهان فوت و شیخ خلیل ابراهیم  
پسر گذاشته علام محمد و صاحب الحق و صاحب الحق و صاحب الحق و صاحب الحق و صاحب الحق و صاحب الحق و صاحب الحق  
یک پسر سیدی طفیل و سه دختر گذاشته است و انتقال نمود اکنون از اولاد شیخ طفیل احدی یک دختر باقی است  
و شیخ علام محمد و دو پسر گذاشته است شیخ و صف الدین شیخ مناج الدین شیخ و صف الدین و اولاد ازین عالم  
رفت و شیخ مناج الدین یک دختر گذاشته بود اکنون او هم ازین عالم رگذاشته و یک پسر و یک دختر  
یا دگر گذاشته است و آنها را ابو طبعی رساند الغرض از اولاد شیخ صاحب الدین بنیر دختر است باقی نیست و اولاد  
شاید که شیخ عبدالعلیم ابن شیخ عبدالکریم بود و شیخ عبدالعلیم و یار و یک دختر گذاشته است ازین عالم گذر  
و دختر سید انکاح شیخ صاحب الدین بماد زاده او را در مولانا ای شریف چهار پسر و سه دختر گذاشته است

چند

چشمه پیر کلاش ملا محمد سعید ام شمس و مدعی ملا محمد سعید و مدعی ملا نظام الدین چهاری ملا محمد رضا  
و از زخمران کی بقصد کندی بهلول که خدا شد و مدعی در بلده لکنه شیخ مکریم بنوری از وراج یافت و سید  
و تصدیه سکر شادی او شد و اکنون از اولاد او باقی نیست و از فرزندان و دختران و دیگران موجودند شیخ  
ملا محمد اسحاق پسر شیخ غلام مصطفی گداشت و تفصیل اولادش در اصل علی مذکور خواهد شد و خود در حیات  
والد بطرف ملک دکن نر و بادشاه عالمگیر رفت و با نیا بود که خبر شهادت والد را با خبر شنید و خود هم  
نواح انتقال کرد و بعد شهادت مولانا ای شهید ملا محمد سعید پسر ده پیش با محضر غلامی نر و بادشاه مذکور  
سکک کس رفت و یک بار از آنجا برای تراک نظامان و سمانی قزلباشی محل حکم آورد و بار دیگر که سفر کرد  
و در ولایت مدینه بزیارت حرمین شریفین جانب حجاز رفت و با نیا دعای اهل ربانیک گفت ملا نظام الدین و  
ملا محمد رضا پسران خود مولانا بعد شهادت والد با جد تحصیل تکمیل علوم مشغول گشتند و بر جا بود پدر بزرگوار  
تدریس طلبه علم آثار کردند پس از آن بر ملا محمد رضا اولاد شوق الهی غالب کرد و بر و جا بهت حضرت  
رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم میا یافت که خود را براسه زیارت روضه شریف رساند میران ملا محمد سعید  
سید شاه عماد الزرق بالوسی نماید چنانچه اول بیعت بخدمت حضرت شاه موصوفی کرد و بعد از آن  
اجازت گرفت و در مدینه منوره شد و بزیارت روضه مبارک مشرف گشت بعد از آن بیعت نمود  
نمود و بتائید الهی اتمام رسانید پس آن عزمیت بجانب اجداد شریف بقصد زیارت روضات تبرکات توجه نمود  
و در آنجا مدت تقسیم ماند و در همان نواح انتقال نمود و این سخن بر مردم کشف بر او کلاش ملا  
نظام الدین دریافت شد چرا که ردی الهی نامش بر فراق او میگفتند مولانا روضه تسکین آنساکر و گفت که  
محمد رضا را بخواب دیدم که در بغداد بر چوئی نشست و از من میگوید که من غیر و عاقبت اینجا بستم تشقی الهی نامه  
من کرده بزند با استماع این سخن تسکین بهر یک شهر از آن روزی میفرمود که عادت محمد رضا بود که در خواب  
خود را بمن می نمود اکنون از چند مدت او را ندیده ام شاید از خوابان در گذشت پس در روزی فرمود که محمد رضا  
را بخواب دیدم که در بغداد این جهان را گشته بقایای خود متعالی میستمر از آن روزی  
رایس از زندگانی او شد و دانستند که بقایای الهی میست و ملا نظام الدین در پسران مولانا

محمد

شهادت محمد مصطفی بود و جامع ظاهر و باطن و در علم ظاهر بحر خفا بود و بقایای تدریس و گری تدریس هم در س  
 و فضلاء و یاران نخست و همه در آن لطراف تعلیم او مشرف گشتند تا در تمام هندوستان احدی را لحاظ نمید  
 او و فرزندان او بیرون نیست صاحب تصانیف بسیار و علوم عقلی و نقلی کتابهای بزرگ تصنیف فرموده بود  
 بخدمت حضرت شاه عیوب الزراق بانسوی بیعت کرده و استقادات برد که حضرت سید قدس را و در راه

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لقب کرده بود و عالمی را از علوم و معارف باطنی افاده داد و بسیاری کسان  
 بملقه بیعت او درآمدند و با انبیه ربی انفسی نظیر داشت باوصفان کمالات ظاهری و باطنی خود را از چهره می  
 و همیشه فرمود که انتظار حکم الهی درم و از خجیان دست برداشته نشسته ام می بینم که قضای الهی زمان خود بکلم  
 وقت جاری میکند و شب و روز در عبادت و ریاضت میکند زانید و بجز در معنی هیچ کاری نداشت تا از خجیان  
 در گذشت و عالمی را ببلوغ فراق خود مبتلا ساخت و گویند وفات وی قدس سرور در روم که اتفاق افتاد  
 و آن روز که ازین عالم انتقال فرمود پیش آفتاب بسیار بود و در تجزیه و کفایت چندان دیر شد که کسوت بر او  
 آفتاب رسید مردم حیران بودند که در این شدت گرمی چگونه نفس را تابانغ قرار خواهد دادند بر نگاه ابرو باران  
 پیدا شد و آفتاب را در پیشانی و تا فتن و سه قدس سرور بر سر مردم بود و اندک اندک ترشح می شد چون آن  
 و فتن فراع شدند باره ابرو متفرق گشت مردم لا تا خانه رسیدن از نماز آفتاب و مشوا افتاد و این یکی از  
 کرامات آن بزرگوار شمرده اند و الحق که حال چنین است برای آنچه بزرگوار چنین حوادث روید هر وقت  
 روح پاکش بیا کند در حیات بود همچنان در مات باقی است و این منی بر نیازمندان جناب او و من و بوی  
 است که کو خشی و من بکنی باور کند ان اولیاء الله و ائمه کون شکر گزینید بر او و شکر و سپهر و چشم  
 چشمه آفتاب را به گناه و نیز گفته اند که در قبری قدس سرور میان مولانا عبدالحق و مولانا کمال الدین  
 دست اند علیهما السلام در در شوق آنها ایضا گویند که لا کمال اللمین میگفت که قبر من در قبری با یکدیگر و ملا  
 عبدالحق میگفت که کمد باید کرد و ایضا میگفت که در مندرقی و کمد میان این دو بزرگوار اختلاف افتاد و ملا  
 کمال الدین میگفت که عبادت است از آنکه بعد کند یرن قبر بطور مندرقی بجانب قبله بقدر نفس بکند و مرده  
 آنجا کند از ملا احمد عبدالحق میگفت که چنین نیست بلکه کمد عبادت است از آنکه بجانب قبله چندان بکند

که سها

که سطح زمین بطور منقرف برآمده کرده و در آنجا گنبدی بر حیدر بنی از کتب تفسیر و شرح است لیکن  
یکایک از جانب قبله زمین زاندر آن شش شده و بعضی شده و بنیقا در وجهیکه مولانا ابو عبد الرحمن میگفت موم مقترس  
شدند که بخوار و مومی مولانا قاضی سر به میان است همان طوری قبر کندید و ما حضرت اولاد ندون سازند و تفصیل  
فرزندان این هر چهار بزرگوار در چهار اصل شمرده می آید پس مثل شجره طیبه حضرت مولانا ای شهید است و چهار  
سبب انش مثل چهار اعصاب و غیر خصی را از عرق است و هر فرسخ را یک بار که باری اندام این رساله الاغصان  
الاربعه للشجره الطیبه نهاده شد و در آن اصول التوفیق و به الوصول الی تحقیق حاصل اول در ذکر اولاد  
ملا محمد اسعد خلیف بزرگ مولانا شهید علیه الرحمه باید دانست که در یکایک سیر در ملا اعلام مصطفی حسین  
حیات مولانا ای شهید متولد گشته بود و در کودکی هفت ساله بود و زانیکه حضرت مولانا شادات یافته بود بزرگان  
باید بزرگان در کعبه وارد فرنگی محل گشته و بهر آنجا نشاندند و نمایان و در خدمت عم خود مولانا انعام الدین قاضی  
تعلیم شده و بعد تفصیل کتاب درسیه بطلب مباحث کوشیده تا آنکه در دینی فوت و سند قضای پر گشت ملا و این  
من مضامین صدیه او در حاصل کرده اجراء احکام شرعیه بر وجهیکه می بایست می نمود و حضرت قضا را  
بحسن فراست خود زیر و زبانت بخشیده اما قاضی مغزول را با اعداد و اثبید گشته هر گاه قابو بی خودی یا  
سند بنام خود حاصل می کرد و بعد از آن مرد و گشت چون این عابد کرامت مدبر گشت که در سنه قاضی مغزول بر وجه  
اتم قرار گشت و غیریت او در ملک وی قضا چنانچه یکبار آن قاضی مغزول سند بنام خود حاصل کرده بزرگت قضا  
قائم شد و در اقدس سره بنیال ساخت ناما بر باری تکرار نمیشی مع سیر کلان خود موسی بیولوی محمد علی  
که درین دستمه بود و غم دلی کرده قاضی سابق چون یعنی مطلع شد در کین گاه چنانچه استخامس را نشانید و با نهما برا  
قتل آن هر دو بگیا ما اشاره ساخت هر گاه هر دو بخار سینه به بیخ غلام آن شهید کلان شهید شدند و چون تحقیق حقیقت  
امر بنیوت نه بیوت ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ الیه اجعون و بعد از شهادت وی سیر خورش ملا محمد ولی رحمت الله علیه بران خدمت  
ارخصو یا در شاه منصوب گشت تا زانیکه وجوبات قضا جاری بود بران کار بر منصوب ماند هر گاه وجوبات اولی  
حکام مسود گشته و بنامش است و بعد از علوم مشغول گشت قاضی ملا اعلام مصطفی را  
سیر بود زانیکه ملا محمد علی که با وی شهید شد و در ملا محمد حسین بیوم ملا محمد ولی که بعد وی بر خدمت قضا

پرگفته مذکور منسوب گشت و هر سه از آنها کتب سابقه بخیرت بنام خود مولانا نظام الدین قدس سره و خال خود را شرح  
 کمال الدین کرده تا ملا محمد علی را بسبب همگانه که در اتفاق تدریس نشد و عشرش با وی و فغانم و دلا و دلا درین عالم  
 در گذشت و محب بقیقی در پیوست و ملا محمد حسن در زین و ذکاب بر برادران خود سبقت برده و حسین  
 تحصیل تکمیل نموده که کتب درسیه از برداشت محتاج رجوع بطرف کتاب نبود قوت حافظه او این درجه بود که  
 اگر احیاناً کسی از تلامذه او کتابی از کتب درسیه مثل هرایه و غیره می آورد و در آن کتاب از خطی کاتبی بنده بطور  
 عبارت نوشته نشدی آن عبارت بیاد خود خوانم می و نویسیانیدی بعد بقابله کتاب صحیح همان قسم بر می آمد  
 و در باب تحقیق در معقول و منقول نظیر خود زناشت از تفاسیر شدیم که در معومات خود هر چه سیده بود که  
 در معولات اگر بود علی با دسه مقابله کردی حقیقت بر و زبندی بود در منقولات اگر فیخر الاسلام بزودی با دسه  
 همسری که دسه ترا نشی مناسب تصانیف کتبه است در اصول شرح مسلم الثبوت تالیف ساخته از اتفاقاً  
 تا از مبادی احکامی رسیده همگام مبادی لغوی شروع گشته بسبب بدین بنید و نشی با تمام نرسیده و غالباً  
 که ترتیب یافته کتابی است بی نظیر مستلزم ترقیات غریبه و تحقیقات عجیبه در معقولات کتب بسیار و در مثل  
 محتاج العلوم در منطق و غنائیه العلوم در طبعی لکن بر پایه اجسام اختتام یافته صورت اتمام فندان و غیره  
 و حاشیه بر شرح هرایه امله از ملا صدرا ی شیرازی و بر شرح یاد غمزه تالیف ملا محمود جو فوری و بر حاشیه سیه  
 هر وی بر شرح مواقف و شرح تهذیب جلالی و رساله تطبییه شرح مسلم العلوم در منطق مدون هر یک از این کتب  
 در اشتمال بر تحقیقات نظیر خود ندارد و در این برای حال مکرر بود علی برای طلب معاش رفقه با آنکه بعضی و بیات  
 معانی او آید و استقامت در وطن بمقام فخری محل صورت بست بعد از آنکه بزرگانش از نیال در گذشتند  
 بجای شان نشسته تدریس علوم کرده و نام در اطراف و اکناف بر آورده مشار الیه فضلای عصر نشی با آنکه  
 بشرات بعضی از سواد مفسد و عظیم در وطن و داده که در آن هلاک نمود و شاه ساخت و قیام در وطن کن نمائند  
 را بی رویه میگذاشتند و بقیه عمر و حمایت حکام آن ملک بسیر بر و در رام پور فوات یافت و وی قدس سره  
 بنده است محمد اسحق خان که یکی از مردمان خلقی حضرت سید شاه عبدالرزاق بانسی قدس سره بوده است داشت  
 و کثیر الکلام بود و در حبه اولی در قمر ملا محمد علی قدس سره بر ملا محمد علی پورش بود و از بطرفی بنمیرا دلا و در

و گریه نمود و آن دختران هم اکثری از آنها را و لغوت شدند بیکدیگر که اولولاد و خرنی است و دیگر هیچ در آنجا نبود  
 زنی بود خیمه کف و بطنش دوسه متولد شدند عبدالعزیز و عبدالرزاق و عبدالرزاق بخصه و مادر خود را سپور لاده فوت  
 شد و عبدالعزیز که والدش در تعلیم او کوشیده و کتب درسیه او را تعلیم داده در راه بیومع اولاد کثیر بود دست دراز بود  
 سیوم از تصبیه بعضی پور بود از بطنش یک سپه متولد شد او را غلام دوست محمد نام نهادند و گویند سبب تسمیه این بود  
 کردی تهمه اندک کثیر بر شاه دوست محمد کافریت و دعا برای اولاد سپهری میگذازانند با قنات تولد این سپه پخته  
 از پنجبت عبدالعزیز غلام دوست محمد نام نهاد و آن فرزند اول در خانه جوادی خود در صغی پانزده و در عمر  
 سنیه سه سالگی با او در اید و رکنه و او در نگرگی عمل گشته بخانه والد بزرگ خود پروتس یا فته و تحصیل علم کرده بعد  
 فراغ کتابت درسیه بخدمت اتران مشغول شد و در چند عرصه از حفظ هم فراغت نموده و ولولایان اتر  
 و جوش حق پستی بر سنیه او جلوه گرفته و عازم جبارنی بسبیل الله بود لیکن چون امرای ایندیار را مساعد خود  
 نیافته استقامت در وطن مناسب ندانند برای کسبه معطله شد هرگاه قریب ببند سورت رسیده از دست  
 کدایم تراق تهمیه گشت و بیفتقار و من بخیر من بینه جبارالی الله در سلطه می ر که الموت فقد وقع ابو علی  
 ابرج و دایمی یافت و بجوارعت الهی پیوست جمله اهل اقل و سه سپه گذار شد مولوی غلام محیی مولوی غلام محمد  
 و مولوی غلام زرگر یا هر یک از آنها تحصیل علم کرده بر جاده اسلام توفیق آماند و همه با صاحب اولاد اند  
 مولوی غلام محیی جبار سپه دار و کبر آنجا بسبب الله در خانه مولوی سداد که خدا شد تحصیل علم کند و مولوی  
 غلام محمد سپه دار و خدا هر یک را سلامت داد و مولوی غلام زرگر یا هم جبار سپه صغیر سن از او هر سه برادران بر سر کار  
 انگیزی ملازم اند و مولوی غلام محیی بعد از همد الهی در این حق مولوی غلام محمد و بعد از همد و در سن پانزده و مولوی غلام زرگر یا هم پانزده سال  
 و ملا محمد حسن بعد از مرگ والده عبدالعزیز در راه بیومع در کج با دختران افغانان کرده از بطن یکی از آنها دو سپه پخته شدند  
 محمد احمق و محمد یوسف آنها هم تحصیل کتب رسیده کردند که آنها محمد احمق را رقم ملاحظه کرد و زمین مستدبانته و الحال  
 شنیده ام که در سن سید و رقم رسیده او شنیده شد که محمد یوسف هم از کتابت علم و تحصیل کتب رسیده بخاری نسبت  
 و الحال در راه بیومع استقامت دارد و خیمه در میان اولاد مولوی غلام محیی و مولوی غلام محمد و مولوی  
 غلام زرگر یا هم چون آنجا بر وی مولوی غلام محیی خلیل الله که با صبی مولوی امین الرحمن مرحوم کتبخانده سپه رسیده

ملا نظام الدین و سپه چاری مولوی قطب الدین میرزا زینا که تحصیل علم در بیخ حاصل شدند اسپهان مولوی  
غلام محمدی مولوی علی بیگ پسر می به مولوی رعایت العمد دارد واقامت بنا بر سر و مزاد و در و مولوی  
مرت در از در انج بود بجزار رحمت الهی میوست و مولوی عیادت ملا محمد باصیبه مولوی خلیل العمد خوش  
شده صید بلو از مولوی خلیل العمد پسر دومی مولوی غلام محمدی دو پسر می به مولوی حیم العمد مولوی خفیه العمد  
صید داد و مولوی حیم العمد اولاد باصیبه جناب بر شند نامولانا و قندهار مولوی حافظ محمد عبدالوالی قدس سره که خدا  
گشته و بعد وفاتش باصیبه مولوی غلام تقی برادر بزرگ او پدر خویش نکاح نمود از او یک پسر می حکیم العمد که در مولوی  
خفیه العمد باصیبه محمد ساکن ماکوری از دراج نمود و پسر می مولوی غلام محمدی مولوی نظام الدین که در کلا  
شادی اوشده بود و در تمام ناپور سلار می اگر نری جهان فانی را و داع نموده و در خرقه کد داشت و پسر  
مولوی غلام محمدی مولوی قطب الدین در قصبه گرا می به مولی که شده در بنا بر سر طح اقامت انگه در سپه  
زوجه دارد که بر ش محمدی و در وسط محمد الیاس و نام سیومی معلوم نیست و کلا در دیگر در بنا بر سر غیر نموده از  
لبغش و پسر داد و موسوم محمد حیدر و محمد سلیمان و مولوی غلام محمد پسر دومی مولوی غلام دوست محمد  
از زوجه اولی سه پسر و یک صبیبه داشت اما پسرش غلام علی و غلام قادر و غلام محمدی بودند اما غلام علی باصیبه  
مولوی غلام محمدی خوش کنه شده بود یک پسر می به غلام حسن یک صبیبه که شنده به القبانت و مولوی غلام تقی  
تیر باصیبه دومی مولوی غلام محمدی خوش کنه شده بود یک پسر می به غلام ستار که شنده در عالم ابی بجز رحمت  
یزدانی میوست و غلام شای باصیبه غلام علی خوش کنه شده بود یک صبیبه از مولوی غلام محمدی یک پسر می به  
و یک دختر که شنده باهی ملک بقاشند و مولوی غلام محمدی انتقال از زوجه اولی شنده شده از غلامش یک دختر  
شده در قصبه بنه ناکتی اگت و بر دوز و جستان ملا قصبه که می به مولی بودند و مولوی غلام محمدی که ریاست  
گذاشتند مولوس غلام محمدی و مولوی غلام رسول و مولوی غلام مرتضی اما مولوی غلام محمدی دو پسر  
و یک دختر که شنده فوت شده و اسامی پسران شان عبدالغنی و عبدالغفور بوده و در کجور خانه نادری واقامت  
و مولوی غلام رسول باصیبه مولوی غلام محمدی خوش کنه شده بود و مولوی غلام محمدی در گذشت و مولوی  
غلام مرتضی باصیبه بر شنده نامولانا مولوی غلام محمدی عبدالوالی قدس سره که خدا گشته سه پسر می به غلام محمدی



و حیات الدین و خلاص جلیانی و یک دستور و دو غلام علی الدین با صدیقه لوی غلام محمدی از عیال جانم دو دختر دارد از همی اما  
 ملا محمد علی از توفیق که تفسیر پرگنه ملاوران ذخیره گذاشته پای استقامت در فایز خود داده و تباریس معلوم تا آخر  
 عمر او تا تسبیح برده صاحب تصانیف مثل شرح سلم و حاشیه بر حاشی از باب شرح موافق شرح جلیلی بر تفسیر  
 و بر تحقیقات اساتذہ حاوی بود عالمی بخدمت او تعلیم شده و تکمیل نموده سه سال داشت ابراهیم ملا غزنی اسد  
 صاحب دروغ و تقوی بود و در سن ثانی و رای صاحب داشت اما در روز قیامت شوقی شرح نبوی چند ان  
 با غزنی مستولی گشت که در مدت تدریس نیافته در زمان فوق و شوق باراد تحصیل علم که شوقم زیادت بیت اندوخته نمود  
 نادیده اسد شرفا تظنی با مسافرت کرده تا به بند سورت رسید و آنجا بخدمت بعضی علمای آن زمان که محدث وقت ران  
 دیا بود در کتب حدیث استفاده میکرد و درین میان میماند و بعد از سه سال ازین علم انتقال نموده بکار حدیثی پرداخت  
 و عقب گذاشت و این سخن در حیات و اولاد او نموده و دانش ازان بسیار فروتن منعم می ماند و چگونه فرزند اوئی  
 که مثل این فرزند و چنین زیاد حکم غمخوار در خدا بود و با بیا فرزند بکار رحمت خود جای مراد است و اسما ملا غلام  
 کتب درسیه بخدمت والد خود تحصیل کرده بعد وفات والد گذشت اوقات در مطالعه کتب گذرانید  
 تکمیل نموده و بتدریس مشغول شده در عصر خود نامی بر آورده و تصانیف مثل حاشیه بر سه حاشیه سید زاهد  
 هروی و حاشیه بر روضه شمس از غمخواره و موسی بخدمت او تحصیل کرده و جمعی از مریض شان کا میا بگشته ازین  
 و اولاد با خود فتوی بر مردم میداد و مرجع خلق درین باب گشته و چند سپهر او را متولد شدند و زمانه خود و دختر دارد هر یک  
 از آنها صاحب اولاد است القاهم اسد تعالی و سپهر او غلامان نور الله در زمین ذکی تحصیل علم کرده و حاشیه اوقات  
 بمطالعه کتب درسیه میگذرانید و با قبای خود کار میداشت و سه سپهر دیگر گشته ازین علم گذشت سپهر  
 مولوی اسد الله بتحصیل علم بخدمت عم و پسر خود اشتغال نموده و فائز آنرا فراغ خوانده بقدر حاجت  
 کتب و تدریس طلبه مشغول است و سه دختر دارد یکی بمولوی نظام الحق نیر مولوی نور الحق قدس سره بخدمت او  
 و دیگری بمولوی حبیب الله سپهنگان مولوی غلام محمد علی که خدا باشد و سیموی صغیر بن است و سیر او  
 ملاوانده مقهور مولوی نعمت الله تحصیل علم بخدمت عم و پسر خود نموده ذوق تدریس و مطالعه کتب دارد  
 و در اجابا جنس خود سر بر آورده نامی بهم رسانیده است حق تعالی او را از جمیع مکروهات معصوم و امان داشته باشد

حسنت بنیز اید و بعد از قیام حدیثی از ابا عبد الله علیه السلام میفرمود که هر که مرا در علم خود بر او می بیند  
 هنوز خورشید بر او نماند و بخواند شغل خدا آنها را بطبیعی است و مولوی رحمت الله که در این شهر او را فرستاد گواشته  
 فوت کرد و حفظ و حایت عم و برادران خود جوانی رسیده کتب در تحصیل می کند حق تعالی بخواهد که در تحصیل  
 در ذکر اولاد مولوی نعمت الله و مولوی رحمت الله نام مولوی نعمت الله با صبیبه کلان مولوی ضیضه الله  
 گفته شده سه پسر داشت کانش مولوی مراد الله که با صبیبه کوچک عم خود مولوی اسد الله عقد  
 ازدواج بسته در عالم جوانی بعد تحصیل علوم و تدریس و تشریح حجت الیه شریف و حفظ قرآن مجید بر روی او الله تعالی  
 لا اولد و ای اهل السلبک اجابت گفت و سپرد وی او شان مولوی فضل الله که با صبیبه عم خود مولوی  
 رحمت الله عقد نکاح بسته و کتب درسیه از پدر خویش مولوی نعمت الله تحصیل نموده و حفظ قرآن مجید کرد و با  
 برادره در تدریس مشغول است و تشریح حجت الیه شریف مولانا مولوی محمد عبد الزاق در نظر عالی حاصل  
 نموده در این زمان یکم ای عصر است و در صبیبه دارد صبیبه که بر وی با مولوی عبد الله و صبیبه کوچک بی با مولوی  
 مصصام الحق گفته شده است و پسر سومی و مولوی نعمت الله مرحوم موسوم با محمد افتخار حفظ قرآن و تحصیل کتب  
 در زیاده فراغت یافته مشغول به تدریس است و با صبیبه کوچک مولوی عظیم الله مرحوم خال خود عقد بسته و دو پسر یکی  
 موسوم بعنکلت الله و دیگری برکت الله و یکی صبیبه دارد خداوند کریم بطبیعی برساند مولوی رحمت الله  
 پسر سومی مولوی نور الله مرحوم از تحصیل علوم در سیه فارغ گشته با صبیبه جناب مولوی محمد احمد قدس سره ازدواج  
 یافته یکی صبیبه دارند و با فضل در غازی مطرح اقامت افکنده در سه تریب داد و تعلیم علم من و نمود مقولات و  
 مقولات باطله علمی نمایند و نطقه از فیض شان کامیاب می شوند. **اصول دوم در ذکر**  
**اولاد پسر اوسط مولانا شیخ ملا محمد سعید علی بن احمد**  
 دو پسر از پسران سره دو پسر بودند ملا احمد عبد الحق و ملا عبد الغفرین قدس سره مانند این اصل را بر او  
 فرغ تقسیم نمودم **فرع اول** در ذکر اولاد ملا احمد عبد الحق قدس سره و مذکور شد پیش از این در ذیل بیان  
 حضرت سید شاه عبد الزاق بانسوی قدس سره در عمده الواسط بر وجه انم و اکمل گذشت باید دانست که  
 ملا احمد عبد الحق قدس سره را در روز جمعه بود و در این طبعن هر یک اولاد داشت مذکور او را از وجه اولی

چشمه پیر کلاش ملا محمد اسعد نام داشت و دومی ملا محمد سعید و سومی ملا نظام الدین مجاری ملا محمد رضا  
و از دختران کیسه بقصد گنبدی بهلول که خدا شد و دومی در بلد و گنبد نوشیج کرم مجبوری از دواج یافت و سومی  
در قصبه سکر شادی او شد و اکنون از اولاد او باقی نیست و از فرزندان او دختران و دیگران موجودند و شیخ  
ملا محمد اسعد یک پسر بی شیخ غلام مصطفی گذاشت و تفصیل اولادش در اصل عمل مذکور خواهد شد و در وقت  
والد بطرف ملک و کس نبرد و پادشاه عالمگیر رفت و با نجا بود که خبر شهادت والد با خبر خود شنید و خود هم  
نواح انتقال کرد و بعد شهادت مولانا شیخ ملا محمد سعید پسر دومی با مضر نهدوی نزد پادشاه مذکور  
شکاک و کس رفت و یک بار از نجا برای ترکه طالبان و معانی فخری محل حکم آورد و بار دیگر که سفر کرد  
و در ولایت آمد بزیرت حرمین شریفین جانش مجاز رفت و با نجا بود علی اهل رالیک گفت ملا نظام الدین و  
ملا محمد رضا پسران خود مولانا بعد شهادت والد با بد تحصیل و تکمیل علوم مشغول گشتند و بر جاوه پدر بزرگوار  
تدریس طلبه علم آغاز کردند پس از آن بر ملا محمد رضا و اولاد شوق الهی غلبه کرد و هر دو جا بهرت حضرت  
رسالت ماب صلی الله علیه آله و سلم می یافت که خود را برای زیارت روضه شریف رساند پس از آنکه بیعت  
سید شاه عمیر الزباق بالسیو نماید چنانچه اول بیعت بعد از شهادت حضرت شاه موصوف کرد و بعد  
اجازت گرفته روانه مدینه منوره شد و زیارت روضه مبارک مشرف گشت بعد از آن بیعت الهی  
نمود و بتائید الهی اتام رسانید پس آن عزیمت بجانب اجداد شریف بقصد زیارت روضات تبرکات توجه نمود  
و در نجا بدنه تقسیم ماند و در همان نواح انتقال نمود معانی محنی بر مردم کشف بر او کلاش ملا  
نظام الدین دریافت شد چه که روزی از نجا او میگفتند و ملا نازفیه تسکین آن بنا کرد و گفت که  
محمد رضا را بخواب دیدم که در بغداد بر جوی نشسته و از من میگوید که من بخیر و عافیت انجامیستم تشفی از نجا  
من کرده و نه بد باستماع این معنی تسکین بهر یک شد پس از آن روز سه میزدند که عادت محمد رضا بود که نه  
خود را من می نمود اکنون از من بدرت او را ندیده ام شاید از نجا بر آن گذشت پس از آن روزی فرمود که  
را نجا بسویم که میگویند در بغداد این جهان را گذاشته بقا کلیه در حال پیوستم از آن روزم  
رایاس از زندگانی او شد و دانستند که بقا سے الهی پیوست و ملا نظام الدین در پسران مولانا

شهید محمد عصر خود بود چنان ظاهر و باطن و در علم ظاهر و خفا بود بمقام تدریس و گری تدریس هم بر سر پا  
 و فضلا در این روشست و همه مردان الحرف تعلیم او شرف شستند تا در تمام هندوستان احدی از احاطه علمند  
 او و فرزندان او بیرون نیست صاحب تصانیف بسیار و علوم عقلی و نقلی کتابهای بزرگ تصنیف فرموده بعد از آن  
 مجلس حضرت شاه عبدالرزاق بانسوی دعوت کرده و استغاثات برد که حضرت سید در آن راه را به  
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لقب کرده بود عالمی را از علوم و معارف باطنی فافاده داد و بسیار کسیان  
 بملقه دعوت او درآمدند و با انبیه ربی نفسی نظیر داشت با و صفاتین کلمات ظاهری و باطنی خود را با چیزی می گفت  
 و همیشه می فرمود که انظرا حکم الهی دارم و اینچنان دست برداشته نشسته ام می بینم که قضای الهی فرمان خود بکم  
 وقت جاری میکند و شب و روز در عبادت و ریاضت میگذرانید و بجز ذکر و معنی هیچ کاری نداشت تا از چنان  
 در گذشت و عالمی را بدیع فراق خود مبتلا ساخت و گویند وفات وی قدس سره در موسم گراما اتفاق افتاد  
 و آن روز که ازین عالم انتقال فرمود پیش آفتاب بسیار بود و در تجلیه و کشفی چنان در پیشگاه نبوت نزول  
 آفتاب رسید مردم حیران بودند که در این شدت گرمی چگونه نفس را تابان غار خواهند برد نگاه ابر باران  
 پیدا شد و آفتاب را پوشانید و ما ذن و سه قدس سره بر سر مردم بود و اندک اندک ترشح می شد چون از  
 دفر فارغ شدند پاره ابر متفرق گشت مردم را تا فانه رسیدن از نماز آفتاب دستور افتاد و این یکی از  
 کرامات آن بزرگوار شمرده اند و گفتند که حال چنین است برای همچو بزرگوار چنین حوادث روید هر وقت  
 روح پاکش چنانکه در حیات بود همچنان در موات باقی است و این معنی بر نیاز مندان جناب او واضح و موبین  
 است که کوششی و حس تنگی باور کند ان اولیا و اولیای تو شکر گزینید بر او و چشم چ  
 چشمه آفتاب را چه گناه و نیز گفته اند که در قبری قدس سره در میان مولانا عبدالرحمن و اولاد اکمال الدین  
 رحمت الله علیه اعلان در حد شوق افتاد یعنی گویند که ملاکال الامین میگفت که قبر من در قی باید کرد و ملا  
 عبدالرحمن میگفت که بعد باید کرد و بعضی میگویند که در صندوق و در میان این دو بزرگوار اختلاف افتاد و ملا  
 کمال الدین میگفت که عبات است از آنکه بعد کند این قبر بطور صندوقی بجانب قبله بعد نفس بکند و مرده  
 آنجا گذارند ملا احمد عبدالرحمن میگفت که چنین نیست بلکه بعد عبات است از آنکه بجانب قبله بماند بکند

که سها

که سطح زمین بطور منقذ برآمده کرده و در آنجا کمانه زبر چند مین می از کتب قدیمه واضح است لیکن  
چونیک از جانب قلمبه زمین از آن در شقی شده و بعضی شده و بنیاد و بویسکه مولانا احمد عبدالحق میلت موم مقترس  
شده که مختار مرضی مولانا قاسم سره سهریلی است همان طوطی که بیدند و مختصرت لادان مدنون ساخته و تحصیل  
فرزند آن این هر چهار بزرگوار در چهار اصل مشهوره می آید پس مثل شجره طیبه حضرت مولانا ای شهید است که چهار  
سبب انش مثل چهار اخصال در غیر ضعی مافری است و هر فرس را بر که برای آنند نام این رساله **الانحصار**  
**الاربعه للشجره الطیبه** نموده شده و در **الاصول الی التیق اصل اول** در ذکر اول  
ملا محمد اسعد خلف بزرگ مولانا شهید علیا رحمه باری دانست که در یکا سپه بود **ملا اعلام مصطفی** درین  
حیات مولانا ای شهید متولد گشته بود و گویند هفت ساله بود در آنیکه حضرت مولانا شهادت یافته بود و از آن  
با دیگر بزرگان در کندن و در فنگی محل گشته و به باغها نشو و نمایان و در خدمت عم خود مولانا اعلام الدین **ملا محمد**  
تعلیم شده و بعد تحصیل کتب درسیه بطلب حاشی که شنیده آه که در وی فیت و سنده قضای پرگنه ملاوان  
من مضامینات صوبه اوده حاصل کرده اجراء احکام شرعیه بر وجهیکه می بایست می نمود و خدمت تقضای  
بحسن فلوست خود زیب و در نیت بخشیده اما قاضی مغرول را با اعداوت پیدا گشته هم گاه قابوی خودی یا  
سند نام خود حاصل می کرد بعد از آن مرد می گشت چون این جمله که ادرت میدگشت کینه و سنیه قاضی مغرول در  
اتم فر گرفت و غریت او در لاک وی قاضی پنجمه کیا آن قاضی مغرول سند بنام خود حاصل کرده بر خدمت تقضا  
قائم شد و بر اقدس سره سهریلی ساخت نامبار باهی توک انضی مع سپهر کلان خود می **ملا محمد علی**  
که درین دست بود و غم و ملی کرده قاضی سابق چون شیخی مطلع شد و کین گاه چنان سخا مس را نشانی و با نهارا  
قتل آن هر دو بگیا ما شاره ساخت هر گاه بر دو آنجا رسیدند به تنقلم آن همه کلان شهید شدند و در تحقیق حقیقت  
امر بیخوبت زی پست **الاصول الی التیق اصل اول** ایچون بعد از شهادت وی سپهر غرضش ملا محمد ولی رحمت الله علیه بر آن نیت  
احضو را در شاه منصوب گشت تا آنیکه در جومات تقضای جاری بود همان کار منصوب ماند و هر گاه در جومات اوبه می  
حکام مسو گشته بجا نداشت و بتدریس علوم مشغول گشت قاضی **ملا اعلام مصطفی** را  
سپه روزیکه ملا محمد علی که با وی شهید شده دوم **ملا محمد حسن** سپه **ملا محمد ولی** که بعد وی بر خدمت تقضا

پیرکننده مذکور منسوب بگشت در سه سال آنرا مکتب علم خیرت بنام خود مولانا نظام الدین قدس و ذوالخود را مکتب  
 کمال الدین کرده فاما ملا محمد علی را بسبب هملکه مذکور مکتب تدریس نشد و عشر باوی و فاعنود لاد و لاد ازین عالم  
 درگذشت و بمجرب بقیقی مدیه پیوست و اما ملا محمد حسن در ذمین و ذیل بر برادران خود بسبقت برده چنین  
 تحصیل کسب نموده که کتب در سیه از برداشت محتاج رجوع بطرن کتاب نبودت حافظه او ایامین درجه بود که  
 اگر احیاناً کسی از زمانه او کتابی از کتب در سیه مثل هدایه و غیره می آورد و در آن کتاب از خطی کاتب خیر بطور  
 عبارت نوشته نشدنی آن عبارت بیاد خود خوانم می و نویسیانیدی بود مقابله بکتاب صحیح همان قسم بر می آید  
 و در باب تحقیق در معقول و منقول نظیر خود زداشت از نقاش شدیدا کم که در معلومات خود در چه رسیده بود که  
 در معقولات اگر بوی علی باو سه مقابله کردی بسبقت بر و زوری و در منقولات اگر فخر الاسلام بزوری باو سه  
 همسری کرده و نتوانستی صاحب تصانیف کثیره است در اصول شرح مسلم الثبوت تالیف ساکنان از آفتاب  
 تا از مبادی احکامی رسیده بنگاه مبادی لغوی شروع گشته بسبب ناله خیر و زید با تمام نرسیده فلابقدر  
 که ترتیب یافته کتابی است بی نظیر مستشرقان تحقیقات غریبه و تحقیقات عجیبه در معقولات کتب بسیار و ذیل  
 معارج العلوم در منطق و معانی العلوم در طبیی لکن بر بالیم الاجسام اختتام یافته صورت اتمام فنون و دیگر زبانه  
 و معانی بر شرح جرایه اهل کله از ملا صدرا می شیرازی و بر تفسیر نایم تالیف ملا محمود و جو نفوری و بر جانشین رسیده  
 هر وی بر شرح مواقف و شرح تهذیب جلالی و رساله تطبییه و شرح مسلم العلوم در منطق مدون هر یک از این کتب  
 در استمال بر تحقیقات نظیر خود ندارد و را تدریسی حال مکرر بر می برای طالب معاشرت با آنکه بعضی و معیشت  
 معافی او آید و استقامت در وطن بمقام نرنگی محل صورت بست بعد از آنکه بزرگانش از معال در گذشتند  
 بنجای شان نشسته تدریس علوم کرده و نام در اطراف و اکنان بر آورده مشارالیه فضلای عصر گشته با آنکه  
 بشرارت بعضی از اسامی و فاسد و عظیم در وطن و داده که در آن هلاک نمود اما تپه ساخت و قیام وطن مکن نمائست  
 راهی روم میگذشتند بقیه عمر و حمایت کلام آن ملک بسبب بر و دور رام بود و فوات یافت و وی قدس سرور  
 سجدت محمد اسحق خان که یکی از مردمان خدای حضرت سید شاه عبدالرزاق بانسی قدس سره بوده است داشت  
 و کثیر الکمال بود و در حبه اولی در قمر ملا محمد علی بن محمد قدس سره بر او عزاد و بدوش بود و از بطن بی سخنزاد بود



علامه نظام الدین و سپه چرباری مولوی قطب الدین هر یکی زینا تحصیل علم در نینجا حاصل شدند اسپهان مولوی  
علامه محمدی مولوی صاحب یک پیر می بی مولوی رعایت المصد دارد واقامت بنا بر سر و مزراورد دارد و مولوی صاحب  
مرت در از در انجا بود بچهار حسنت الهی بوست و مولوی عیادت المصدا با همیه مولوی خلیل الله هم خوش گذرند  
شده صید لدا و مولوی خلیل الله پسر دومی مولوی غلام محی دو پسر سی بی مولوی جمیع الله مولوی حفیظ الله  
صید دارد و مولوی جمیع الله اول با صید جناب مرشد یا مولانا وقتدانا مولوی حافظ محمد عبدالوالی قدس سره را که خدا  
گشته و بعد وفاتش با صید مولوی غلام مرتضی برادر بزرگوار پدر خویش نکاح نمود از او یک پسر سی بی کلیم الله متولد گردید و مولوی  
حفیظ الله با صید محمد ساکن ماکری از دراج نمود و پسر سی بی مولوی غلام محی مولوی نظام الدین که در کابل  
نشادی او شده بود و در تمام ناگاپور سلطانی اگر نری جهان غانی را و داغ نموده و در وقت عقبت گذارشت و در حجاز  
مولوی غلام محی مولوی قطب الدین در قصبه گرازی بولول کتخدا شده و دنیا بر سطح اقامت انگیزه سر پسر این  
زوجه دارد که برش محمد سخن و متوسط علم الیاس و نام سی بی معلوم نیست و کحل و دیگر در بنا بر سر غیر گفته نموده از  
لبغش دو پسر دارد موسوم محمد صید و محمد سلیمان و مولوی غلام محمد پسر دومی مولوی غلام دوست محمد  
از زوجه اولی سه پسر و یک صیدیه داشت اما پسرانش غلام علی و غلام قادر و غلام محسنی بودند اما غلام علی با صیدیه  
مولوی غلام محی هم خوش گذر کرده بوده یک پسر سی بی به نام حسن یک صیدیه گشته به نام بقا شناخت و مولوی غلام قادر  
تیر با صیدیه دومی مولوی غلام محی هم خوش گذرند شده یک پسر سی بی به نام ستار گشته و در عالم جوانی بچهار حسنت  
یزدانی بوست و غلام شایبا صید غلام محی هم خوش گذرند گشته یک صیدیه از مولوی غلام محسنی یک پسر سی بی بر این  
و یک دختر گشته با همی ملک بقا شده و مولوی غلام محمد بعد انتقال زوجه اولی عفتی شده و از لبغش یک دختر متولد  
شده و در قصبه نونان گذر گشته هر دو زوجه شان از قصبه گرازی بولول بودند و مولوی غلام زکرریا پسر  
گذرا شدند موسی غلام نبی و مولوی غلام رسول و مولوی غلام مرتضی اما مولوی غلام محسنی دو پسر  
دیگر گرفته شده فوت شده و اساسی سپهان شان عبد الفتی و عبد الغفور بوده و در کابل بجزان داری اقامت دارند  
و مولوی غلام رسول با صیدیه مولوی غلام محمد هم خوش گذرند گشته لا و از این جهان گذر گشت و مولوی  
غلام مرتضی با صید جناب مرشد یا مولانا وقتدانا مولوی حافظ محمد عبدالوالی قدس سره را که خدا گشته سر پسر سی بی به نام محمد الدین



و حیات الدین و غلام جهانی و یک دختر دارد و علامت روی صاحبیه کوی غلام محمد علی از معانی یافته دو دختر دارد استخوان  
 ملا محمد علی از وقتیکه قصه برگشته ملاوان بخیره نگاشته پای استقامت در طایفه خود داده و بدین معلوم تا آن  
 عماد و خات بسپرد و صاحب تصانیف مثل شرح سلم و حاشیه بر حواشی راهبیه شرح موافق شرح جلیلی بر تفسیر  
 و بر تحقیقات اساتذہ حاوی بود عالمی بخدمت او تعلیم شده و تکمیل نموده و سبب داشت اکبر آنها ملا مخیر السعد  
 صاحب روح و تقوی بود و در سن ثانی و رای صاحب داشت اولاد ذوق الهی و توفیق شرح نبوی چندان  
 با فرزند مستولی گشت که در مدت تدریس نیاننده در خان ذوق و شوق باراد تحصیل علم حدیث غم زیادت است الودیه نمود  
 ناد با اصد شرفاً و تخطیاً مسازت کرده تا به مذهب سورت رسید و آنجا بخدمت بعضی علمای آن زمان که می شد وقت ران  
 دیا بود که کتب حدیث استفاده میکرد و درین میان میمانند و بعد از سه سال برین علم اقبال بود و بجا رحمت الهی بپوست  
 و عقب گذاشت و این سخن در حیات و دلاوری نموده و دانش ازان بسیار خرد و منعم می اندو بگویند خرن اونی  
 که مثل این فرزند چنین زیاد حکم عقدا دارند و با بیا خرد و بجا رحمت خود جامی مده او سنا آنها ملا علی  
 کتب در سه بخدمت والد خود تحصیل کرده بعد وفات والد اکثر اوقات در مطالعه کتب گذرانند  
 تکمیل نموده و بتدریس اشتغال ساخته در عمر خود نامی بر آورده و تصانیف مثل حاشیه بر سه حاشیه سید زاهد  
 بر روی و حاشیه بر دو حدیثین از غم نموده و می بخدمت او تحصیل کرده و جمیع از مریض شان کامیاب گشته اند و چون  
 والد را بجز خود فتوی مردم میدید و مرجع خلق درین باب گشته و چند سلسله او متولد شدند و ناند و دو دختر دارد هر یک  
 از آنها صاحب اولاد است القاهم الله تعالی و پس از سفر او طایفه زین ذلی تحصیل علم کرده و حاشیه او قات  
 بمطالعه کتب در سه میگذازانید و با فزونی حد کار میداشت و سبب دیگر خرد گشته ازین علم گذشت که کتب  
 مولوی اسد الله بتحصیل علم بخدمت عم و پد خود اشتغال نموده و فاضل آفرای خواند مابعد حال مطالعه  
 کتب و تدریس طلبه مشغول است و سه دختر دارد یکی به مولوی نظام الحق بنیره مولوی نور الحق قدس سره بخدمت او  
 و دیگری به مولوی حبیب الله پس کلان مولوی غلام محمد گنجی که خدا گشته و دیگری به مولوی صغیر بن مرت و لیسر  
 ملا و اصد مخیر السعد نعمت الله تحصیل علم بخدمت عم و پد خود نموده و ذوق تدریس و مطالعه کتب دارد  
 در ابناء جنس خود سه برآورد و نامی بهر سانیده است و حق تعالی ابرار جمیع مکروهاات بصون ناموس دانسته و توفیق

حسنت بیفزاید و بعد از تقایم حدالستغفر آید همه راه خسر خود برادر موی حفظ الله لازم است و در و سپهر او که  
 هنوز خورشید مال اندر بخواند شمول خدا آنرا را بطریق سینه موی رحمت الله که در الش او را خود و سال گذارشته  
 فوت کرد در حفظ حمایت عم و برادران خود جوانی رسیده کتب ریسمین می کند حق تعالی السلام نصیب کند ضمیر  
 در ذکر اولاد موی نعمت الله و موی رحمت الله نام موی نعمت الله با صبیبه کلان موی ضیاء الله  
 کتبی شده سه پیشرفت کلانش موی مزاد الله که با صبیبه کوچک عمر خود موی اسد الله عقد  
 از دواج بسته و در عالم جوانی بعد تحصیل علوم و تدریس و شرف بیت الشرف و حفظ قرآن مجید و بر وی والد با بنام خود  
 لاولد و عمی اهل سالیکی اجابت گفت و سپهر روی او شان موی فضل الله که با صبیبه عم خود موی  
 رحمت الله عقد نکاح بسته و کتبی رسیده از پر زحماتش موی نعمت الله تحصیل نموده و حفظ قرآن مجید کرده  
 بر آ آورده در تدریس مشغول است و شرف بیت از جناب مولینا موی محمد عبد الزقاق در نظام العالی حاصل  
 نموده در این زمان یکای عصر است و در وصییه دارد صبیبه کبری با موی عبد الاحد و صبیبه کوچکی با موی  
 مصفا الحق کتبی شده است و سپهر روی موی نعمت الله مرحوم موسوم با محمد افتخار حفظ قرآن و تحصیل کتب  
 در سینه تراغت یافته مشغول به تدریس است و با صبیبه کوچک موی عظیم الله مرحوم خال خود عقد بسته و سپهر  
 موسوم بعنطت الله و روی بیکت الله و یک صبیبه از خداوند کریم بطریق سینه موی رحمت الله  
 سپهر روی موی نور الله مرحوم از تحصیل علوم در سینه فارغ گشته با صبیبه جناب موی محمد احمد قدس سره از دواج  
 یافته یک صبیبه از بدو بالفصل در غازیه بطرح اقامت افکنده در سینه ترتیب دارد و علوم عمیق و نحو و منقولات و  
 منقولات بطلب علم می نماند و خطی از فیض شان کامیاب می شوند - **اصول دوم در ذکر**  
**اولاد سپهر اوسط مولانا شیخ ملا محمد سعید علی بن محمد**  
 و در بیان پس سره و سپهر بودند ملا احمد عمید الحق و ملا عبد الغفر قدس سره با اندامین اصل را بر دو  
 فرع تقسیم نمودم **فرع اول** در ذکر اولاد ملا احمد عمید الحق قدس سره و مذکور شد چه شرف در ذیل بیان  
 حضرت سید شاه عبد الزقاق بالنسبه قدس سره در عمده ابوالسائل بر وجه اتم و اکمل گذشت باید دانست که  
 ملا احمد عمید الحق قدس سره در روز جمعه بودند و از پیشین هر یک اولاد داشت مذکور اولاد از وجه اول

در فصلی دیگر که اولاد از طبقین زوجه نامیده و فصل دیگر که نام اشتباه بدان راه نیاید **فصل اول** در ذکر اولاد از طبقین  
زوجه اولی باید دانست که از طبقین زوجه اولی وی قتل مهره یک پسر ملا محمد آمد و دو دختر بود یکی از آنها  
به پسر برادرم اقا ملا محمد حسن که خدا شد و دیگری مهره از زاده یعنی ملا محمد یعقوب که خدا گشته و اولی را مهره از  
دختران اولاد نامند و نامی سه را چهار پسر و سه دختر متولد شدند و پسر بزرگتر او فوت گردید و دو پسر  
و سه دختر گذارشته فوت کرد و تفصیل آن در ذکر اولاد ایشان در فرع مثنی که مشتمل بر ذکر فرزندان ملا محمد الغفری  
است خواهد آمد دانسته و الله تعالی و ملا محمد ابدا که کتاب علم در خدمت جنود مولانا نظام الدین قدس سره  
کرده و بعد فراغ از تحصیل که عین تکلیف بود بسبب بی معاشی او را قیام در وطن نیت نمود و در کار رسیدگی  
اختیار کرده در دوران جمله که بارخان ملازم گشت و هم چندی همراه میر باقر قلعه دارانده تحصیلداری نمود  
ازین سبب اتفاق تدریس نیت نمود اما از مطالعه کتب مغافل نبود و میگویند که در تفسیر ضیاء و بیاید التفه  
مهارت کمال داشت چنانچه راقم از زبان عم خود ملا محمد حسین و والد خود ملا حبیب الله رحم الله که هر دو در بیان  
وی قدس سره بودند شنیده که در وقت مذاکره تفسیر ضیاء وی که مثل ملا محمد حسن و ملا احمد حسین مجتمع شدند  
و هر یک حل مطالب غامضه آن بجز خود میکرد و ملا محمد ابدا در آن مجمع حل مطلب تدقیق و دلایل و رفع شبهات  
بجاری میکرد که پس از خاطر همه فضیلتی شد و اگر ایما ناخاطبی اتفاق می افتاد وی از سر تقلید سخن نمیکرد و آنچه می گفت بدلیل  
ثابت میکرد و ملا محمد حسین علیه الرحمه وقتیکه در کتب درسیه از ملا محمد حسن میگرفت بیشتر میفرمود درسیه  
من تبتو نخواهم داد آن زمان حال استعداد و ذهن معلوم خواهد شد و اکثر علم میفرمود که چون اهمیت و ترس و  
قدس سره بر من استولی بود همیشه در خون میگذشت و به خاطر غلبان می شد که بسا او خود درسیه هدایه میفرمود  
من از خون نشان سخن گفتن توانم و این سخن باعث تجدیدگی خاطر از ظن من گردید و بسبب عوارض روزگار  
و بیماری که داشت فرصت تبیین من نیافت ازین جهت تحصیل هدایه التفه در خدمت ملا محمد حسن قدس سره  
اتفاق افتاد و صلوات بر شعاریه و نار او بود بر چه یکدیگر پیوستی بگردد امثال و علاقه ایستی بذات خود پیدا کرده و  
در آن پسر عم خود را شریک ساخت و بعد از وفات والد خودش ملا احمد عبدالحق قدس سره و پدرش به اولاد خان  
خود زیاده از مهر و مرمان کرده هر چیز بهتر کسی یافت به برادر آن عطای می داد و هدایه پسران خود چندین التفه

نیکو دنیا چشم هرگاه میارشد و در من اسما را گشت بداند آن خصم ملا احمد انوار الحق قدس سره مثل پند  
برو میگردد و در خدمت او زیاد از پیلان مینموند و هرگاه وفات یافتمی گفتند که امر فریادیه شایم  
بعد وفات والدوی قدس سره بر سر از پاره از پاره برمان بود و توفیق او اشتقاق بری را از اول فریادیه  
ساخته گویند که هنگامه وفات او که از جنگا تکیامت نبود هر که میبرد و ای واجباً از آتش فراق او میخواست  
میگردد و میراث قدس سره در روز و جزو نمازین در و جانی و در سپه بودند یکی ملا محمد حسین و دوم ملا حسین  
ناما ملا محمد حسین در جوت و برین فو کا و ایام طفولیت معروف بود و در ایام تحصیل علم بر دیگر طلبه  
سبقت میرد و واحد در مقابل او سخن نمی توانست و بعد که میل بجهت اساتذ تدریس میکرد و طلبه علم اساتذ  
گذاشته مجتهد است او تحصیل میکرد و در استفاده میکردند خیرا که نام نامی او در محفلت اساتذ بلند گشته و اطراف  
و اکناف آوازه علم فضل او شایع شده است آفاق مردم بر آن تحصیل علم بود و متبع شدند و فروع آن تحصیل علم  
کرده بود که خود نشا افتد و در علم او همه عالم گشته میگویند که هرگاه که ملا محمد حسن علیا رحمة که استاد او بود  
وطن بطرف ملک رود میگردد زنده ملا محمد حسین علیا رحمة در جناب شاه شاکر الله علیه الرحمه حاضر شده حکایت  
رفتن ملا محمد حسن از وطن میان آورده شاه موصوف خطاب کرده فرمود میان محمد حسین محمد حسن  
بود آن نام شما نهاد و شد بخانه بشینید و عرض میداد با شنید اعتبار شما در این مکن یاده از اعتبار ملا حسن  
خواهد شد و بخین اتفاق افتاد که سخن تعالی در باطن اکثری از امایان آن زمان مرکز ساخته که مثل وی در  
فاضلی نیست خیا نچه روزی در محفل نوریر الممالک نواب شیخ الدوله مرحوم سید شاه مدن علیه الرحمه  
مذکور ملا محمد حسن کرد و در سینه بالیاد و علم میان ساخته امیر بی قطع کلام کرده مدح ملا محمد حسین آغاز نمود  
مترجم او را فوق بر تبیلا محمد حسن قرارداد سید شاه مدن گفته که وی عزیز و تلمیذ ملا محمد حسن است این گفتن خاطر  
او تلمیذ نسبی نیست شاه مدن خاموش ماند که میگردد که آن امیر مرقعی خان بر شیخ بود و شاه شاکر الله علیه الرحمه  
از ملا محمد حسین علیه الرحمه فرمود که تعجبی خان مرید و نیاز بشماست و فی الواقع زیاد از او در خدمت و  
حاضر شده به کمال تشویع و نیاز پیش می آید که در علم او در همه امور و در عجب است کارخانه قدرت الهی است که مقام  
در روزی است صفت رزاقی او در میان نمی آید که در خواهر کسی آوازه او در کسبی نمود و در اول آن

تخص می اندازد و چنان فضل خود منصف نماید که بر او مکیه انجیب بسرا او میشود و میگوید که اگر آن کس است چنانچه حال  
مرغی تصفی جان بهین متم بوده چون حق تعلق خواست که من آنکه فرزند دنیا و شیوننده دل می انداخت که  
بیر کمال ظاهر و باطن درین معنی است چنانچه یکبار که یکی از خانه بولد خود روی امیر خاں گشت در آن  
زمان احمد خاں با من خلوص نداشت بلکه اخلاقی داشته مردم روی گفته که اگر جمیع بودی آری یقین که  
کسی تو با او در حال می متکلف گردید اقبال کرده آنست و بدو یک آدم پیش من فرستاد و پیغام داد چنان  
توجه کنید که کسی من با او ایلیب بیضا طرندم و چون بدین گاه احدیت آوردم و قسم از من الفتنین و یا قابل  
و عار الفتنین از من علی چون این غیرت نمیشد دست اهل در چشم آنها نشاندن من بعد از آن زمان واسطه منستم  
که برود و بگویم چنانچه داشت انشاء الله تعلق کنیز خواهم که او در وقت من متکلف گشته بودم و در دل خیال  
می کردم که آیا آنرا که کینه دست زاده قلوب این جمله غرت و توقع من نخواهد بود و در بین خیال سرسبب تفکر  
مانده سایل حل مشکل از جناب احدیت بودم که شخصی بود از من گفت فرزند آنقدر در زیر کلاه کنیز خواهد بود  
و در خان جا است گویند تقویت دل شد و هر گاه یقین علوم گشت که بوقت که کنیز خواهد رسید و در خان  
گفته فرستادم که فلان وقت انشاء الله تعالی آن کنیز گشته است بنواهد رسید دل تومی اگر آن کس که من خبر داده بود  
همان وقت پیش من آورد و من بجای احمد خاں رسانیدم از آنوقت اتفاقاً و نیاز در دل ما از طرف من با گرفت  
و احمد خاں را هر سوختی رو نموده بعد از آن زوجه بود که لا ولد بود و خواست تو نیستی بتولد از من که اطفال خاں  
کرده تو نمیزی نوشته خادم محراب من از افضال الهی حاصل شده و از منی تا آن روز نشد و بعد از این بی باعث از یاد  
نیاز و خلوص اتفاقاً گشته تا آنکه فرزند متولد شد و همچنانکه ای او امضی رو نموده که لهاکت خود مشتاقه کرد  
به زوج خود احمد خاں و صیت کرد که نصف حساب من بود و لیا صاحب بدیند و نصف بیاد من بعد وفاتش  
احمد خاں بر چنان کرد از آنوقت رحمت و مغفرت بسیار رو نمود تا در تسمیات و قدس سرور احمد خاں را نیاز در  
خدمت وی متراید بود و وفاتش هم با فرزند آن او مثل تیار زندان پیش می آمد عرض بود فلان من  
صاحب بعین بنده در محضی که میرفت تمامی اهل محض فلکی و میشدند و نیاز مندگی گشتند و در هر سو که کله کرد  
می نمودن من سبقت بر منی یافت و بقابل تفسیر او احد سخن گفتن نمی توانست چنانچه فاضل خوش نظر

دربیان مردم کمتر دیده باشند از روزیکه پوشش محاسن درست کردم و اکثر مصلحا که وی تشریف می برد برای مردم  
و گفتگوی جنس از مردم که میکردی می شنیدم احدی را ندیدم که در لایه کلام او مضمون شده باشد تا به وقت  
چون رسید و این سخن از آن راه نیکویم که او هم داشت از من بودنی المانع چنین بود هر کس که بدیدار دیده باشد تصدیق  
این امر خواهد کرد حق تعالی او را محو بخلق ساخته و قدر و منزلت او در دل هر یک نهاده که کمال خیرت عمر خود را  
برده و در هر فن کتابی تصنیف و تالیف نموده چنانچه منجمله کتب در سید بر جوانی نکتته زا بیده چون گانه ما شنیده  
و اصل مطلب بر وجهی که شاید نموده تا آنکه مردم بعد از اطلاع از شی او محتاج تحصیل مطلب جوانی نمی گزیده و از دیگری  
نمی شنوند جوانی او گو یا است و طلبه عالم شدند و در منطق شرح سلم تالیف داده و در فقه بعضی مسائل فارسی تصنیف ساخته  
و ترجمه حکایت اصالحین که سبتر از آنان مقصود نیست تحریر فرموده و نیز بیشتر از مقالات غامضه شرح هدایت  
از اصول اقلیاتیات تحریر فرموده و کتابی در مناقب اهل بیت نبوی علی صاحبهم علیه السلام شرح اسرار الحسنة هم  
تالیف نموده و در اصول فقه شرح مسلم غرض بزرگ مانده خود بلکه بر سایر طایفه علم فنی نهاده که از عهد شکر آن بزرگ  
نمی توانند و رقت قلب و گدازگی طبع بجزدی داشت که در بیان نمی آید اکثر مصلحین و عاقلانی نشت و زبان  
لبخ می کشند و او از در گلوی او از گریه بسته شدی و اشکها مثل نوار از هر دو چشمش جوش می زد و زبانش بیای  
و شیرین لسانی کلام میکرد که هر یک متاثر می گشت عالمی و محفل غلغله حاضر می شد و جهانی متاثر گشته بهایت نه می خیزد  
چون کس بهایت اسلام یافتند و بسیاری کسان بهایت توبه از اعمال سیئه اعظیم با این سبب بان بادی حال گشته  
او اهل حال بتدریس علوم نقلیه و عقیده اشغال داشت و ملکه قوت نظریه بر قلبشانی او چنان ارجمند یافت بود  
که در اواخر حال تا مدت بست سال بلکه زاده عارضه ضعف بصارت او را عارض مانده بصیرت باطن او را از یاد  
بود و چنانکه در کتاب میداد بلکه در آن حالت بعضی شرح مسلم و رسائل تالیف داده و احادیث بسیار حفظ داشت چنانچه بیچاره  
و خط ترجمه هزاران احادیث بزرگان می آورد و مردم می آستند که یاد در ایلی است در زمین آمده و موج می زند و سخن  
سخن می بود و در خار یکبار روز کار یاد کار عمارت را رقم نیز از شرح جامی تا مسلم حکایت کرده سید بخت است استفاه  
برده و مدتی قریب بی سال در ایام حیات او تدریس کرده و زرع شبهات خیرت او فوخته زیاد و از او بعد برین  
شکفت میسر بود و غرض می داشت مصیبت اولی بر اوقات او بود سینه اشغال و از رحمتها اندر تعالی و اسکنها

فی الخفة الا انی غلامه ایالی بر دور او در اعلا حجت جاوید و عم عالیة الرحمہ با صلواتی حق و آتیقای زمانه بسیار ایالات  
چنانچه هرگاه در فیض آباد براه مرتضی خان بیخ تشریف ترفیض برده بود و توبه بار خجرت مولوی حقانی علیه السلام  
تذکره او در ساله عمده الواسل گذرشته حاضر شده و استغافات برده و مفید بود که خدمت مولوی را در شکلی که  
برین پیش می آمد می بینیم که در خواب آمده است و دیگر بعل قوی داخل شکلت بخوبی خواهد شد و این امر تا مدت  
حیات وی جاری بود و بخجرت شاه نشا که در علیه الرحمہ هم بسیار حاضر شده و بیانات فرزند از خدمت او و خدمت  
شاه قدرت المعنی پوری یافته و بنیاد خجرت مولوی حقانی را در کتب بسیار نوشته و در امتدین سهه با بلاغی بسیار  
در خدمت مولوی مذکور حاضر شده و در معاصره که در بعد از آن او یعنی عم من عرض کرد که حضرت در شکیبایی من  
قرارداتی فرماید و در عرض من در ماکتف جناب مولوی دعا کرد و گفت شاه و عیون کنید که اگر حق تعالی شمار را با مرز  
برای من شفاعت خواهد کرد و من وعده می کنم که اگر ملا خود آفرید برای شما آفرین خواهم خواست عرض کرد  
که این مصافحه حجت است فرمود من حجت ای هم بهون که حق است که از شما گفتم از اوقات خود را در اولت  
نسب و برون مولوی حقانی قلم سهه میگرد و ملا فیض الله در همین استاب می نمود از آن چون تصحیح برسد بگوید  
بعیت مولوی حقانی کرده اند فرمود مصافحه بر وجه مذکور را بکنده ام و بنیاد تمام خجرت نشان دادم و امید  
ان خدا تعالی بمرست که باین افعال مولوی در حق می آید و یک دو شب سبزه از مولوی مذکور بانوداشت  
و حجت کرده بود که آنرا در کف من خواهند نهاد چنانچه فرزند آن او حسب صیت ممال و درند و یکتا ب مولوی مذکور  
بطریق تبرک پیش خود داشت و هنوز بجان وی جمله اندر موجود است و او از من او را ماضی نفس الحق گفته  
درم از چیزی می حاضر در مصدر لایق شد مملی اندام این در کشیده و بیخ بر داشت آفران شده و در بر نور  
لاحق میگشت و پندار شدت میکرد که وی دیگر کسان از حیات او بایوس می کشند ماری از انفعال اشق را میبند  
آخر یکبار کمال شدت کرد و تاسه سوز شب بر یک حال تر گرفت بعد سرفه طاقت باکل سلب شد و منیر بود که  
بر آن خود را تا بروج نمی طرد و نمیدانم که دست در پا چگونه میگشند و در زمین کنند تا بنده در همین حالت مانده  
حسین مطلق فرزند گشته بعد بر مولی در مرگ افتاد میگرد و شفقی که یک از اهل و عیال میفرمود راقم درون هر گاه خدمت  
حاضر شدی و حال مزاج بر سیدی فرمودی میگویم در خودی یا بکم گوید از اقبال بدست و جسم با اعتبار من نیست

و اکثر احادیث نبوی که بر زبان می آید و در بعضی احوال از افعال بزرگان نقل می فرمود وقت میکرد و میگفت باید بدید  
 که الله تعالی بامن چه کند خود در غفلت گذرانم غرض که علم من چه میفرایند تیره مردم بجزست بابت نیست  
 و درین عمر گرفته اند از این خود بند یافت و در سخن و نواز بزرگان کار خواهد آید جوان او نه فقط بر توجیه بزرگان  
 اعتماد دارم و عمل من قابل تکیه و اعتماد نیست خدا اندک که در امور اوقرت و استوار است شاه بدین علی که یکی  
 از مشایخ شستر بود قبل از او هر روز وفات و قدس بود بر عبادت آید احوال برین میگید و او عمل از کفایت  
 بسیار میگفت و فرمودند که کمال کارم چه خواهد شد شاه ندانم گفت تمام شد نیست شما برین بکار خود را  
 راه راست نموده اید و ملاقات بود غرض و نصیحت گذرانید و اید صاحب آن حق تعالی خاتم پیغمبر خواهد کرد جوان او امید  
 از حیرت الهی خجالت دارم لیکن بر اعمال خود میگفتم و بروم چند نصیحت کردم اما خود کاتب چند نگذردت با  
 مرغ خجالت است که قابل سندی گفته است نه نیست بجز مشی و او را باین کربن بنای او را چو این جانین  
 او را با از میری جانین این گفت و بسیار گریست و شاه ندانم هم بسیار گریه کرد و همه مضار عباس گریستند بعد از  
 شاه مذکور حضرت شد و او را بجز اسپر و بوی بسیار انتقال فرمودت با پنج سبب و دریم از راه بیع التنا و زنده ماندن  
 از بنا یک شاعری گفته بود استماع ماه بیج علوم مینان گشت و در وقت قدس و در وجه بودند و حساب او  
 و خرملا محسن مرحوم و از بطن و اولاد از تولد تا چارگی کل حویم و قصه سهیلی کرد از ابله او بسیار گریه کرد  
 از میان انتقال فرمودند در سلطان شان بود که محاسب تحصیل علم بجزست پذیرد بزرگوار خود نموده تبدیل مشغول  
 گشت و در قی طریق و عطا از قدس در آن وقت بدین خلق انتقال در زیر و بیت از شاه نجات آمدند  
 قدس سر نموده از شاه گرفت و با این عهد فاشه و با خود در نظر که آفرمان او بساطت بعضی دوستان ستر و  
 نمرات پیدا کرده تا آنکه خست از نگاه لوای پهلوانان حرم سینه و سپر یومیه در هیچ کفانو و مقرر فرمود و در  
 بران آنگاه نموده استقامت بر جاوه سلاف شاد و دوازده ساخت و پس از وفات خست از آنگاه در عهد  
 خلد مکان تقرب با خمار کار برسانید و با التفات او ترقی بر ترقی افزود و از اولاد انا ترقی در گذشته انجام میل  
 با وجود ترقی افزود و حاصل از اینست که از آن خجالت سنان خود که در هیچ کار از طرف او برگشت و استقامت  
 در وطن شادمانه ناچار از وطن او فصلی برانته غریبت بیت الله مردم نموده و معلوم شود سینه بر گذر خواهد بود و در خجالت



به کاپور سید و در آنجا نشستی بکرایه بدست آوردی خود مع یک فرزند هم می غنصت و خدیو قیقان که در آن  
 سفر هم پیشش مقبول نموده بودند در کتبی نوشته رسد که کلبه کتبی شد و در سوم خرداد در کلبه سید بر سر  
 که پس مانده بود مع همایان و ارشد و کما درین شهر نصیبت از اوها آتش زنی کرد و می بخایان نیکه در آن سال  
 حج فرستت حال نماید چون که در شیتالی آمد آنجا مال مغزین نیت و آشنایان او با آنجا رفتند و در کلبه آن  
 مقصد و در تراندخت چند کلمه علم و اخلاص است و یازده لیکن به جای نبردند بلکه راه کم کردند معلوم احد  
 نشد که کجا میرود و خوب آنکه اگر ناخدا جمله متن در دو خاکستی آنجا که خواهد بود و بعد چند در سطر رسیدند  
 و در آنجا بانتظاری سووم و طیار نشکستی مرکب سه ماهه دور در قیام نموده بعد درستی مرکب آمدن سووم دویم  
 بیخ الا اول نهمه از بهر بی سطر و نماند شد سووم و سه ماهه مقوم الصد در نهار رسید و در آنجا خبر و تی که ناخدا  
 را پیش آمده بود سووم و دور در مقام شد پس در آن روز و نماند در یک شب بگذرید رسید پنج روز در آنجا توقف  
 نموده روانه ایلات عبده گردید و در عرصین پنج روز عبده رسید از مرکب و بعد پنج روز توقف در آنجا نماند  
 نامه خط کردید بتاریخ دویم چهار الا اول در کلبه مخطوطه اصل شد یک نیم ماه در آنجا اقامت کردید تحصیل صحیح رسید و  
 بطلح یعنی بیخ ملا عمر کی استعجال داشت چون که در ایام حج صعبه و اول منتظر بودید بنمونه و صلاح وقت ایست  
 و راه چهار الا فرجای سینه نموده علی ساکنها الا فی الصلوة و التیمه گردید و در آنجا قریب بیابان رحمت علی بکرایه  
 گرفته دو ماه اقامت و زریه در آنجا هم تحصیل کتب حدیث نموده و از علمای آنجا صلح گرفته و آخر ماه  
 شعبان باز و در کلبه مخطوطه و بیانتظار ایام حج بها اقیام داشتت مقرر آن شریف را که در آنجا ایست  
 نموده بود در راه مبارک رمضان شریف در بیتا سه خواند و بعد او اگر کان و ناساک حج بتاریخ سووم  
 ماه در حجاب که مخطوطه لطیف عبودانه شد و نماند شب عبده رسید و سه روز طیار اسباب سفر گذرشته  
 آخر الا مرغی حمولم بر مرکب سواری شده و بعد چهار روز و نیم سه شبه علی الصبح از کلبه مرکب برداشته و راه  
 شد چون که از عبده تا پنج شش کرده مسافت زریه اب شباب یعنی ننگه نامی باشد و در آنجا از آنجا اب  
 کمال خوف و احتیاطی بر نماند بلکه اتحاد و علم اگر چه اگر زیادت در آنجا معطل می ماند و یک کس دیگر که در آنجا  
 مشهور می باشد و بر یافت آنجا با همایت نامه او گرفته میشود و مرکب بگنیش میرود چنانچه در آن مرکب

هم یک زبان بود و زبان تو علم و ناخدا اول بر سه با اتفاق بر طرف پشین نشسته راه مشابه می کردند که  
از دو مقام خون مرکب ستاره ز شد و از جاده قریب پنج ششش کرد مسافت امید گشت و هم با در اول خوش  
شده گفتگو با هم میکردند که مرکب از جای نوبت جاف نشد چه مکه شیطانی نریزی و اگر گول بود کجا یک تقدیر پرده  
نخست جیشتمای بر سه نند و آنها در همین گفتگو بودند که آنرا خشکی از جانب چپ ظاهر گشت و مرکب بر سنگها  
رفت بر حسب مسرعه چون قضا آید طلبید بله تو هم پس بوش و جواسک هم با جابجا نماندیم چندانکه تدبیر  
گرفتند لیکن ره بجای نبرد و او این تملکه نجابت یافتند و بعد لمر مرکب و دیاره شده غرق گشت و بمهر دوران  
و زمان که قریب سه صد گس ان مرکب سوار بودند یکبار در دریا رفتند هر کس که اجابتش رسیده بود در اول  
جان بجان آفرین سپرد و هر که اجابتش نرسیده بود آنها را هیچ بر قلعه کوهی که آنجا یک تیر بزباب مسافت  
داشت رسانید القه لصف یا ملت از اهل مرکب غرق شدند مجدداً نسبت استخار مندر ایسان ایشان که  
یک زبان المیه مولوی محمد احمق صاحب مع یک خادمه که درین سفر از زولوی و صوفنا اجابت یازیمه همراه نشان  
بود و می اهل را بیک اجابت گفتند و باقی ماندگان را کشتمیا از جبهه آمده بمبه اسوار کرده در جبهه رسانید  
چون که مرگ انبوه جنبه دارد مثالی است مشهور همها در عجب حالت گرفتار بودند که نه طاقت رفتن و نه بازگشت  
ماندن و کتب تفتیش اسبابیکه درین سفر همراه برده بودند بر برابر رفت و آنچه که بر باد قابل تعلق نمانده  
از قدرت ایزدی سبب یک صد و چند روپیه که نزد و دینی در جبهه اجابت نمانده بود آنرا یافت و در آن بیان  
ضروری از خوردنی و پوشیدنی درست نموده بر مرکب نگاهداری بطرف مینی بود و سوار شده در نوزده روز  
در مینی رسید و قصد وطن نمود چه که خبر پوره سمسری شیخ شمس علی کاکوری که در این سفر همراهش بود در یاد  
کلماتش از مدت دید و رسید تا با اقامت میداشت اراده ملاقات برادر خود نموده نام برده یا با وجود حوا  
شالیه که در این سفر نموده تنها در آنجا گذشتن و خود را محبت بومین نمودن بعد از مرگ و البته همراه  
شان بود تحسین و تفتیش برادرش لعلت حیدر را باور داده شده دیوان نوا این ملک که متوطنین نواح است  
و با مردمان این دیار الفت بسیار میداد خبر آمدنشان دریافتند و بلا نیغی مطلع شده که این کس فاضل و  
فرزند مولوی مبین است در وادان شهر از مقتنات شمرده و از غران اکرم آن نام آوری خود داشته

مردم برای استقبال او فرستاده و کل شهر گردانیده و بانوان با ساری ملاتی شده مشابه هزار روپیه  
برای او مقرب کرده و در اعیان خلعت فاخره و انعام پانگی از سرکار نواب و پانزده وی با بند و در جا بیاد  
و شب شاه به دیات بجمع دعای هزار روپیه سالانه مقرر کرده و تا این امر انجام استقامت سید را  
مقرر کرده است و او را چهار پسر از این جمعیه و آنادار از حق اندا که آنرا ظهور علی عرف بر غوث تحصیل لقب  
از والد خود و دیگران نموده لیل و نهار در تعلیم و تادیب طلبه علم مشغول است و یک صدیقه از اهل نوب و جاهای دیگر  
مولوی ابر که وقت و دفع محل جان بجمع تسلیم کرده و یک پسر سنی ناموس از اهل نوب خود داشته که دختر  
مردی مرتضی است و در حدفا آن را البر طبعی رسانیده عالم گردانیده و پسر دوم محمد مختصر و سوم  
خادم احمد که برود از تحصیل کتب در سیدانم خود و دیگران فراغت نموده و در درس و تدریس مشغول است  
در هر سیر جا ده اسلان خود قائم اند چهارم محمد علی که سبب متوجهی هند و راست و از اهل نوب و  
ثانیه دو دختر و یک پسر سنی احمد حسین که حفظ قران کرده و میخواند خدا علم بصیك کند و عمر دوازده ساله  
شادی یکدختر با پسر مولوی قدرت علی شده و یک پسر از اهل نوب متولد گشت و صدیقه یکدیگ نیز تا که خداست و  
مسیح گشته که در حیدرآباد خلک سیوم خانه کلام اکار برانجا نموده است و از اهل نوب هم اولاد و پسری و دختر  
دارد و الله اعلم بالصواب و خامس پسر او شش یک فرزند سنی حسین احمد دارد و نهم اولاد نجانده در گران  
ند. ضمیمه در ذکر اولاد مولوی محمد حسین در مرحوم مولوی ظهور علی پسر کاش  
از اهل نوب در وجه اولی یک دختر که با مولوی عبدالحلیم مرحوم کتبخانده و از اهل نوب و چهار تانیه پسر و دو دختر است  
پسر اول ظهور احمد که در دخترش انتقال یافت و دومی مولوی ظهور حسن و سومی مولوی  
افضل حسن نام دارند و کتب در سبب تحصیل کرده و حیدرآباد کتب مشغول ہیں و تدریس اند و جاگیر چهار  
هزار روپیه سالانه از سرکار نواب نظام دکن مقر است و هانجا سکونت پذیر اند و دختر اولی با مولوی  
عبد الوهاب پسر مولانا و مرشد نام مولوی حافظ محمد عبد الرزاق صاحب مد ظله العالی کتبخانده صاحب اولاد  
است و دومی با مولوی محمد قاسم پسر مولوی محمد مهدی کتبخانده است یک پسر گذاشته در عالم شباب بگذارد  
خان نشانت و مولوی ظهور حسن اولاد با صدیقه مولوی مختصر عم خود خلک کرده بعد وفات از وجه خودش

در حیدرآباد بجا ماند که حاج ثانی نموده ازین زوجه و سپهر موسوم بظهور علی و ظهور احمد  
دیک و خردار و مولوی افضل حسن او کابا صبیح کلان مولوی احمد حسین علم خود کلاخ نمود چون مردم  
خانداش در عالم جوانی لا اولد بخت نخواستید عقد ثانیه خودش در حیدرآباد باز خرد مولوی نورالدین عم  
دیکر خوشی بسته و از اهل این زوجه و سپهر سیکه احمد حسن و روی محمد حسن نام دارد  
دیک صبیح هم دارد و مولوی ظهور علی که بعد انتقال والد بزرگوار خودش حیدرآباد حسب اهل بیت است  
رفته باغ از او کرام تمام نسبه برده جان جا ازین عالم فانی بکجا جا و ادنی سفر گزیده و بزرگ شاه یوسف صاحب  
قریب فتح در و از نفوس گردید و مولوی محمد غفصتفر که عالم و واعظ و متک بود بعد از آمدن حیدرآباد  
باز خرد مولوی کمال الدین مرحوم از دوان نموده و صبیح گذاشت صبیح کلان بولوی علی محمد و صبیح خرد با  
مولوی ظهور حسن کنه داشته اند بار و یک که بشهر حیدرآباد بخدست برادر کلان خود مولوی ظهور علی مرحوم رفته  
چهارم بفرودس برین شتافت و بجهت تبر برادر کلان خودش مدفون گردید و مولوی حسام احمد که بعد  
برادران خود و محض و غلط در سن بزرگی محل بر طرف آمانی می آید است و از غله او رونق فزگی محل بود اولاد  
جناب مولوی حفیظ الله مرحوم عقد نمود چون زوجه شان یک فرزند سی حبیب علی احمد گذاشته فوت شد پس از آن فرزند  
مگر که هم ببارضه ایضه و بان و در بزرگوار و سالگی فوت شد بعد عقد ثانی خود با خرد مولوی ظهور الحق مرحوم ظهور الحق  
زوجه ثانیه یک صبیح گذاشته چهار مرتبه الهی بوست و دخترش با مولوی عبدالباسط مرحوم ازدواج یافت این  
سپهران جناب مولوی محمد حیدر مرحوم صبیح با پدر بزرگوار خودش کرده بودند و مولوی محمد علی با صبیح خرد  
جناب مولوی ظهور الحق مرحوم خال خود کلاخ کرده و صبیح گذاشته محمد هم خان خودش انتقال نموده و صبیح کلان  
شان با مولوی عبدالوهاب پسر مولوی عبدالرحیم مرحوم ازدواج یافت و یک صبیح گذاشته فوت شد و همینه  
دومی مولوی محمد علی با مولوی فخر الدین پسر نوب گشت مولوی محمد علی صبیح نخواستید مرشدان و اولاد مولوی ظهور  
محمد عبدالوالی قدس سواد داشته و مولوی احمد حسین بعد از وفات آن بمبیت تحصیل کتاب بسیار از خود و مولوی  
عام احمد مرحوم نمی نمود و عالم جوانی سه صبیح گذاشته بلکه چهارم را گردید با صبیح کلانش با فرزند خود مولوی  
احمد علی مرحوم و صبیح توستادی را بفرود آرد و مولوی محمد صفا علی علیه السلام و صبیح سیومی و کا کوی با مولوی با

منسوب شد و صبیه خرد جناب مولی محمد حمید رحوم با مرشد ناما حفظ مولی محمد عبدالرزاق بنظر اکتفا  
گنجا شد و جناب مولی محمد حمید رحوم عقد کید رسید آبا و کده بودند از طبری چهار سپهر و دختر متولد شدند  
سپس کلاش مولی نور المرعزی کتب رسیده از برادر کلان خویش مولی نادر علی رحوم خوانده شد  
ازین جهان ناپدید گردید ای ملک بقا گردید و سپهر توسط جناب نشان مولی نور الحسنین از کتب رسیده  
فاتح انقراغ خوانده یک سپهر چهارده فرزندش بر نوالید موسوم است و سپهر بی مولی نور الصمد  
از تحصیل کتب رسیده فراغ حاصل ساخته یک سپهر بی نور الرزاق و چهارده فرزند و در سینه آبا و اجداد از اکر ام  
می نمایند و سپهر بی نور المبین نام داشت و در هر خود ساگی با انتقال نزد قتی و سپهر اوسط مولانا  
محمد حسین قدس سره مولی محمد صفر تحصیل علم نزد آقا میرزا کلان خود نموده است و در وقت عمرش وفات  
نکرد در جوانی بواجبه حسین لول ازین عالم اولد انتقال کرد و آنانده و انا الیه با چون و سپهر اوسط قدس سره مولی  
محمد معین با سعادت و فراست است تحصیل علم نموده بتدریس مشغول و صلاح و تقوی اشعار و شمار خود  
شیت بیداری و یاد الهی چنانکه با سینه نماید نظر امرای این دیار علی بهم رسانیده و در کفایت نقد گذران حاصل  
و بران قناعت نموده و بر جاده پیری بتدریس طلب علم و نصیحت مردم و خطب بر فرزند مشغول می باشد و در سپهر دار  
کلان آنها ملا محمد امین تحصیل علم می نماید و درم هنوز خود رسالت خدا بر او اسلامت دارد و علم نصیب  
گند و صبیه مولانا محمد حسین قدس سره با مولی محمد جامع سپهر مولی محمد نافع کتبه اش و دو سپهر یک نفر و اولم از کتبه  
ضمیمه اولاد جناب مولی محمد معین رحوم و منقور دو سپهر گنده داشته بگلگشت و هفتده ضوان خراسین  
کلاش ملا محمد امین که با صبیه مولی محمد حسین رحوم خال خود که خدا گشته عالم شباب بعد تحصیل کتب رسیده ای  
اهل رالیک با جابت گفت و عقب نگذاشت سپهر بی مولی علی محمد در وقت انتقال از عالم  
خویش صنغیر السن بود کتب و رسیده از مولی خام احمد برادر عزاد خویش و در کتبه کتبه خوانده فراغ حاصل  
سنت سلیه آبا که از خویش بر فرزند خود فرقی عمل مجلس غنظی است تا بی فیضی ای بیگشته و در ذات  
می یافت و جیت با مرشد نا و مولانا حافظ محمد عبدالولی قدس سره داشت و با صبیه مولی محمد غنظیر برادر خود  
کلیح نموده و سپهر گنده شده جهان فانی را وداع کرده و ملک جاودانی قناعت انانده و انا الیه با چون سپهر کلاش

محمد ابراهیم نام دارد و تحصیل علم کتب در سیاهی پردار و جناب و آیه العطا یا اورا از فضای ملامت و کما  
 کما که گویان در بر طریقه ابای خویش بر زمره و خطای گوید و با صدیقه لوی فخر الدین محمد کلج نمود و یک پسر موسوم  
 به محمد عظیم متولد شد و پسر موسوم لوی علی محمد حرم عبد الباقی و پسر محمد عبد الهادی نام  
 و صفیر حسن از جناب حرم پسر  
 کمال داشت لیکن بسبب کم عمری الفخود در ایام طفولیت که طبیعت اکثر مال باطلوب می باشد شوق جوانان  
 کتر داشت و بعد از آنکه هوش و حواس درست نموده قریب بلوغ رسیده بطبع اصلی نمود که از خاندان حرم منسل  
 بود و توجه با کتاب علم شد و اکثر کتب رسید که خدمت برادر کانش ملا محمد حسین تحصیل نموده و مضمون بخیرت علم نمود  
 ملا از مال حق کتاب ساخته و چون نوبت به بطولات رسید بعضی از آن که متعلق به علم معانی و بیان بود و کتب  
 ملا احمد حسین تحصیل ساخت و معقولات و خدمت ملا محمد حسن خوانده و او را خراکات کتاب رسید بخیرت از  
 بزرگ خود نمود و توجه بطرف تدبیر کتر داشت بحکمت اینکه وجه معاش نداشت و کفاف اهل عیال نبود اگر  
 میسر گشت قصد روزگار سپه گری نمود همراه میر سعد الدین خان سالار ملازم وزیر الممالک نواب شجاع الدوله  
 مرحوم گشت و بسبب و دادش که رباب نوبی را لاحق می باشد فرصت خانه نشینی نیافت تا بتدریس  
 مشغول گشتی بعد از آن که آن روزگار بزم گشت تلاش و در کار باعث تشویش خاطر گردید و پیریشانی بداد  
 له و آن تا زمانی بجای ماند شنیده از انما سعادت سخت رنج خاطر می نماید و بجانه تعالی محمد سیح خان قندهاری را  
 متوجه کمال و ساخت و در گذار شاه و پنجاه روپیه از سکار سفر از والد و زنانه و تجارت در زیر الممالک نواب  
 آصف الدوله مرحوم مقرر گفانیده و بسبب قصه معان گردانیده و همراه خود با عراز و اکرام میداشت بلکه در  
 در جاندار ساله او سرکار گوید که پسر مقرر گشتی و همراه خود بر دوش بر تانبا من مقرر گشت و در این مابین آنم که  
 فرزند کانش باشد بعد تحصیل علم بر ایشان خاطر میماند بسبب آنکه که در بزرگ متوجه حال تعلیم بود و والد  
 بیرون از وطن تشرف می داشت و آنچه که برای تعلیم مقرر گشته بود بسبب کثرت ملا و چند آن متوجه میگشت  
 و در آنکه که برده نشین عصمت بود و بجز احسرت و تاسف بسبب نمی دید که باقی بعضی به بزرگی دیده و کاری از این بزرگی  
 دیگری از دیگر کسی شفقت بزرگان نمیکرد و اگر آنکه فکر در انقضای نمود بر روز دوم اعراض میکرد و بجز  
 کما

بخانه والد خود ملا محمد یعقوب مرحوم می ماند و الحال کلام ملا صاحب القدر و مرحوم بسپرد و طران ایام  
در ایام آنحضرت تحصیل میکردم از غصه کیمیاه زیاد نگذشته باشد که والد تمشیرت او در و اما والد در خانه جد  
فاسد ملام محمد یعقوب مرحوم یافت و بخنده خاطر گشته به آنوقت بخانه طلبیده و دستفاسد سبب سکونت آنجا نمود  
والد آنچه واقع بود بیان نمود آخر کار چاره کار بجز استقامت بوطن نمانست باز توجه به گوگرد که پوزنش در تعلیم  
من مصروف گشت خود انگیز می شنید و آنچه فراموش شده بود یاد میسرانید و از آن سخن خود سبق میداد زبانی  
برین حال گذر گشته در صورت درستی تحصیل کن و نمود در این اثنا با یاد رساله محمد سعید خان مرحوم از گوگرد که پوزن  
گفت و همین جادو کند و همه سببهای مجاریه ای دور موضع پاره معانی بقدر گذران از صکاره مقرر کنانید و والد  
بر این اکتفا نموده و رجوع بدر بلا میری نموده و ششدر در بجز تلاوت قرآن شریف و صوم و صلوة و نماز الهی و  
مطالعه کتب اخلاق و تصون و تعلیم فرزندان خود در دیگر کارها داشت و همیشه متوجه به استقامت و تفریق عمل می نمود فرزندان  
هر یک را از ابرو دران مثل فرزندان خود است و با و بچه تملین مناسبت میرد خدمت و عزت هر یک را مثل حرمت  
خود داشت در مهلت شریک برادری می بود و هر آنوقت که روی خود در پیش نهاد میکرد و بر خود میگرفت بلند را  
از دروازه چین مکه و باریت محفوظ میداشت و تالیف و تسمان و مترودان خود سجده می نمود که هر یک از  
و حضور بدی و شانه خوانی او میکرد و حضور می او خدمت او سعادت خود می نگاشت در فاقه و بی سعادت  
دارین میداشت و اهل حیات او اوقات با این بیسر نمود و بعد وفات فرزندان در تسمان ابدان حضرت  
بتلا گویند زیرا که آنچه از ان مطمئن بود در انکسور و زرد و نکلر آن بتلا گشته و میل و نماز در آن مرحوم  
بخیر میکردند و کسی اشک او نمیداد و تسکوه او از زبان شخصی شنیده ام و هر چند صفت او خلق را متوجه به آنمردگی  
نیافت امع چنان می کرد که تسبیب کند و حقیر الناس را که اناس بخیر و نیزه اناس من  
نیف الناس تا مقدر آن مرحوم دفع رسائی غلایق در پنج نیکو و تعلیمی و یا قدمی یاد می کسی آنحضرت  
هر چه در باب و توان او بود از ان و تسمان انصیب میداد و در استحضار و تسمان رضای خالق می نگاشت  
در سوخ و نیاز با بزرگان این عهد کمال میداشت و گاه بنام بزرگی بر شتی بزرگان می آورد و در وطن  
تشنه را در محل خود جا نمیداشت و همیشه فرزندان خود را با بی نصیحت می نمود و در زبان کلیمه

می آید و - هر چه که فی سبب کفری بود میگفت و در میان خدا با دشمنان می کرده اند و در میان را خوشنود  
داشته اند پنجم خبر صلی الله علیه و آله و سلم با کافران مدارا و وسایط میکردند تا این قلوبشان مقدم  
تغییر خاطر میداشت و بصحبا که جان و مال خود را تصدق زمین میکردند در اموال غنیمت کمتر میدادند  
بمنافقان و کافران بسیار تابیرت آن احوال از نفاق باز آید و ملت کفر اگر داشته سلامت مایل گرفته  
الفضل از یکان روزگار بود از نیک و دنیا که داشته بلقاسی الهی بر پست اسکنه الله تعالی بجزو بجزایه جمله  
سوروا احمد رضوانه و در اقدسه و وجه بگردد سلامت آن میداشت و در تمام این مرضی کج کشید بعد از آن  
عارضه سردی و غم و اسهال مادی لاحق مایل بسبب آن تا توان گشت و پس آن وقت که داده علاج بجانیه است  
ادوات دوست و یاران و گردانید که مکتی طاقت نداشت و نیز حساست نداشت بوجهی بافضال الهی  
توت تمام بود و موشی یافت چند آنکه از پای خود راه گرفت لیکن جانیه باست طینقه ضعیف بود که اگر  
بان طرف مایل میگشت بفرمودی افتاد و شش سال همین عارضه گرفتار ماند و در هر گوش و حواس مرقی  
نداشت و در آخر سال با این عارضه مرضی حج الصدراحتی گشت و در یک روز بپاک ساخت اول در  
او اثر شب رونود و مجاری نفس ایند ساخت بجز که قدرت بر کمال نداشت باری بافضال الهی ضعیف  
دیارد و پس از زوال آن قابل بچنان شدت کرد و تا بحال میداشت باز و تخفیف نماند پس از آن چهار و پنج  
گرمای شب گذرسته با شدت کرد و در صورت نماند و چند آنکه زیاد شد و احضا محض میگفت که اکنون  
ازین مرض نجات خود نمی بینم ما گواه باشی که من بگره حق لاله الله محمد رسول الله از میغام سگ  
و بقرول پنجم صلی الله علیه و آله و سلم من کان کافر کلامه لاله الله جل جلاله اعلماد و اهل حقین است که در  
صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت من کنند و همچون گفته کار را از اوقات خود مخرج نماند و جای حمت الهی  
که در دل دارم امید و تقم است که او جانه را بجزت خود بخیشاید نظر بگنا بان من نفرماید و دیگر نتایج بقیه  
جیلانی شریف و نیاز دارم و در لغو طاعت شریف او دیده ام که میفرمود کس با من نیاید مندی بماند  
دستگیری او در آن عالم خواهد نمود امید آن دارم که آن پیر دستگیری من کنم کند و بجز دست  
خود حضرت سلامت پناه صلی الله علیه و آله و سلم برای شفاعت من بچاپد و التماس نماید پس از آن گفت اکنون بجز



رسید شما گوید با شنید که من بکلامه لا اله الا الله ازین علم میگفتم و امید شفاعت از حضرت محمد رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و این بگفت و جان من تسلیم نمود اما از ما الیه ای چون و آن شب از نوم بود  
ذوقیده و شکسته اجری بود و چنانچه از ما میگوید که نتوانی گفته و فتح و لاج میشد و فتح شد برش برین حسب الله  
درج لیسری و یک دختر گذاشته از نیما لم انتقال نمود و اکبر آنها در سن اتم و در سلامت محققان در  
والد ماجد تحصیل نموده و از شرح جامی باسم التوبت بخودت نمود و الا محمد حسین قدس سره تحصیل ساخته  
بود و در آن از تحصیل زانی در تکمیل گوشتید اکثر اوقات در مطالعه کتب قدما صرف نموده و در تحقیق اقوال  
متاخرین و دقیقه گذاشته میبرد پس طالب علم گردانید و فرانی در تالیف کتب مبر سروده و مکرویات بسیار  
دید و اما حفظ و حمایت الهی اغلب بر همه چیز با یافته از ایت ای جوانی بقدران فرزند کوفته خاطر  
سپیدانه تا فرزند آن بود و از نبوت آنها بخیریم اکنون که عمر او شصت سال در گذشت و در فرزند و یکی دختر  
خاصه عالی عنایت فرموده او همچنان تعالی آنها را در حمایت خود داشته بر و حفظ نماید و بهر طبعی رساند  
و علم و فضل نصیب گرداند آنه علی کل شی قدیر ضمیمه در بیان اولاد جناب و والدین بر کوار  
مولانا مولی السد مخفور لیسری کتاب نهالک لیسری و یک دختر متولد گشته و ذات بابر کتبت  
شان جامع علوم مقبول و مقبول و معارف و اصول صاحب تصانیف کثیره بود و چنانچه شرح مسلم  
مسی بنفایس الملکوت و تفسیر معارج الجواهر کیمیا شرح و بسط و حاشیه بر ایه الفقه بر عبادات و معاملات و حاشیه  
بر حاشیه که این شرح عقاید جلالی و حواشی زواید حاشیه صدر او شرح غایه العاد و معارج العلوی  
و تذکره النبیان و حکمه شرح مسلم مولانا مولوی احمد علی قدس سره و کلمه شرح مسلم لیسری مغفور سره تشکیک  
و کشف الاسرار فی خصائص سید البر او مرآة المؤمنین تفسیر الفاضلین من مناقب آل سید المرسلین و  
آداب السلاطین و عمدة الوسائل و سائر اهدایه موسوم بانحصان از بهار تصانیف خودش یا بکار و عالم دار  
التحقی علیه عمر بن خویش به تصانیف مدرس طلبه علم لیسری برده از علم و عالمی فیضیاب گوید شاگردانش نامی در  
گذردی از حاشیه بنام مشهوره میشوند در نظر ارباب دول و حاکمان ما و در مغز و ممتازانند و بنام سید سلیمان فاکر گشته  
گشت و عمر شهادت و هفت سال در راه سفر تالیف و تم کلمه گویان بجا رحمت از رحمتان طرح اقامت گشته

سین و فاش از نام خلیفه علی بن ابی طالب و از حرم خدیجه کبری گفتند و در قطع تاریخ کربلا  
مولوی علی السمری آن افضل و کمال عالم اهل کربلا و حقیقی را جان اجابت کرده که شنید است از زبان اهل کربلا  
تیمم کرد و صفاتش بود که از عاصی خدای عزوجل نمی توان گفت سال تا بخشش بی تکلف سری  
ز نقص عقل که در فاشش شد ز بس و پاید مرع و شرع و فضل و علم و عمل به اما صدی کلان جنابان  
با مولوی محمد کرام السمری سر غرضش از بیان یافته و نشو و نهش در عین جوانی مرض هیضه و بای  
دو راه سوال تاریخ نوزدهم سنه جویری لا اوله العالم بقا حلت نمود و صدی خورد آن مغفور با مولوی سیح السمری  
سیر مولوی خلیل السمری که گذشت و صدی گذشته بهر نسبت و چهار سال زحمت آقا مرتبت بخت کند  
اما تا نیمه محمد انعام السمری کلان آن مغفور با صدی غنی محمد یوسف محمد شادی بود که یک سیر  
موسوم به محمد انعام السمری در تحصیل علم در سیه اشغال دارد و نه که یک و امانت جلیجی او عالم اهل کربلا  
و بر طبعی روانه و صاحب ولاد و اقبال نماید بحرقه النبوی و الا لا محله و عقدهش با صدی شیخ سعادت علی کردی در نیمه  
تحصیل کتب در بیست و سه روز بعد از انتقال اقیه کتبا از مرقی محمد یوسف و مولوی مولف السمری خوانده  
فایده تحصیل شد و بیست و سه روز بعد از انتقال اقیه کتبا از مرقی محمد یوسف و مولوی مولف السمری خوانده  
لازمه کارها که نیست و در تصانیف بیجا می فرساید خود با در حقیقتی فضل عالم محمد انعام السمری و سیر سیدی مولوی  
محمد مصطفی السمری تحصیل کتب با در مولوی احمد حسین سیف جناب مولوی میرزا محمد کتباتی بنو ریحانه هر دو برادران و ولاد  
بوجود نیامده جناب و اهل عطا یا غم که بر زمین خویش در دو سال اول ولاد و بر طبعی روانه و امانت جلیجی او عالم اهل کربلا  
اول با صدی حکیم علی بنی خدیجه چون ازین زوجه ولاد نه نامند عقدهش با صدی سالی با صدی شیخ صنایع  
موسوم نمود از نظر ایشان از نیمه در کلام متولد شد و بعد از انتقال زوجه ثانیه تصانیف محمد یوسف  
شیخ عبدالعزیز از نظر و جنابان که در نزد مولوی افضل السمری و مولوی محمد یوسف کتباتی و مولوی محمد یوسف کتباتی  
ما صاحب السمری مولوی علیم السمری که حاصل مستعد بود و درین علم می بود با حاضرتی و سبب اوله  
از نیامد که در کتب و ادعای حضرت بر کلام برادران و توان خوانده شد و مولوی علیم السمری تحصیل کتب  
و اقبال و کتباتی که از او یک سیر نزد قراد و حق تعالی الی الی فرزندانی که در کربلا زاده و خوانده شده است

دو فرزندش را علم نصیب کند و با اقبال سازد **ضمیمه در ذکر اولاد عم بزرگوار مولوی نعمت بخش**  
مولوی احسان اندک تبار رسید به مدت عم بزرگوار خویش یعنی والد عم علیاً رحمه تحصیل نموده مادرش  
غزوه شوق مطالعه کتب سیر و حدیث و ادب کتب بصیرت و تقصیر در احوال اجداد و جناب سید المصطفی و کتاب فضائل خلفاء  
از سالیان بدست و با بصیرت و کویک مولوی محمد حفیظ اندک مغفور عم خویش از عوالم یافته سه سیر و دو کالاش موسوم  
عمیقو المدینه توسط محیب المدینه سیوی محیب المدینه بزرگوار تحصیل علوم می نماید جناب آفرینگار عالم علم  
نصیب آنها کند و بطن طبعی برساند و صاحب اقبال مجاهد اولاد گرداند و نقد تحسین المدینه با بصیرت کویک مولانا  
و مرتضی مولوی حافظ محمد عبدالرزاق مدظل الله العالی گردید و بصیرت کلان عم بزرگوار را بوی خود تحصیل المدینه سیر عم  
خویش از عوالم یافت و دختر ثانیه با مولوی احمد حسین بسز مولوی محمد رفیع و سیدی با مولوی محمد رفیع  
بسز مولوی عیسی مرحوم از عوالم یافته و عم بزرگوار اولاد شاری با بصیرت کلان ملا محمد مدین عم خویش نمودند  
چون از وجوه اولاد این خاندان گذشت نکاح ثانیه در تنبیه بلول گردید از انکشافش یک دختر بوجود آورد و در وجه  
ثانیه چون انتقال نمود نکاح ثالث با بصیرت مولوی اکبر علی مرحوم نجیب و ساخت از بطن ایشان یک پسر  
دختر متولد شدند که در فکر اینها کرده شده و بعد انتقال از وجه بیستم تا حیات نمود عم بزرگوار نکاح دیگر کرده تا اینکه  
بتاریخ شانزدهم ماه شوال شب شنبه ششم هجری بعارضه بن العرس داعی اجل را لبیک اجابت گفتند قطعه  
انتقال عم مرحوم از نتایج افکار استادی فضیلت کتبه شریعت و سگاه مولوی محمد لطف الله مدظل الله العالی  
قطعه جو مولانا نعیم الله صاحب به که در عالم نظیر او ندیدیم به بسی از کلمه معقول و مقبول به تحقیقش بکنند  
آن رسیدیم به خصوصاً حساب و در فرض مدیها گله که از فیض تجرید پیدا که درده و شش ماه شوال به  
خبر از حال او شنیدیم به در دنیا حسترا و دارین غم به قبای زندگی بر خود دیدیم به به تحریر سال انتقال  
تا از غم حسترا کشیدیم به سر و شوم گفت اینک لطف خوش باش به بقصر حبت الماوش دیدیم به و بسز  
چهارم ملا حبیب الله مغفور مولوی حفیظ اندک زمین و در کی بوده با استعداد تمام تحصیل کتب رسید نموده  
و تحصیل علم اشتغال و زید و الوفون خدمت داد و علی عدالت فیض آباد و آورده همرا او از سیر کالی و توله  
مچاه خلد و سگاه مقرر است و با نجات مدتی قیام میاید و انتظام این کار بخوبی میدویم و هم قدریس

طلب علم میدرج حق تعالی اور ابراهیم و اقبال سلامت دارد و سه پسر کی خلیل الله و دوی عظیم الله  
 و سیوی حمید الله که خود رسال است و چهار دختر تاین زبان دارد و برود فرزندان بزرگش صاحب  
 اولاد اند خلیل الله یک پسر دارد سه پسر و عظیم الله یک پسر و سیوی الله دو دختر او نیز  
 صاحب اولادند که مذکور است سابق رفت حق تعالی اینی به ما را سلامت دارد و با عزت نگاه دارد  
 و بخت الطاف نیز در دنیا بنگر و ضمیمه در بیان اولاد عم بزرگوار مولوی حفیظ الله  
 مرحوم + مولوی خلیل الله پسر کلان متولد در ده پسر است که کلاش مولوی عبد  
 که با صبیحه مولوی عظیم الله خویش است نسب شده و پسر از وجود آمد و در خود سالی به اولاد بقا رسانید  
 خداوند مکرم او را اولاد و عطا فرماید و ما اینا مولوی عبد الله در مکره پسر گوزن نشی در سال اولی  
 مقرر است و طلبه علم از تحصیل کتب درسی می نمایند و پسر تانی موسوم به سیح الله که بعد تصدیف  
 رساله متولد گشته و با پسر تانم نمیدانند و اولاد او و صبیحه متولد شد و صبیحه کلاش با شیخ عروجین  
 کاکو روی و صبیحه خود در شب یکم بحسب علی کاکو رو که کتبخانند بعد از انتقال از وجود او می محمد سیح الله  
 در تصبیح سولی نکاح ثانی کرده از وطن زوجه ثانیه و دو پسر بسیار صاحب الله و نجیب الله متولد شد  
 ضمیمه در ذکر اولاد مولوی محمد عظیم الله مرحوم بعد از حیرت سالها جدا جدا دختر بوجود آمدند که  
 آنها مولوی عبد الله پسر عم کلان خویش و ثانی مولوی بشارت الله پسر مولوی کریم الله  
 با مولوی بیاد الحق پسر مولوی نظام الملک و بیاد الحق مولوی محمد الله پسر مولوی محمد عظیم الله  
 پسریشان با صبیحه خود مفتی محمد رفیع مغفور و سوب گشته تا وقت تحریر ضمیمه هر ایک صبیحه دارد و سه پسر  
 ناکند است انتی ضمیمه در ذکر اولاد مولوی محمد حمید الله مولوی محمد حمید الله  
 تحصیل کتب درسی نمود و می استغاده او دیده با صبیحه شیخ علی بخش کتبخان گشته و دو پسر اولاد کلاش موسوم  
 بو حیدر الله و دوی موسوم به نصیر الله خدمت در و لا بطریقی رساند انتی پسر نجیب الامتیب الله مغفور  
 مولوی سلام الله نام داشت و این ضمیمه بود که کتب درسی تحصیل نموده و انتقال تدبیر  
 هم کرد در عالم جوانی بجا راضه در کرده قبل از شد و عارضه مستوطنش بلال کشید آخرش بهما جانب

در تاریخ بیستم ساله ششمین روز جمعه در شب شانزدهم ماه شعبان سنه ۱۲۳۲ هجری قمری در قریه غفره صلوات خانی در روز اولت کرامت

ذیل کلان پیدایشه جراحی آن اچاک کردیم و خون بسیار آمده و شرف آن بجز از بیدار گشت دیگر نشد  
 و همچنین عارضه این علم در گذشت و داغ حسرت بر جگر برادران گذاشت او با بسبب کلان شیخ امانت  
 نطقه شده بود و یک اسپر و دو دختر گذاشته انتقال نمود نام پسر اکر ام السد و یک دختر با عظیم السد  
 اسپر غم خود کتبی داشته و دو دختر و یک بجا ضمه بیضه بای در همه مصالحتی ازین عالم فانی بیک جا و دانسته  
 خرا میدی حق قالی این بهر دور که یادگارید خواند سلطان است کا بداد و اکر ام السد را توفیق خواندن  
 عطا فرماید با اقبال و محنت بدین طبعی سمانه المحریب بالا جابه حدیرو از لطنج زوجه و دوم  
 ملائک السعدیه الیه یک اسپر همی جو لوی محمد اسحق متولد شد که یک دختر و این هر دو ضمه سمانه  
 بودند که در الدین ازین عالم گذشتند اول پسر بعد از آن ماور فوت گردید و برادر کلان ایشان  
 ملا محمد مبین تکفل پرورش گشت دختر اسپر از ابو نعیر برادر کلانش ملا محمد مبین برادر عمده خود همی  
 بنور الحق قدس سره که خدا کرد و بفضل الهی او را دو داره فکله آموذ که مولانا انوار الحق قدس سره خود  
 و مولوی محمد اسحق تحصیل کتب در سیه بجزرت برادر کلان خود کرد و فاضل مستعد گشت و در تدریس علوم  
 هم میکرد و همیشه با اقبال و ملازم عدالت ماند و در احوال بجا بنده صدف بستر گشت نیز خود که همی نام داشت  
 را که بود بر عده خود در حکم عدالت و لوفی منصب گردانیده و خود به خانه نشست پس زمان زوال میانی طی شد  
 و بدون استقامت بشر تا مکان خود در رفتن نماند است و یک اسپر است مسی بمولوی محمد یوسف  
 در کف حمایت او پرورش یافت و تحصیل علم کرد و بر معمول خاندان تحصیل کتب و با فرزند و عالم مردم  
 هم آغاز کرد بعد از چند مسی مولوی محمد یوسف با یک از اسپر از کلان عازم سفر شدند با او شدند چون جزو  
 بشهر کوه رسیدند به واسطه و بای در آن شهر در بدیلمی سه از شهر این بود ابلهک شدند این شهر  
 لسان تبریده خود را خواستند که اسپر استی بطرف برند آخر خود را که بر شری شدند و فضل الهی کار خود کرد  
 و همان بود اینها ابلهک ساخت بهایان مکی نصیب ایشان شد و چون این خبر بر آید پیش که در آن زمان  
 حیات بود و در سیه و الی آنجا جان وقت تارک کار و با خانه شد و غم زیارت خانه کعبه دل غم  
 فراز و آخر چون غم مولوی محمد حیدر برادر هم زاد را تم حرون بر کج قرار یافت اجازت از شهر خود گرفت

همراه او شده بود کشیدن اصحاب او تا بپیت آمد رسید و بعد از فراغت جمعیت مولوی محمد میرزا که  
سوارای جهاز حادوت نمود جهاز را طوفان در گرفت تا بکوسه متقاوم گشته باره باره شد و کسانیکه  
بر آن بود مغرق دریا شدند و آن مرحوم هم در آن هنگام غرق گشت و حالش معلوم نشد خدا غریق  
بجز رحمت سازد و گرفتار قلالی مولوی محمد میرزا در غرق نجات داده و پسش محمد غضنفر که همراه بود پیش  
از طوفان از تضا و قدار گشتی فرود آمد و بود او هم محفوظ ماند و باید تا شش روزه رسید و از آنجا بقیش  
لبطن حیدر آباد روانه شد از عرض والده مولوی محمد یوسف انظر بحدیث است خود جان داد و از آنجا نیکه  
زنده بود پرورش اولاد نمود مادر آنها همستند و خود را تم بود و فرزندان خود را از غریق نجات کرد و بود آنجا  
یک سپرد و در غرق بود که آنانی بر کانی بنا کرده و در پیش آن که خبر فوت کسی شنید بعد چند سالی متوجه کلبه  
شد مولوی محمد اسحق در تنانی اوقات گذرانید و بعد چند بار شد از خیال و گذشت و سیره خود که مولوی  
محمد عیسی نام داشت عقب گذاشت و در خواهرش را نیز گذاشته فوت کرد مولوی محمد عیسی  
سعادتمند بود تحصیل کتب و سینه نموده بان تحصیل کتب طبیبی با عمل افزوده همیشه در خانه نشسته به طالع کتب  
و تدبیر مردم و مواساة با عزیزان و دوستان اوقات میگذرانید هر کس که با او ملاقاتی شد واضح شاکر  
اخلاق او می بود لیکن جوانی ملی که در لایر شهر لکنده و زید و در زمین جوانی هلاک ساخت غفر الله از او  
یک سینه به محمد یعقوب و یک دختر خود ساله را عقب گذاشت حق تعالی آن بر دور او بجز طبعی رساند  
و محمد یعقوب را عالم نصیب کند و با اقبال سلامت نگاه دارد و هر دو دختر آن مولوی محمد یوسف که به او  
محمد عیسی سپرد محمد ملا محمد حسین کنی باشد و دیگر مولوی برهان الحق خلف مولانا نورالحق مسعود شد و هر دو  
سلامت اند و فرزندان میدارند خلاصی است به هزار حفظ حمایت خود دارد و زمین باشد الاستعاذ بالله  
در ذکر مولوی محمد عیسی مرحوم او لا کمالح شان با صدیقه مولوی رضی الله و بر او زاده مولوی سید محمد  
گردید اولادش از بطین اوست و بعد انتقال روحه او فی کلج ثانی با صدیقه مولوی حفیظ الله خود و  
ثانیه لا ولد فوت شد استه فصل دوم متمم ذکر اولاد مولانا عبدالحق قدس سره از بطین  
روحه و او ناماد و سپردند که بلا احمد انوار الحق و اصغر ملا از بار الحق در این بر و بر گزار در

مناسب است **باب اول** در ذکر ملا احمد انوار الحی که این رساله در تحقیق برای ذکر حالات  
وی قدس سره ترتیب داده شد و این باب مشتمل است بر مقدمه و دو مقصد و فائده اما مقدمه  
مشتمل است بر ذکر ولادت شرفییش باید دانست که چون والده شرفییش بار و شد سر و تمام بود اولاد  
مولانا احمد عبدالحق قدس سره حاصل شد زیرا که اولاد عالم غیب خبر داده بودند که این فرزند خواهد بود  
و مرتبه علیها صاحب باطن خواهد رسید چنانچه مرعی است که در ایام خود سالگی کباب پیاپی شد و بیاری شد که در  
و بطول کشید تا همه مردان خان از میانش ناسیگشتند و در آن ایام جده اش زاده مولانا احمد عبدالحق  
قدس سره فقیه حیات بود در این ضمنی خبر یافته بمولانا می نگرد که در آن وقت با مولانا خود خلوت و حال خوش  
داشت خبر کرد و گفته فرستاد که این وقت حال انوار الحی تنگ است خبرش باید گرفت بعد فراغ از وظایف  
مولانا از ایالات با هم نزد او آمدند و بجا حظه سال تو را در متفکر دیده مراقب با حق شدند بعد ساعتی نزد  
از والده خود گفتند تمام تشویش نیست این فرزند صحت خواهد یافت و بجز طویل خواهد رسید و از مقربان  
بارگاه الهی خواهد شد و خلوت با مولای خود بشود و ذات خود خواهد ساخت و انقطاع از خلق نموده با خلوت  
خواهد پیوست و عالمی از بركات فیوضات او مستفید خواهد گشت که امر اینین از عالم غیب خبر داده اند و در  
آن وقت تسکین و شرفت بیاری و بخورد که دیگر مافی که در او بود تا آنکه صحت کلی حاصل گشت و چون  
شعور او را که زیاده میگشت در عالم خلوت بگذرید و از خود می گشت و از بركات انفس طیبه او استغناء  
می برد و همین حال تا عمر نوزده سالگی حاصل بود و در این ضمن از خواندن کتب رسیده فراغ نمود و به عمر  
سهفت ده سالگی خدمت و از خودش فائز به بیت گشته و دو سال دیگر در خلا و ملا حاضر خدمت و الامام جده بود  
که کیفیت بر قلب او طاری گشت که بسبب آن بجز از بیوهی کار که نداشت و در همین سال نوزدهم از عمرش  
والدش ازین جهان غائی بجا جاودانی فرامید و داغ تنبیهی بر سر او نهاد و از آن با برادر کلانش ملا محاسب  
در تربیت و پرورش او زیاده از والده صرف گشت و از فرزندان خود دوست تر و مشت و حالات را با عظمت  
و عبارات او درین مسرور و زود شنید میگشت و نوزدهم است الهی که بر نشو و ای تافت ازین جهت او را نوزدهم  
میگفت و همین لقب یاد میگردد تا ایامی هر دم مساعد او بود و چند آن که عمرش بنفیز و اسرار الهی بزیل

او میگوید و نور تو حمید بر قلب صافی او جلوه گر میشد و مناسب تمام با حق و انوار حق است که همیشه  
عالم رویا باطلاتی می شد و استفاد می برد و اکثر از قوت عرف و دیگر خاوان فرموده که قوتیکه بجا رفت  
در روح و الدخومی یایم در ارواح دیگر یافت ام همیشه متوجه تعلیم نبوی باشد و بر روزات اهل  
مطالع بسیار و در تأییدیم یک خط و آن غنلت ندرت خفا نکند و ایام حیات ظاهر است متوجه تهنیت من  
بودن بخوان اکنون بعد از آنکه در جلال من بعد از این آنچه حاصل شده می شود برکت انفاست طیب  
اوست پیر طریقت و مرشد حقیقت برای من حق تعالی او را تفری ساخته و کاخ تهنیت بر من بر سر در راه  
حال در ابتدا خلق احتیاطی نمود و منتظر اعانت بودم تا اینکه بعد از بیخ ساگی رسیدم اکثر تجلیات ایزد  
الهی بر قلب من جلوه کرد و زوالت اسرار الهی گشودن می گشت انجان گاهی می ترسیدم و گاه تهنیت  
و شخصی که بدلت او تهنیت من فرستاد و با طم نمی گذشت تا آنکه سیکه از این بزرگان طریق دیدم و صحبت  
او اکثر مشرف گشته کشف شباهت می کردم و در فخطرات می ساختم در این ضمن روزی در راه  
سپهر خیر احمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می رفتم و غرض من بود در فخطرات خود فرستاد  
شیطانی را در طریق رحمانی راه داده و دست مبارک بر سینه من نهادند ایمان وقت تنگ تهنیت و دل  
شماره و حقیقت طریق اهل السواد فکشته بجز دست شاه شاکر الله که یکی از مریدان خاص رسیدیم حاصل  
بلکرامی و ملائزه با اختصاص حضرت مولانا نظام الدین بودند و زیاده از اوله توجه بجان من داشتند  
رفته بیان رویمان نمود گفتند این فلانی دل قوی دار که تا ندید روح مطهر حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله  
ترا حاصل گشت اکنون متوجه بارشاد خلق شود از امر غیبی با ایشان اطلاع ده تا هم جرات بر این امر  
نمی کردم و در دل خود میگفتم که من بنده ضعیف و بیچاره با اعمال خود بدو اشتن نمیتوانم تا بر او اشتن  
اعمال دیگران چه رسد تا اگر لطف روحانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تأیید نماید اجابت صحیح حاصل  
گردد هر سه روز سه بار بر روحانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشته فرمودند که ای فلانی ترا اجاز  
خلق را بره است باید آرزو و رجوع بخوان باید کرد خاستن اندم و باین جرات با تعلیم احدی و دستگیر  
کسی نمی کردم هر گس که نزد من این را دهمی آمدی و میگفتم که کثرت در تهنیت و در خود گن اگر برو حانیت



آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترا اجازت حاصل شود نزد من بیایا متوجه تعلیم تو شوم بر کس که اجازت  
می یافت در مراسم بر و حاکمیت اجازت تعلیم او می شد متوجه تعلیم او می گشتیم از اجواب صاف میدادیم و همین طریقی  
تا مدتی سلوک بود آخر اجازت عامه حاصل گشت و تقدیر از میان بنخواست و این حال در او آخر عمر  
حاصل گشت در این وقت کثرت مرغان او را از صد گز گشت و نیاز مندان در گاه او از او حروف  
میگفتند که سبکات انفاس لطیفه او کیفیت در قلوب خود با می یابیم که در بیان نمی گنجد و یاد شناسی هفتادیم  
بقابل آن منزله نثار و نهد و گاه که از نمایانندگان حاصل است همیشه برکت انفاس لطیفه او استغفار آ  
برده و از صفای روحی بیرون آمد و هر معنی که پیش می آمد بجمع آنحضرت می آورد و چنان تسلی و تسکین  
بزرگان می نمود که حاضر جمع می گشت و مراد دل می شد که زبان طفولیت همیشه مانده خدمت می گشت و در  
بر شرف شریف مشاهده میکردم و گاه به نوافل از یاد الهی نمی یافتم و عقدا نامل جاری بود و همیشه این معنی  
بزرگان مبارک می آورد و خود میگرد و بهانه بر عامه نهاد و به بزرگی و بزرگی در این عالم نظیر میسر بود از آن تقدیر  
اوست یفضل الله بالیثا و حکم ما یرید تدبیرات خلق فی مساعدت تقدیرات الهی بکار می آید الهی بدید  
و الله تقدیرا از اجالت القادر بر ذلت التذابیر گاسته بر سماعی خود اعتماد نماید که در او مخلوقات آید  
بر آمد کار نماید در شستگشت حاجات و وصول مقاصد مرادات محض بفضل الهی و رحمت ایزدی میسر  
میگرد و هم میفرمودند که چون والد ازین عالم انتقال فرمودند و بر او کلام متوجه به تربیت من گشتند  
تقدیر همیار بر است نصیحه در مشغله علوم ظاهری میگردند و بحسب آن در چند شتغال کتیب در سینه  
می نمودم اما دل با آن چسبیده نمی شد و دستگی بر اینهاست که در شتم تا هم از کتیب در سینه نمودم  
این دیار سفر آن حاصل کرده بودم بعضی از آن بخدمت مولانا عبدالحلیم مرحوم و بعضی  
از آن بخدمت مولانا احمد حسین قدس سره و بعضی از آن بخدمت ملا حسن قدس سره و ترمیم موقوفات در  
شاهجهان بود بخدمت مولانا عبدالحلیم قدس سره نمودم در مراجعت بوطن ساخته بر جاده پدید بر  
نشستم و در ضمن تحصیل خاطر تکمیل باطن می نمودم و با تکمیل باطن را مقدم می دانستم همین جهت توجه خاطر  
بطرف کتب معقولات که در این دیار سلخ از من می یافتم کتیب موقوفات که بر توان از حی طالها تا انداخته

منقده

منظور نظم بود که حاجت دین و دنیا بآن متحقق است و ثمره علوم نظریه بجز مناظره و مناقشه که در عقیده  
بسی مفید نیست هر چند در دنیا با عفت نمایه بر خیزم شود و ترک چنین علوم اسلب است چنانکه مولانا در  
قدس سره میفرماید مشعر علم معقولات علم اشقیاست چه علم نامعقول علم انبیاست چه یعنی هر چه که  
در آن اول معقول ناقصان است علم غیر ان است آنچه در عقول ایشان در این علم اشقیاست  
که هیچ فایده ندارد و هم حضرت مولوی معنوی قدس سره فرموده است هر چه که در عقلی علت شود چه گفته  
کاملی است و چه مباهات ظاهر یا باطنی است انکار علوم انبیاسیگر و نسیان و گاه الهی محروم میدارند و او را اند  
که روزی ابوالحسن بن سینا با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره ملاقاتی شد با هم در باب توحید الهی گفتار داشت هر گاه  
ابوعلی از حضرت شیخ جدا شد حال شیخ ابوسعید قدس سره از او پرسید گفت آنچه مرا بقریه و بیان و کرد چه  
حاصل است ویرانگشتن و مشاهدات و این البیان من المشاهده علماء ظاهر که بلکه قوت نظریه در قلب  
شان است اکثر طوفان و او بام بر قلبشان مستولی میگردد که انکار این طائفه شعرا را خود  
سے سازند و در پی اندازد این طائفه بر نیزند و لکن در آخر کار رجوع اینیامی آزند و استواران  
ارواح و انفاس طیبه این جماعه می نمایند خیاخیمه این فقیر را تو امرت بهم در ایل حال با این من متبلا  
برای بزرودی برکت انفاس و صحبت حضرت مولانا قدس سره زایل گشت و سوخ تمام واقعاً و لا کلام  
ببزرگواری این طائفه دست او هرگز که در نظر اهل ظاهر ازین طائفه دومی مانند منظر تامل در خاطر  
این خاکسار آنگلی و تاویلی صحیح میگذرد که تسکین ده خاطر می باشد گو مسکن مناظر نمیکرد که او را  
مناظره او برین داشته و از نظرش حتی را پوستانیه بر سره و دفع چنین شبهات مرشد کامل ضرورت  
تا رنگ دل را صاف کند و رنگ انوار بران اندیشا عس هندی گفته است مرشد ایسا چه جو عقلی گریه  
جمع خرم که مویچه چون مین و آله کھوی بند افسوس که در این زمانه طالب صادق سیر و مرشد کامل  
همانکه خود را پایا بر استاد قرار میدهند بجز از بناس ظاهره و کلام تقلیدی عقلی ندارند و بر حجت و دستار  
خود می نازند و با سزا اهل انصاف رسیده سخنان پیوده بر زبان می آند و گاهی خود را متحد با خدا میگویند  
و گاهی بنیان با کلامی در میان برانسته میگویند که بمبارست و طیب اند که معنی این چیست این نامه تخطا

و نه حلول بل نور است که بر کوان همه موجودات انداخته است و بنده بنده شیخ محی الدین علی قدس  
که رئیس این طائفه است و رفوحات میگوید که بعد از دعا و دعا در مرتبه الوهیت بنده را گذری نیست  
و در مرتبه عبودیت جلوه فو مطلق نمایان است لا اله الا هو و اوقات وی قدس سره از عبادات الهی  
بود و زندگانی بی بنده که بسبب میکرو اکثر ذکر و شغل می ماند و اسم یا عزیز و زود می داشت و بر بیان  
خاص میفرمود که دوام این اسم موجب غرت در این است چنانچه باین خاکسار هم تعلیم فرمودند و بنویسند  
ارشاد کرد و از فرزندانش تالین نام میخوانم و تا بمقدور میگذارم و هم میفرمود تا شریکه که لا اله الا الله  
یا قسم در امری دیگر یافته نشد و شب بیداری میکرد و بعد از نیم شب خواب میخواست از خواب ضروری فریخت  
با طهارت مشغول بزرگراهی می شد گاهی چندین ولوله فوق الهی غلبه میکرد که بجا افتد بر بخت و درین  
سقف خانه از یک طرف دیگر میرفت و الله الله میگفت و گاهی در حال از خانه بیرون شده  
بطرف فراوان خود راه می شد و گاهی ساکت و صعلت می ماند از فرض در ذکر و فکر حالات مختلفه  
داشت و بعد فراغ از نماز پنجگانه تلاوة قرآن شریف و دلایل الخیرات و دیگر وظائف که از بزرگان سید  
مشغول می گشت و تا یکپاس بود بخیر از مولی التفات بدیکر نمیکرد و گاهی نماز شب یعنی تهنیت و چاشت  
و اشراق را بگذراند و میان عصر و مغرب خاموش می نشست و سخن نمی گفت و حال مراقبه اکثر  
بر آن حضرت در این وقت طایه دیدم و بعد فراغ از نماز عشا که از باغ نمازخانه تشریف می آورد  
فردی قرآن شریف تلاوة میکرد و پس از آن چیزی خورد و آرام می کرد و بعد گذشتن دو یا سه شب  
خود بخود بیدار میگشت و خلوة با خدا و در ماندن از اهل دنیا شتار او بود گاه گاه مطالعه کتب فقهیه  
و ترجمه مشکوٰۃ شریف می نمود و معمول داشت که بعد از اهل بر قبر پدر بزرگوار خود می رفت و نماز پیشین بها بخا  
و میکرد و بعد فراغ از نماز عشا پنج گهری شب گذرشته بخانه مراجعت می نمود و در آنجا راه کمال  
فوق شوق لفظ الله الله بزرگان جاری داشت و اکثری فرموده خود میکند و بهانه علم ندارد و تهنیت  
اما مقصد این شکل است بر بیان کرامات و خوارق عادات آنحضرت و آن بر دو قسم  
یکی آنکه از زبان ثقات شنیده ام و یا آنچه سیر دیده ام و دوم آنکه تکیه بر صحبت آنحضرت بر دلین خاکسار

طاری گشته و تا امید تکیه بر جانیت وی قدس سره نسبت این عاصی بوقوع آمده چه در حالت حیات  
و چه بعد از مات و آنچه از زبان ثقات شنیده ام پس این مقصد مشتمل است بر سه فصل اول  
در آنچه که از زبان ثقات شنیده ام از آنجمله آنست که والد م نقل میکرد که میر محمد الدین خان سالار  
وزیر الممالک و قسید نواب شجاع اله و له بهادر و متکا بود الحاح بمن نمود که برای تخلصی من از ان حضرت  
و خانوا بهند که عرض کردم فرمودند که اگر خدا خواسته است محله او محقر می شود عرض کردم که این  
شدنی است و لیکن بنفوسم که بر سر بندگی منگفتن شود که بگفتن آنحضرت این بوقوع آمده فرمودند اگر  
خواسته این دوست این هم ظاهر خواهد گشت شبی میزند که در خواب دید که مولانا انوارالحق قدس سره در مجلس  
بر سر من حاضر است و میفرماید که ترا کدام کس مقید کرده بخانه خود برو عرض کردم که جولان در پادارم  
و حارسان وزیر بر سر من معین اند چگونگی بخانه خود بروم فرمودند هیچ نیست ترا محله حاصل است برو  
فراغ الفور بیدار شد و بر اسه قضای حاجت همراه میادگان بطرف میدان فوت که همانوقت سوار  
وزیر از ان طرف بگذشت و دید که شخصی جولان در پادار است میادگان می رود پرسید که این کیست عرض  
کرد که منم سعد الدین نواب را بر حال او رحم آمد فرمود که ترا که مقید کرده است عرض کردم که حکم حضور  
مقیدام فرمودند که بخانه خود برو و بجاریان حکم داد که جولان از پادار ایشان بیرون کیند و بر پادار نشاند  
و فیل خود را بهما بخانجاستاره داشت تا آنکه هنگام جولان از پادار او بشد بعد از ان فرمود محاسبه معان کردم  
بخانه خود برو همان وقت بخانه خود ام فی الفور بخدمت مولانا حاضر شد و بر ترم افتاد و عرض حال  
نمود و بنیشت بر هر چه مبارک ظاهر گشت و فرمود که الحمد لله خدا شمار آن محله را و او بر حقیقت و اتمی مطلع کرد  
از آنجمله آنست که عمر ملا محمد حسین میگفت که مر لو اوایل حال سبب آنکه فرزند می انداشتم رنجی بخاطر  
سه ماند و در این باب از بزرگان و خانوا هم خیا نچه بخدمت ایشان هم گذارش نموده بودم روزی  
چیزه برایشان منگفتن شما از من هیچ نه گفتند ما وقتیکه برای ملاقات شاه شاهک اندر سد و جو اس رفتند  
از او نشان گفتند که دریم محمد حسین کل خو یک کرده و از او ملازمه که گشت و مرا هم در همیه رفتن بخدمت  
شاه نگور شد آنجا که رسیدم شکایت از ملال که در شام نمودم گفتند میان محمد حسین آنچه میان انوارالحق بود

بلند اولاد رب یا بجزانه شایسته شد تا وقتیکه این بوقوع نخواهد آمد و مندرک برایش من یکم نرالمی  
خواهد شد حاصل آنکه شاه مذکور را بر کشف ملا احمد انوار الحق اعتماد گلی بود که چینی فرمودند و هم شاه مذکور  
بمن وصیت نمودند که تا وقتیکه عمه شتاز حبه ملا حسن مرحوم در قید حیات انداز این امر اطلاع نباید کرد  
که موجب ملال خاطر او شان خواهد شد چرا که زوجه اولی شتاز و قر او شان است و برنج او شان برنج  
بمن لاحق خواهد شد که من تکمیل ذریع او ملا محمد حسن مرحوم خیا خیر عم مذکور تا حیات عمر **بکلیح**  
دیگر نکرده و بعد از مات شان کماح دیگر کرده و اولاد کثیر بوجود آمده **الحمد لله** علی ذلک **از آنجمله آنکه** کاظم عظیم  
توم افغان که سیکار مریدان خاص آنحضرت بود از ابتدای طفولیت با اقراب العباد محبت داشت از سن  
حکایت کرد که چون مراد الوت بنجاب ایشان حاصل شد و قصد سعیت کردم عرض حال نمودم مراد الوت  
تعلیم فرمودند و ارشاد کردند که آن را بعد از این نماند و تو نماند آن خوانده بخواب و آنچه بینی ازین  
ظاهر کن من شب خواند من شب آخر زیارت جمال اباکمال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شنید  
شدم فرمودند که برو و بخدمت مولوی انور الحق سعیت کن او را اجازت تعلیم تو داده ام صحیح آن سعیت  
حاضر شدن صورت حال عرض کردم فرمودند که ترا مبارک باد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بپای سعیت  
بمن فرمودند و اجازت دادند پس از آن مراد الوت سعیت فرماز فرمودند و راز یاد و رهنه ارشاد کردند که  
بیان آن بپای اجازت نمیتوانم و الله اعلم بالصواب **از آنجمله آنکه** شخصی دیگر از مریدان  
خاص از من میگفت که مرا هم چون داعیه راوت پیش آمد همان در وقتیکه فرمودند و سعیت خواندن آن  
بزیارت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شرف شدم و اجازت سعیت یا تو مرا در غلای در آورند **بکمال**  
شکایت جیاست که درم فرمودند که من فلان دل قوی دارم که حق تعالی ترا تا آخر عمر تو روزی فرستد  
عطا فرموده است از آن باز تا این دم غسل و مبدل بسیر گشته و اوقات بوسعت تمام مع اولاد و اطفال  
میگذرانم **از آنجمله آنکه** ملا انور الحق ایسر کلان سولانا از تو میگفتند که من این سعیت را  
داشتم و بگری عرض کردم سکوت میفرمودند و هیچ نمیگفتند تا روزی با الجاح تمام عرض کردم مرا هم اجازت  
دادند آن در دو خواندم هر روز دیگر بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شرف گشتم و

اجازت بحیث یافتم خدمت حاضر شده عرض حال نمودم بر ایشانست تمام بحیث گرفت و آنچه طریقه  
 معمول و مسلک است کجا آوردند و از آن باز هر مشکلی که مرایش می آمد میرکت انقاس طیبیه او حل  
 می شد و در آن تسکین تربیت من در تعقیب و منام می ماند از آنجمله آنکه شاه سعد الله که  
 سیکار خادمان در حضرت خواجه قطب الدین چلباغ و بی بودند بخدمت آنحضرت نیاز کمال داشتند  
 و همیشه حاضر خدمت می ماند از آنحضرت گفته که مگر جناب میافصاحب را خدمت بابرکت حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم دیدم و یا به اقتدار ایشان در بارگاه معلی بلندتر یافته ام مثل این کس بر سر  
 حل مشکلات و بر آمدن حاجات دیگری را نمی یابم و همیشه من آتیدم بحیث می کردند اما اتفاق رخ نمود  
 نیفتاد لیکن روزی که متوجه حال من بود مستفسر اموات کمال شفقت و ایزت شدند و ایستادند و فرمودند که  
 از تو را یعنی ام هر چه خواهی بخوان عرض کردم که چیزی از مال دنیا نمی خوانم مگر این آرزو دارم که حضرت  
 دست من گرفته دعای عاقبت بخیر بخواند و دنیا فرماید از دست راست دست راست من گرفته و  
 دست چپ خود را بر پشت من نهاد و فرمودند که عاقبت بخیر است و عزت و دنیا از دنی بخوبی بسطی  
 و نظیر ابل و مل مغز و کم خواسته ماند همان وقت یکی از فرزندان گفت که رسم بحیث مثل دیگران او کن  
 گفتم که بحیث عبارت از مصافحه است و آن بعمل آید تبسم کرد و فرمود و فرمودم چینی است که تو سه گویی  
 من بدل متوجه حال تو ام دل توی دار و معتقد بر فضل الهی باش بفضل الله تعالی اجابت و دعای توی مقبول  
 در باب عزت و میوه پشاید و یکنیز و یقین و ائین دارم که انجام ما در الا آخرت بخیر باشد و الله علی کل  
 از آنجمله آنکه شیخ غلام محمد که یکی از شاغلان و مترجمان است در سلسله زنا قیام بخدمت شاه  
 غلام حسین مرحوم بحیث دارا از من میگفت که در علم رویا من نگشفت گشت که مولانا انوار الحق را  
 در بارگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسانای کمال است همیشه حاضر باش خدمت او کن  
 و هر چه بخوانی عرض کردن می توانی در من او را در مجلس بابرکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آن عالم  
 دیده ام از آنجمله آنکه هم شیخ غلام محمد مذکور از اقامت میگفت که روزی بعد فراغ عبادت کردی و انقاس  
 گرفت در آن حالت دیدم که شخصی طبقات او لبیا بیان می کند اول طبقه بطبقه حضرت سیدنا عبد الرزاق

رسانید و نام جماعتی بر دین بعد از آن طبقه دیگر را هم در بعد از آن گفت که مولوی انورالحق مورسین زمانه مثل  
 طبقات شمرده است ارشاد خلق و شکل کثانی عالم در این وقت با و متعلق است و این در عقده شش منصف  
 را سخ بود میگوید که در این اشتباهی ندادم و الله اعلم بالصواب از آنجمله آنکه مولوی  
 مشتاق علی ساکن قصبه باری از قدیم الایام با اتم رابطه اخلص صحبت داشت و در او غرض اصلاح و تقوی  
 آراسته و پیرایسته بود و در پی رفته محمد مت شاه عید الفریخت بیعت نموده و استقامت حاصل  
 کرده و در این شهر در عریب خانه شد و از باعث جمعیاشی و کثرت عیال و اطفال بسیار مترو و محزون میا  
 درین ضمن سبکی از مقصدیان و الا نشاء وزارت که ازین دل خلوص با فرقه علماء و قهر می داشت ازین من خوا  
 نمود که کدام شخص برین کار را بخونیزد نماید که خدمت بابرکت مولانا می انورالحق حاضر شده کلام هم در میان  
 برای رفاه و صلاح من بخواند که دشمن توی در کین ام بنده مولوی مسطور با پنجاب و لانا بنده در  
 مسقیدی مذکور را گذارش نموده و از طرف او الحاج بسیار کردم و گفتم که او را دنیا میندان درگاه است  
 توی در یحی اوست امید و است که کدام هم با ایشان و اشتهار بمولوی مذکور کردیم و تعلیم سنه این باب  
 او بخواند و اثر دشمن محفوظاندا و ال نشاء بمولوی مذکور کرده فرمودند که شمارا چه ضرر است که برای  
 هند و س این عنایت بسته ایماگر همین است برای فلانی و اشتهار بمن کردند بخوانید که دست رزق شما  
 در این هم مستعد است عرض کردم که خوب بشریف امیدوارم که حق تعالی برای من کشوری خواهد کرد لکن خوب  
 مسقیدی مذکور دست من و دنیا میزند درگاه الحاج تمام کرده بودند اعراض حال کردم امیدوارم که این  
 عرض من در عرض قبول تقدیر متامل بود و سر سبب مراقبه افکنند پس بدان سر بر داشته اند و کوه  
 مذکور فرمودند که بر روی دهم شیخ عبدالقادر شیا علیه شروع کنیدا لیوم خیمه بنه که در اوایل ماه رجب  
 و اوایل روز چهارم بار اول و آخر در دو خوانده بخوانید پس زبان هر روز بعد طاعت می افزوده با  
 تا نوبت یک لاکه بار رسید یقین است که حصول مطلب کشود کار در میان شود و الا در حیل روز شکل  
 بلا شبهه خواهد شد لکن مقام خواندن پاکیزه و صاف باشد و غسل کرده و خوشبو مالیده و یا چه با  
 سفید پوشیده و آنجا فرزند نشست چنانچه در یک کوهی مکان پاکیزه و صاف کرده حسب فرموده مولوی

بستست و خواندن آغاز کرد و در سیوم که نوبت خواندن لیس هزار رسید بود بعد سرانجام از خواندن حالت  
نفاس که جعلی است میان خواب و بیداری برایشان طاری گشت و دید که سواری از طرف مغرب آن مکان  
با کمال جاه و تکل می آید و مردمان همه خوش صورت و پوشاک عربی پوشیده و عمامه با بر سرستبر با تمام  
نخل و هجرت و علمای نشسته می آیند چون قریب آن حویلی رسیدند ناقما بلند شدند و عمامه را بر سر  
دو منزله آن مکان رسیدند بزرگان بران دیوار فرود آمدند و از دیوار بر سقف رسیدند و در فاصله آن  
کوثری که در آن مولوی مذکور نشسته بود یکی از آنها ایستاده و بزرگ امینا که عمامه سبزه آن کس را داشته  
انگی و دستاوه بود نیکس از مولوی گفت که چرا بس پهن رویی نیستی و چرا برای مالک امین خانم خیرانی  
مولوی عرض کرد که شما کیستید و این سواری که نام بزرگ است گفت من خادم شیخ عبد القادر جیلانی ام  
و از بغداد همراه رکاب اقدس اینجا آمده ام و اشارت بسینه رویش کرده گفت شیخ همین است عرض حال  
خو کن که بسبب خواندن تو تعلیم مولی الوار الحق که از مقربان حاصل است اینجا شریف آورده  
و این مکان معروف نجوست بود بقدم حضرت شیخ نجوست آن منع شد و مالک آنرا وسعت از حق و  
دین و دنیا خدا میخانه عطا فرموده و برای کسیکه میخوانی عمرش کوتاه است اول او بمیرد و سبیل زبان  
مولوی می گفت که چون بطرف پیشرو مبارک نظر کردم نور س از زمین تا آسمان تابان یافتم و چنان  
پیچت بمن مستولی سنگه که قدرت بر جوت زدن نیافتم پس از آن جماعه از نظم غائب شد و  
آن سواری ناپدید گشت از آن وقت تا صبح که میگیرم و افسوس از محرومی حکم بان حضرت می نمودم  
چون صبح شد نماز خواندم و همان حالت که می بودی نزد آمد و این حال بیان کرد و گفت که مرا  
بخدمت مولانا ای الوار الحق این وقت باید برد تا حال شب بیه بیان نمایم و تسکین خاطر م گردانم  
خود بروم و اول بخدمت حضرت مولانا رفتم سر او دیده هم فرمودند و گفتند که شاید مولوی شما شب  
چیز دیده گفتم بر دوازده حاضر است اگر ایشا شود حاضر تمام عرض حال خود نماید فرمودند و صبر نمودند  
کنانیده بر بالا خانه که مولانا انجامی نشست بروم دیدم که مولوی مشکو و دیگرید و سلیز و نسیر بودند  
من از شما گفته بودم که برای آن کس نخواهد قبول نکرد و خوانند حال آنچه دیده اید بگوئید و ترجمه

حضرت



حضرت شیخ قدس سره بزین تم کشته است که کار آن مقصدی صحیح نشود و او از دنیا بگذرود و در  
از عقب او چون این کلمه مولوی مذکور از زبان مولانا شنید بی اختیار بر قدم افتاد و گریه و زاری  
بدرجه اتم آغاز کرد مولانا او را براه کشید و بسینه خود چسبید و دست بر پشت او نهاده سعی  
و نفسی بسیار فرمودند تا خود آمد و تحقیق گذرشته میان نمودار شد که توجیه حضرت بر حال  
مالک آن حویلی بسیار است و نحوست حویلی بقدم مهمیت از دم حضرت قدس سره فرست گشت اکنون  
یوماً قیوم مالک را ترقی خواهد شد و تاحیات در دنیا مغز و کرم مقبول و دلمها خواهد ماند و خاتمه بخیمه  
خواهد یافت اکنون این اسم بخوانید و موقوف کنید حال سنگت گشت از آن روز موقوف کرد و نماز پنج  
وید بود و در همان بطور پیوسته اول آن مقصدی از بیاری تب هلاک شد پس از آن و شش از پنج  
برگرفته گشت از آنجمله آنکه شیخ غلام محمد در اربعین نشست و همین اسم برای دفع ظلمی  
باشاره یکی از دوستان خود بارشاد مولانا شروع کرد و بعد چند روز دید که شخصی التیاده است و میگویی  
بطرف این دیوار بسین و دیگر دیواری است کلان و مردمانی آنرا بر میکنند باز آن کس گفت که این  
دیوار بعد بدت بر کنده خواهد شد کنیزش چندان آسان نیست از خانه خود شیخ مذکور تخصیص نمود  
مولانا حاضر شده این حال ظاهر ساخت فرمودند در هلاک دشمن تاخیر است اما مردمان در کندی  
بسیار و این او است حال دارند و عرصه قلیل بطور خواهد پیوست و همچنان شد که بعد یک سال آن ظالم  
گرفتار ظلمه شد و ازین عالم در گذشت و حسرت مال و متاع برد از آنجمله آنکه یک بار عتق  
وزیر الممالک آصف الدوله محرم بر مولوی فضل عظیم خان صفی پوری روداد چند آنکه حارسان از  
برداشتند و تحمل در خدمات او افتاد و شخصی را در خدمت حضرت مولانا فرستاد و کفالت نمود  
بند و در گاه حاضر بود احوالش شنید تا در بر سر بحیب تفکر بنامند بعد از آن سر برشته فرمودند زیرا است  
از مولوی بگویند که مال بخیر است و عنقریب این کردت مبدل بر بشاد وانی خواهد گشت انشاء الله تعالی  
و وزیر تر اطلبیده سر فراز خواهد فرمود و هیچ گونه غمگانه در خدمات تو نخواهد افتاد همچنان بطور پیوسته بعد  
یک هفته مخلص مولوی شد و خدمات بدست تو بحال ماندند بدست همان سپینا سر خیره نذر فرستاد

قبول فرمودند و گفتند نذر شما قبول است این را از طرف من خود بگیرم که باعث برکت خواهد شد  
از آنجمله آنکه زوجه وزیر الممالک آصف الدوله مرحوم بسبب ناموافقیت زوجه و عتاب او بسیار  
رنجیده خاطر بود و زن خدمتکار خود را که معتمد خاص او بود بد خدمت حضرت مولانا فرستاد  
بالحاج تمام عرض کرده فرستاد که در بالای اقامه ام امیدوارم که از آن سخبات ایام دوسه روز آن  
در خدمت مولانا حاضر بودید هر روزه سخبات هر گونه عرض میکردید هیچ جواب نمیداد بعد از آن روز  
آن برده و اطلبیده و فرمود پیش یکم بریزد عتاب وزیر هر طرف خود انگشت اما موافقت مدته العسر  
شدنی نیست که حق تعالی اولاد لوزیر بر یکم هر روز نوشته جف القلم با هوکاین آن هر دو فرست  
از یکم عرض کردند همچنان بود توقع آمد که عتاب موقوف شد و توافق میسر نشد و عتاب هر دو ماند  
آن هر دو روزان باز خدمت مولانا حاضر شدند و بیعت کردند و یکم را نیز کمال روداد و دانست که  
انچه قضای الهی بود مولانا با آن خبر داد از تقدیر محبوبیت و یک مسجد کلان و چاه در باغ نزار و اند  
مولانا شیخ احمد عبدالرحمن قدس سره تمهید کرده داد که هنوز موجود است و برای کمال آن سواست مولانا  
مشا هر دو مقرر ساخت و تا مدت ها سانی و طعام و آنچه مخفیخانه یکم شد که اول براس مولانا  
میفرستاد پس از آن خود میخورد چنانچه روزی خدمت مولانا حاضر بودم خواندای اطعمه لذیذ  
نزد آن حضرت رسیدند آنرا حکم لغتیم دادند و آنچه برای وی حاضر ساختند و آن مراسم شریک فرمودند  
و ارشاد کردند که ای فلان جلوه قدرت الهی بین که در این ایام قریب چه قدر تکلیف با که  
بودند تا ستره روز طعام لغزیران و فرزندان میسر نمی شد و مردم ملاز جاسه جنبانیدند و  
که از روسای اینجا درخواست کن قبول نکردم و بر تو کل استوار بوده قدم از جا جنبانیدم اکنون  
خدا تعالی از افضال خود این قدر توسع و طعام هر روزه میفرماید که فرزندان و عزیزان و زنان  
مهماسیر میخورند و باز باقی میماند و چگونه نباشد که اگر شخصی بر دروازه امیر سے افتد و جاسه  
سے رود اول اگر چه آن امیر انفاست نمکند آخر البته متوجه حال او میگردد و ترسے و فلاح او سے خواهد  
پس یکم بر دروازه خدا تعالی یا شکسته نبینند چگونه او سجان تمام که تفتیق تر از هزاران و بر

حرم بر حال او فرمایید دستگیری او نکند من بنده گناهکار اما لطف خداست ای کار خود کند بر حال  
بر جمیع خدایان بیدار داشت و توکل بر او باندی نمود که متوکلان را دوست میدارند ان الصدیق المتوکلین  
و من یتوکل علی الله فوجیبنا از آنجمله آنکه در داخل بیگ که یکی از مریدان خاص مولانا بود از  
والد ماجد رو بروی من میگفت که حال عم شامو لوی انوار الحق که پیر در سمرقند اند چه بیان نمایم اکثر  
ویرا در مجلس حضرت غوث الاعظم رحم در محفل اقدس حضرت رسالت پیاد علیه الصلوٰه والسلام در علم  
رویا دیده ام قدر و منزلت آن بزرگوار بود و بسیار زیاده علم عرض و معرفت این کس مرابا کجا  
هر روز بزرگوار بیدار است شکل کسائی عالم میگید و قطب زمان است نهائی و با عشت بهودی دنیا  
و آخرت است و در بختی که و سبب مملکت در هر دو است هر دو را تکیه بر من در حضر و سفر در او در  
باعث رنجیدگی خاطر گشت و جمیع با حضرت آرزوم فی الفور دیدم که صورت ایشان حاضر است  
و میفرمایند منغل بیگ دل قوی در این افضال الهی شکل توصل خواهد شد و کار آسانی انجامد و  
ببخشان بوقوع می آید از آنجمله آنکه شتی محمد استخوان که ملازم بخشه آرا انگریز بود  
و خدمت مولانا نیاز می تمام داشت میگفت که بر من آفتی رود او که انگریزید که در غضب آمده  
بیرستی من خواست خدمت مولانا حاضر شده عرض حال نمودم و مضطرب بودم اضطرابم دیده نظر  
رحمت بسوسه من دیدند و فرمودند که ای فلان دل قوی از قطب القلوب قادر است بر آنیکه غضب  
آن انگریز فرود نشاند و تیرا بر پای تو نگاه دارد چون بخانه آمدم متوقع بودم که مردمان او بر اسه  
گرفتاری من بیایند همین که در خانه نشستم بوم یک آدم او آمده و همراه خود نزدش برده و حالت خود  
و بر اس از بشه من مشاهده بود انگریزید که در او دیده خندید و گفت که اسه شسته خاطر جمع داد  
تو خدمت گزار قدیم من هستی افساد احدی در حق تو پذیرا نخواهد شد به سستی در کار و بار خود است  
و سرگرم باش و بندگان و لداری نمونکه همه ترس در بر اس از نهادن بر و ان رفت و طمانینت خاطر  
حاصل گشت و این قسم کرد و داده و بمیاسن محبت وی زیارت حضرت رسالت پیاده علیه الصلوٰه  
الکلیه و التسلیمات همچو من گناهکار میگذشت در روی مرا تعلیم فرمود از آنرا خواندم سبیلک در روز زیارت

میرگشت الهی <sup>سید</sup> ذک از انجمله آنکه شیخ منو که یکی از فرمان خاص بود مستحق  
کنجیات از طرف حکام میگرفت یک بار عقید شد و بحساب گرفتار گشت و اما قی با این حال متلبا بود و میگفت  
که مگر بر اے خلع خود بخدمت مولانا در خواست دعا کردم و عرض فرستادم هیچ جواب حاصل نشد  
و فرستم که خلع من هنوز در دست آخر شبی خواب دیدم که در محراب مولانا نشین آورده اند و میفرمایند  
که ای فلان صعوبت تو با تمام سید و خلع تو حاصل گشت و قوی دارانشا و الله دعای صبح ترا بخواند  
و بر همان عهده نصب نمایند صبحی آن که بیدار شدم دیدم که آدم حاکم برای طلب بن می آید چون فرستادم  
من سید گفت ای شیخ ترا حاکم طلبید است همراه او شدم و نزد حاکم سیدم گفت که حیرات باقیات مبارک  
شده ای گفتم یک نفر هر باقیات سرکار زمین نیست مقصدیان از راه دشمنی بزمین نوشته اند انصاف  
بدست شماست و باین غلغله که هیچ جا ندوی ندارم و پیش محبت شما این قدر سلطان مقدار  
نارند معاف فرمائید و مرا خلع دهند حاکم بخدمت در گفت که معاف نمودم و ترابر منصبی که بودی منصوب  
کردم و التزم که این همه سبکت از فاضل طلبید مولانا است خلعت منصوبی از خاز حاکم پوشیده در خدمت  
مولانا حاضر شدم مراد دیده قسم فرمود گفت قدرت حق را شناسد نه بودی که چه بود و چه شد و شیخ مذکور  
میگفت که بار این قسم از من از جناب مولانا شنیده مقصود در یکبار است سه اولیا است قدر  
از آنکه تیر حربه بازی آرد و زله از انجمله آنکه در نازیب بیگ اکی که یکی از بر میان خان  
مولانا بود در او ایل حال شورش ظلم در مانع داشت هر گاه بیعت بخدمت آنحضرت نمود نصیحت بسیار  
در باب بگذشتن ظلم بر خلائق فرموده او پیش آنحضرت اظهار توبه می نمود و بجان رفته بر کبیران و  
گاه فروشان و بقبالان ستمها میکرد کسی امنی و کسی او شتم میداد و مال کسی بظلم میگرفت که او سائل  
بود و همراه خود سواران داشت در دم حالات او دیده بسمع مولانا میرسانید هر گاه که او حاضر می شد  
میفرمود که مگر تیر تو گفتیم و میگویم که از این حرکات باز آ و الا تیر نیک نخواهی دید و نه این رساله خواهد ماند  
و نه این مال و جاه لیکن خمیره آب و گل او بر از ستم بود و اتفاقا حضور آنحضرت اظهار توبه میکرد و  
تعمیرت خلاف آن بعمل می آورد آخر جناب حاکم بر او رساله بر طرف گشت و بذات خود با و رساله

ملازم اند حضرت مولانا آمده زار نالی کرد و فرمودند که مگر بر تو گفتیم و بصیحت کردم مگر تو دل شنیدی  
 آخر بمقتضای آن بطش رنگی نشد مگر رفتار بلاشدهی اکنون هم اگر بدل تو بکنی و از حرکات خود  
 باز آئی متبر و الاغ مگر رفتار بلاست دیگر خواهی شد و انجام کار بد خواهی دید معذرتها بکار ده بوق  
 تمام اقرار نموده که باز ترکیب چنین حرکات نخواهم شد اما بسبب طهریت اصلی خود ضابطه تو نیست کرد  
 روز سه همراه وزیر الملک نواب سعادتعلی خان بهادر موم براده اسپ میرفت تا زبانه برزرد  
 اسپ ماده اسپبان گرم شده و دید و قمری اسپ وزیر که به شش پیش رفت و اسپ وزیر  
 دیده گرم شد و شرارت آغاز نمود و مان بگرفتند و وزیر بعبایت الهی سلامت اندازین حرکت  
 بر مرز اند کور غضب آمد و بر طرف ساخت و حکم اخراج شهر نمود چون مال بسیار داشت سیاراده  
 حاجات بطرف بنارس رفت و چند اسپ همراه داشت آنجا بفرست منور ز وصول نیافته بود که  
 بر سائیس خود غضب آمد و او را چندان بزود که مردانست که عمل اگر نری است همینکه به تها زار  
 خبر خواهد شد گرفتار خواهم شد بر اسپ سوار شد و نفس او بر پشت خود بست و شبان شب از آنجا  
 گریخت و بوقت شب باخی آن را دفن کرد و لکن مراجعت بجایه اقامت خود توانست که گرفتار  
 خواهم شد ناچار علیه سباب را گذاشته بطرفی بگریخت و مال و اسباب او در قرقی تها نه دارفت یافت  
 و حاضر صورت که را بخانه سید و بتلاسه فقر و فاقه گشت چون با رقم را بطرا اخلص از دست داشت  
 روز سه براس ملاقات آمد پرسش حال کردم داستان گذشته بیان کرد و گفت بصیحت مولانا

شنیدی آخرش نویم باین وجه رسید و هر روز افلاس او دار و یو بود آخرش بر مرض فالج مبتلا شد  
 و در تفراین مرض مانده محتاج و گدا گشت و بعقوبت فقر و فاقه از نهمان و گذشت و ندیم حیت  
 نایفه اندیم **فصل دوم** در آنچه که بچشم خود دیده و بر خود گذشته اما آنچه بچشم خود دیده  
 بر دو نوع است یکی آنکه اشغ مردم و این خاکساران حاصل گشته و دوم آنکه فقر و عیال  
 و بلبه او بان رسیده نوع اول از آن جمله آنکه مرض درد جگر و صلابت آن بواله امید  
 مولانا حبیب الله رحمة الله علیه عارض گشت و طول آنست چند آنکه مردم مایوس از حیاتش گشته اند

کجاست مولانا حاضر شد و عرض حال کرد و فرمودند مقام اندیشه نیست این مرض هر چند طول  
خواهد کشید اما مفضله ببلاک نخواهد شد تسلی همها کرده و بپید این بفرمودند و خوردند و در واحد شریف  
آوردند و من همراه بودم و در آن زمان همه بر او میزدند و دم جمع بودند و شد اندوه میگردیدند  
چنانچه غم ملا محمد حسین از همه بسیار میگفت که بر او را از خود ساکنی کمال دوستی داشت بعم متوجه  
گشته فرمودند ای فلان دل توی دار امید و فضل الهی باش از استوار آمدتعالی صحت حاصل خواهد شد  
و دست و دراجه برگزیده فرمودند و نظر بنیاید شد فضل الهی شامل حال است و دست بر سینه و کلاه  
وی مالید بر سر و آن شدت میگفتی بود و تسکین احوال و در و صلابت آن وقت کجای گشته در دو  
تبدیل مریخ متعلق گشت چون ماده این مرض در جگر جا گرفته بود اکثر اوقات بعد از هر دو اسهال یا اسهال  
عود میگردد اول صلابت پیدا میگشت بعد از آن هر دو شدت میگرفت و از جگر میگرفت و هر بار که  
خدمت شریف مولانا رفتند الحاح و زاری میکردم فرموده بغیر مقدم رنجبه میفرمودند و دست خود را  
موضع می مالیدند و تسکین و الدم فرمودند و چون جناب مولانا دم و الدم بودند و از هم تسلی بدر میباش  
از خدمت شان امیدوار رفت بود و آنچه خوردان از بزرگان چشم میدارند از جناب ایشان  
خوردان هر چه میخواست که تا خانه عرض میکردیم من میفرمودند و کارخانه تقدیر ریزه امید دل است  
اعتماد فضل خدا باید داشت شافی حقیقه است تا تسکین حاصل می شد و این مرض تا ساکنان  
و الدم را لاحق مانده احسب فرموده و لانا منجربلاکت گشت و یادام که روزی آن در خدمت  
گرفت که همه خوردان و بزرگان بر او میزدند و الدم مضطربانه میگفت حالا امید حیات منقطع  
انگولین در مرز آمده نمیکند و در همان وقت اتفاقا محمود خان قندهاری که مرد صالح و باخدا بود و محبت  
قدیمانه با والد داشت براس عیادت نزد والد آمد و اقامت بخیرت مولانا از سابق رفته بود و در آن  
گرفته نیز تشریف آوردند و در دم و الدم نشستند و دست بر سر و نامه چیزه زیر لب خوانده دم میکردند  
که محمود خان گفت در سلسله نقشبندی بزرگان مرا تشنه مرض امیکند شما که شیخ طریقه قلا سیدید  
چرا این قدرت نمیدارید و مرض ما بیک توجه نمی کشید فرمودند من نبنده گنگارم انقدرت ندارم

سر وصال و بیعت در طریقه تقصیرند می و در یقین که تا مقدر در کشیدن رض و صحت خود قصد نخواهد کرد  
مراتبه نماید بکلیت بیچو در خان رجوع قلب خود آورد و در وقت نشستن در کشیدن رض سعی بلخی نموده لکن چون  
را این کلامه و که شتلمبر طبعی عجیب بود پسندند آمد و سعی او بجای نرسید تا کیاس شسته بود و اثری از تخفیف  
نموده داشت بعد از آن سر برداشت و گفت حال اعتراف تخفیف سو خواهد بود فرمود این ششلی است  
بنی را بنحیر غریز و قصور بچاره نیست از کشیدن این مرض کشیده نمی شود غیر چه در خان خصت شده  
بجانه خود رفت مولانا او را شسته ماند و حقدان مال جاری داشت و زیر لب خیرے می خواند و رجوع  
نموده که آنرا تخفیف در مرض ظاهر شد و آن زمان بجان خود کشید بر و این واقعه که اتفاق  
افتاد و در حق العباد بچشم سر دیده و از آن جمله آنکه حاضر قریح لعجم ملا محمد حسین رحمته الله علیه یک بار  
عارض گشته چندان شدت کرده که امید از حیات منقطع شد از آن که در آن زمان بجز این من فرزند نمی  
و توجه بجام بسیاری فرمود و ارشاد کرد که بزودی ازین حال بعجم ملا احمد انوار الحق خبر ده رفتم و کشف حال  
نمودم همان وقت مرا همراه گرفته شریف آوردند و بر بالین غم شسته دست بر سرش نهادند و چهره  
زیر لب می خواند و غم آن وقت از شدت وجع بیوش گشته بود تا لرز لرز بر پیشه مولانا ظاهر شد و در  
محبت بزرگان اشک از چشمها جاری گشتند تا در میان حال بود تا گم چشم گشتند و بسوی غم خود  
پرسیدند محمد حسین چه حال داری گفت بچیک حال باقی نبود لکن درین بیعت بزرگه را دریم  
که سه فرمایید که جاس اندیشه نیست انشاء الله تعالی صحت حاصل است باره این وقت مرا  
تخفیف معلوم می شود شاید که صورت جناب بوده باشد فرمودند که من بنده عاجزیم چه بد شما  
ملا عبدالحق را قوت بسیار است یقین است که صورت او شان براسه اید و در این وقت حاضر  
شده خبر از صحت داده باشند ل قوی دار صحت کلی خواهد شد و همچنان شد که مرض زائل گشت  
و بعد سه روز عظم طعام خود و در آن ایام این مرض بهم بزرگوار رسالی یک بار احوال می گشت  
باستماع آن مولانا تشریف می آوردند و درم می فرمودند و ادویری گشتند تا تسکین بر و بعد  
و بعد آن این مرض زائل گشت و یک بار عارضه وجع الصدر صلاح شد و ظهور بیماری در

صد و گشت بخدمت مولانا زنت انظار حال نمودم مرا همراه گرفته بهمان وقت تشریف آورد  
دست بر سینہ می مالید و چیزی زیر لب نودم می نمود تا هوش بعمم آمد و چشم بکشد و عزم نمود  
دید که بر سر او نشسته بر عاے مشغول است گفت میگفت انفاص طیبه این وقت مرا تخفیف حاصل  
است ازین مرض سے ترسم مبادا که منجر به بالکرت گرد فرمودند اکنون بافضال اعلیٰ تخفیف است  
فرزند ادا ندشپ حاله فرود چای زاید متوکل بر خدا باید بود حق تعالیٰ خاتمه غیر کند انرا نشانه امر  
نیست از ان بار این عارضه هر سال بعمم حاض می گشت آخر بهمین وجع انتقال نمود اما صد و  
الیراجعون از انچه آنگه زنی بود از سریدان آن حضرت بدو وضع کلمات سب او بانه  
در حق و س می گفت این مردم حال بگوش و الارسانیدند مکر را و نصیحت فرمودند که ازین حرمت  
باز آو الا نتیجه این نیک خواهد بود و بر او کجا میگرد و بخانه خود رفته مثل سابق بلکه در یاد  
از ان سب او بی بائی کرد آخر مرض آنکه در لبان و زبان و چهره او لاحق گشت و در میان افتاد  
و این اعضا از کار رفتند هزار خرابی دوسه کل می گفت که فهمیدن آن دشوار بود زنی را از نظر  
خود بخدمت فرستاد حضرت با جگر بر دفر نمود از نفس رانی من این امر نشد که من بنده نماز  
مگر عبرت الهی رو نموده که بگنایان را سے رنجانیدی و غیبت میگردی خاطر جمع دا خاتمه بخیر است  
بعد دوسه در حالت نزع بر او طاری گشت مردمان آمده عرض نمودند که آن زن از فرزندان  
سادات است و مریدان حضرت اکنون دست گیر سے او ضرور است بنده بچشم خود ملاقات  
کرد که باستماع این خبر آثار لال بر پیشه ظاهر شد و ولوله حقانیت بجوش آمد و از جا س که گشت  
برخواست و العلامه گویان بر سقف خانه می دویدند مردم حیران بودند که این چه حال است  
بعد از دیر که تسکین بخاطر شریف راه یافت همه مبارک سخن گشت و آثار مسرت و نشاط مانی هویدا  
شد و از اهلخانه خود فرموده و احوال خود که خاتمه آن زن بخیر شد خبر گیرند که بکلام کلمه جان داد آدم که  
ازین جارت خبر آورد که باوصف که قدرت گفتگو نداشت دوسه بار کلمه شهادت بر زبان  
ازین جهان نماند و گذشت این معنی شنیده بسیار خوشنود شد فرموده چنان باشد که من زنی



رسول الله صلى الله عليه وسلم بوده است حضار عرض کردند این کلمه حق است اما رتبه ختمین باید  
که در این وقت دستگیری نماید تا در تصورات درگذرد فرمودند همان مرض کفاره گنایان او گشت  
و حق تعالی از فضل خود خاتم اش بخیر کرد انبیا و خواهد آمد زید و از آنجا که آنکه مرض صعب که  
نزد مردم غیر متوقع الصبح بود بر اتم عارض گشت اطباء اختلاف نمودند بعضی تب سازج تجویز نمودند  
و بعضی باری ازین جهت صورت معالجه نبی بست طلبید پس نوشت و چون نزیوم آمد عم و والد عم  
هر دو موجود بودند و من بیوش افتاده از عمم گفتم هر چند سهل نوشتیم اما جرات بردادن آن  
ندارم محض نیست که تب سازج است یا مادی و این سخن بکر گفتم که بیوش آید و بگوش خود شنیدم  
گفتم شما بخانه خود بروید مرا هم علاج بخشید که تشخیص مرض نزد او نه باشد منتظر نیست مولانا  
بر کس عیادت هم همان وقت تشریف آوردند والد عم و عم حال طلبیب حکایت کردند فرمودند او غلط  
گفت مرض مادی است انشاء الله تعالی رفع خواهد شد مرضی لانزد و شفای خان بفرسید  
که حق تعالی شفای بردست خان مذکور رسانده است و میان طلبیده مراد بران سوار کرد  
نزد شفای خان فرستاد و چون نزد خان مذکور رسیدیم بزم دیدیم که مسهل نزیوم سبب  
است مواد بسیار جمع است همینکه دفع مادی شود صحت حاصل خواهد شد و نسخه مسهل همان وقت  
نوشته نسخه مسهل گرفته بخانه آمد و عرض حال بخدمت تشریف که منتظر نشسته بودند کردیم  
فرمودند بسیار خوب است مسهل بگیر انشاء الله تعالی صحت حاصل خواهد شد و کذب آن طلبیب  
بود و خواهد گشت صبحی آن مسهل گرفتیم بعد هر اجابت قوت پیدا میگشت تا آنکه شام آمدند  
بگذرد و بعد بخانه استقامت غیره آمدن شستم و غذا خوردیم در سه مسهل حق تعالی شفای کل  
مسب انجا آنحضرت عطا فرمود الحمد لله علی ذلک از آنجا که آنکه عارضه در جگر بر اتم عارض گشته  
با وصف تدابیر هر روزه در اشتداد بود و سوی تنفس عارض شدیم بزرگوارم ملا محمد حسین مدرس سر  
نیض ملاحظه کرده از والد عم ملاحظیب الله میفرمود که ازین بیماری مراد و است و حرارت تب در  
نیض اومی یایم حکما مثل شفای خان و مراد از شی سعلما دادند و تدابیر نمودند اما مرض زائل نمیشد

روزی در خانه نشسته بودم و از سوسه تنفس در سنج و از الجانه گفتیم که از دو سه روز واد صاحب بخیه  
مولانا انوار الحق تشریف میآورده اند ازین جهت تفکر میدارم گفتند که عرض حال گفته فریستید  
یقین که با ستم آن قدم خبیثه فرمایم که نظر توجه بر حال تو بسیار است گفتیم که چون همین است  
بیا و خاطر خواهم بود خودم فرزا خواهند فرمود در همین گفتار بودم که شخصی ندانم که حضرت تشریف  
آورده اند بجز در این ندا خادمان و دیدند دیدند که حضرت تشریف می آورند چون اندرون خانه  
روان افروز شدند و بر سر تکیه افتاده بودم بنشیند چون انغفلت بهوش آمدم بفرمودید که  
قدس سر نشستم و سوسه تنفس آن وقت بسیار بود ملاحظه حال فرمودند در بایک رحم الهی بخوش  
آمد و به جوع قلب فرمود تا در میرا قیام بودند و سر حجب تفکر نمانده با خالق خود مشغول پس از آن  
سر برداشت و دست چپ بر پشت من نهاده مرا در بغل گرفت و سر مرا در قلب خود چسباند پانیه ما که  
تشنه فرمود پس از آن از من گفت دل تو می درازد و چیک مقام اندیشه نیست انشاء الله تعالی  
عنقریب صحت کلی حاصل خواهد شد و دست بر پشت من زد و فرمود خاطر جمع دار و ترود  
بدل راه دره فضل الهی همراه تست این بفرمود و مسی باغ نرفزار الد خود که هر روزه انعامت  
روانگشت بعد تشریف بردن تپ شدید مرا لاحق شد که بهوش افتادم و تا در میر بهمن منوال  
بودم دیدم که صورت آنحضرت حاضر است و میفرماید که ای فلان اکنون مرض تو زایل گشت چون  
بهوش آمدم از مردم گفتیم که مرا بردارید برو اشتند دیدم که در تمام بدن من الیه بار آمده اند  
عرق بسیار بیرون شده و تخفیف در تب و هم در سوسه تنفس حاصل است سوره شکر الهی بجا آوردم  
و سبکت انفاس طیبیه در عرصه قریب شفا کلی یافتیم و از آنجمله آنکه استاگره بر ادم مولوسه  
نعم الله را به ثبوت مقصود منحصرا بر او ت بعضی امیران که بر ادم سلبا او واقف بود از خانه  
طلبیده بحبس فرستاد چون این قسم معامله بامتوسلان خاندام کس نکرده بود تا با ما نام چه رسد  
سنج و ملال بخاطر من از خدا را بستی گشت اطلاع این معنی بخبردمت مولانا نمودم و گفتیم که خراس  
این تم تا برین ملامت برسد که تا باز ترکیب چنین حرکات نشود فرمودند خدا او را سبنا خواهر او را و مخلصی

برادرت بزودی خواهد گشت مطهر و خاطر باش و نعم لاله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین  
روزیکه ملک و بست و خیز ارباب بخوان همچنان که در شب سیوم بعد فراغ از نعم هانجا بخوابم  
دیدم که مزار بزرگی است سقف چوب و در سبلی آن مزار در سجیه ایست که در آن نشان قدم رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم نماد است و من با والده ماجده خود وارد شدم او را زیارت قدم مبارک  
نموده آنرا از دست من نمودم و بوسه دادم بعد از آن اندرون مکان مزار را دیدم و دیدم که بر  
سختی بزرگی خوابیده است و چادر سبز بالا گرفته چون نزدیک بخت رسیدم آن بزرگ برخواست  
و نشست نقاب آن چادر بر رو گذاشته و ما هر دو زیر آن تخت نشستیم و زبان بفرمود که دیدم  
که ناحق بر ما تم شده است و یقین مرا معلوم شد که آن بزرگ حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی  
است قدس سره و دست مبارک از نقاب بر آورده و دست من و والده ام در دست گرفت  
ف فرمود که دل قوی داشته که من با ماد و حفاظت شما و برادران و فرزندان شما شاکر  
برادرت ای فلان و فرزندت ای فلان نه مخلصی می یابد و باغزای بخانه باز می گردد و آخر کار  
فالم هم سراسر عمل خواهد یافت هنوز پیاله عمل آن شربت پر شده است و نیکه برپا خواهد شد  
از بیخ و بن برکنده خواهد شد این بفرمود و باز بطور سابق خوابید چون بیدار شدم اول صبح  
بخیزت مولانا فرشته با جراتها بر ما ختم تبسم فرمودند و گفتند که آن شیخ حضرت عبدالقادر جیلانی  
بود و بشارت باد که برادرت در روز مخلصی با بدستگاری بعد از مانی سنزای عمل خود بنید شب چهارشنبه  
بود که این واقعه رو نمود روز پنجشنبه رئیس ملک برادر مرا طلبید به سپهر خود که آن وقت و بعد  
و این وقت رئیس ملک است حکم فرستاد که این سن بچرم است خلوت دو شاله و رومال مرحمت کرد  
مخلص و بدید صاحبزاده همچنان بعمل آورد و شام یوم پنجشنبه برادر من بخانه رسید و شادی و ذری  
در اقامت دیگر برادران و عزیزان حاصل گشت و سنگرم از دست و میچند که اکنون زمین  
ملک است سراسر اعمال خود یافت و قلع بنیان از گشت بجدیکه با وصف عمارت کثیره خانه  
فروری هم سپهرنش بعد از این یافتند همه ضبط بارگاه سلطانی شد از آنجمله آنکه

آصف الدوله معروف باضا و حقه کسان براسه که در میان فرنگی محل که جاسه سکاوت مولانا و دیگر  
برادران او است علم او در قریب یک پاس روز باقی بود که چون باریت از فرنگی محل شد و بر دروازہ  
دستگ ناز ایامی والد برآمد دیدم که چون باری ایساکنان محله متصل جمله مذکور دست من گرفت  
و گفت نرو و والد فرود رفته بگو که حکمی آورده ام نرو و تشریف آرنه و والد من از محل بر خود بیرون  
آمدن آن چه بدار یکبست و گفت که حکم آورده ام که بیان آن برین شاق است و والد فرود  
که چون حکم است العبه باید گفت گفت که نواب وزیر الممالک زبانه راجه جهاو لعل حکم فرمود  
که ازین وقت تا صبح شمایان را مهلت است در این عرصه اسبابها سے خود بر داشته بر نرو و  
علی الصباح میلداران خواهند رسید در این محل خواهند گنبد و مال و اسباب بنهارت خواهد رفت  
والد باستماع این حنی گفتند بیا بهم شکرکا اطلاع میدهم آنچه آنها خواهند گفت جواب خود را  
بر بنگله بالاسه روز و اندرون فرنگی محل که مکان نشست مولانا بود و ملا محمد ولی مرحوم که  
دران زمان حیات بودند و ملا محمد حسین و والد مولانا همما جمع شدند و از زبان  
پو بدار حکم شنیدند هر یک آنچه در وی آمد میگفت مگر مولانا انوارالحق مساکت بود بعد دیر سر برداشت  
و از چه بدار گفت که هر دو بگو که دیوانه آنجا نشسته بود گفته است هر که ترا قدرت برین حکم داده است  
تا در است بر آنکه است شب مکان ترا بر تو یغیند و ترا بکش و نوبت بصر نکشد چه بدار گفت من  
طاقت عرض این حکم ندارم آنچه منظور باشند در خط بنام راجه جهاو لعل یا عرضند است نوشته  
بدهند که آنرا بگذرانم مولانا سه موصوف فرمودند چون تو قدرت عرض نداری من بدرگاه الهی  
عرض خواهم کرد تا قلب وزیر بطون ما متوجه خواهد کرد یا قدرت خود به نحو دیگر خواهد نمود  
بعد از آن انجم و والد هم رو کرده گفت که من بجز از خدا رجوع به دیگر کسی نه توانم نمود و شما هر تفسیر که  
موافق دنیا داری دانید بکنید و والد راجه از طرف عمم ملا محمد حسین خطبر اجبه که در زبان  
معمنون نوشته اند که انانتال حکم سرکار چانه نیست و ندر قدرت ما غریب است که درین عرصه  
سنگ اسباب یک صد و نوبت و پنج ساله بر داشته بریم و نه جاسه و مکانی داریم که آنجا سکونت

کینه

کندیم صبح همراه بیلدان چند نفر جلادان را نیز نفریند تا ماهها گذشته اسباب نجات  
و دیوانی بکنند چو بار آن نظر بود و نم بر گوار معرفت کلوفان و مرزا جعفر و مولوی سکر علی  
این حال بسفر از الدرد حسن رضاخان استوار وزیرالامانک دادند نائب فرمود من هم شنیدم  
بودم لکن بار در نیکو دم اکنون معلوم شد که الهه این حکم شده است و همان وقت نزد نسیب  
خود که در مکان چو که تشریف داشت حاضر گشت و عرض کرد که تخمین حکم بافضلان فرنگی محل  
شده است اول از زبان وزیر برآید که الهه حکم داده ام نائب عرض کرد که جناب حکم نفرموده است  
چرا که در این بدنامی بسیار است این مدرسه تا روزم و شام مشغول است و شیخ و علمای آنها  
میخوانند و حقوق اینبار گردان همهاست کندید این چنین مکان در منفعت اقلیم مشهور است  
اگر خستهها منظور است در خانه غلام بسیار اند برآید که کنیدی آن حکم شود بدولت حضور مکان  
دیگر طیار کرده طوایف گرفت و در این صبح بدنامی نیست که من خانه نژاد هم خنایات حضور  
وزیرالامانک این سخن شنیده دس سر بچسب تفکر انداخت پس در آن سر برداشت و گفت که  
هرگز برای کنیدی فرنگی محل حکم نداده بودم بلکه گفته بودم که نیاو باس بسیار دیده ام از اجابت  
باید گرفت خداوند که این حکم کرده است مردم هر چه می خواهند میکنند و مرا بدنام می سازند  
همین وقت شخصی را فرستاد تشنه رویان فرنگی محل کرده و بعد از این عرض کرد که هوای مولویان  
فرنگی محل بسبب همین که گشت و رعایا خیره گشتند چنان شخصی باغرت و وقار از حضور  
فرستاده آید که تشنه مولویان کنند و حکم بر عایار سازند که برست و تادیاری آخا نامیدند الا اسرکا  
سزا ابد یافت چو بدار بغلطی این حکم رسانیده جانوقت وزیرالامانک بمولوی فضل عظیم خان  
حکم داد که در فرنگی محل رفته تشنه همه مولویان سلکان انجا بچسب کرده و بسید و بر عایار حکم رسانند  
که بدستور تابع باشند هر که سزا جیت بیرون خواهد کرد سزا خواهد یافت مولوی بند کرده فرنگی  
آمده تشنه هر یک نمودند و رعایا را از کسری بازداشتند و گفت که این حکم از سرکار  
بغلط چنین گفت سزا خواهد یافت از من بدعای مولانا ملک القادری و غیره از تشنه

مبدل ساخت و آنچه بناظر داشت از آن در گذشت و حق تعالی ساکنان فرنگی محل را ازین  
بلاسه ناگهان نجات داد فروع دوم از این جمله آنکه روزی اجمالی خدمت مولانا  
در مسجد بلخ مزار حاضر شدم دیدم که مذبذبه های جا بر کتاف و چهره از غایت غضب سرخ است  
از یک جانب مسجد بجانب دیگر میگردند و کلمه الحمد بعد بجز تمام بر زبان جاریست باستماع آن آنست  
که کدام واقعه جدید و داده چون مرا از دور دیدند فرمودند که فلانی زود بیا که در تلباس تو بودم  
زود خدمت رسیدم فرمودند میدانی که این وقت چه پیش آورده عرض کردم که نه فرمودند شخصی بر این  
دو کانه آمده است او از منرا عظیم بیگ موزن گفت که از مولو لوی صاحب بگو که امر فرمود است است  
مروم از خیابان رفته و بخدمت صبحی اسپه دارین مسجد بستم خوانند شد و مقابله کردند و خواهند گشت و  
این باغ از لطف تو خواهد رفت اطلاعاتم درین روزها که گرافی گوشه دارم سخنان او مفصل  
نت ندیدم این قدر دانستم که شخصی از عظیم بیگ خیر می گوید از عظیم بیگ پرسیدم که کیست و حیثیت گفت  
روشن علی چنین می گوید باستماع این معنی دل در اختیار نمانده بے اختیار بر زبان آورد که این خانه  
خداست خدا خود حفظ آن خواهد کرد تا حفظ خانه خود نماید شب حامله فرواجه زاید این کلمه زبانه  
جاری شد از آن وقت ندانم دام که در کاخانه الهی مراجع و خلعت خدا هر چه خواهد خواست  
خواهد کرد عرض کردم که او گرفتار اعمال خود خواهد گشت چرا که رنجیدگی خاطر دلیل برانست اوضاع  
بزرگانیکه در اینجا مدفون اند رنجیده باشند صبح آن وزیر الممالک دفعه برای کنیزین دو کانه  
نزد که ساخته آغاز بود حکم داد و بیلداران رسیده کنندید و بیره با بر خانه او و متوسلانش  
ستین گشتند و مسجد و باغ و ساکنان آنجا همه محفوظ ماندند الغرض رنجانین خاطر بندگان خدا  
شرونیک نذار که سیکه ایشان را میر بنجان خود میر خند و گرفتار اعمال خود میگردد و قریب دو سال  
مقتید ماند و الحاح و زاریه بجناب مولانا بسیار نمود لکن آن وقت پذیرا نشد آخر چون الحاح  
ار حد گذشت و توبه از چنین کلمات نمود فرمودند من در عبادتگاه الهی تو ام کرد پذیرایی در اختیار  
ارست از این جمله آنکه میر خدایتش که مختار کار بعد عول آغاز شده بود و بنا بر تقصیر در خدمت

که نایب ایضا مولانا و فرزندان و عزیزان و توابعانش برساند و قتل و سفک غارت اسباب پنجانند  
یک روز برای این معنی معین کرد و شب شخصی بر اقامت این اطلاع داد و گفت که فردا میر نکو مسخرین چنبا  
و دو کلبی تا مکان بزنند بجای محل مع تاشه مع رف و توب و تفک خواهد رسید و در تاجه نردون فرنگی تری  
داخل شده اعلان تمام سب و شتم صحابه خواهد کرد و هر کس کلاز نمایان دم خواهد زد زیر تیغ میر بلج خواهد  
یا غضب و شلاق و دلیل خواهد شد از روی گفتیم که تو هم شریک میر نکو در این مشوره هستی یا نه گفت  
که جانیانکه این مشوره می شد حاضر بودم و من تسلیم نردم و لانا اعم الهما این نمودم فرمود روی تم  
در این شریک است یا نه گفت اموال کار از شراکت دارد خاموش ماند بعد از آن فرمودند نیت  
والی مالک چنین خواهد بود که از کشته تانیت ماموم و دیگر سنی و شیعه و هند و ملک و ساسا استقامت  
میدانند و گاسه چنین معامله پیش نیامده بلکه شخصیکه ترکیب چنین اموات شده از سر کار والی ملک  
گو شمال واقعی یا نه گفت اکنون که میر نکو برین ظلم کرسبه خداست که معین مظلومان است برای حفظ  
آنها اندیشه کرده باشند از او که با بیرون است و آن وقت شروع بتناول طعام کرده بود و قسمی که  
بر داشته بود در دست ماند و مراقب قلب خود گشته تا او بر ساکت بود بعد از آن سر برداشت و آثار  
شادمانی را بشردا و منوطه درواز بنده درگاه فرمود که ای فلان اندیشه مکن بچنانه خود استراحت نما  
باید دید که فردا میر نکو قتل ماموم میکند یا گرفتار اعمال خود شده غضب سلطانی بتلای شود و نصرت  
شدم و حضرت بنوشیدن طعام مشغول شد چون نزدیک زمینه سقیه که حضرت انجا بود رسیدیم بلکه  
دو سینه فرو داده بودم مراد از دادند ای فلان بد بچه تی تمام در خانه نجواب استراحت بر روی  
و در در انجا طراه انده انشاء الله تعالی فردا ظالم غضب سلطانی گرفتار خواهد شد و فرصت قتل نخواهد بود  
چنانچه آمده استراحت کردم صبحی که برای خبر ای والی ملک که در آن زمان ملازم او بودم سوار شده از طر  
مکان میر نکو که در انشای راه واقع بود گذشتم دیدم که دو تن چنبا و دو کلبی تلنگان طیار استعد  
استاده اند و قصد فتن جای دارند شخصیکه با من شناسائی داشت و انجا استاده بود و ز من آمد گفت  
این فوج برای قتل مولیان و سنگی محل طیار شده است گفتیم خوب است من هم انجا فراغت یافته

معاودت می نمایم و شتر یک مقولان می گردیم لیکن سر بقیه قن حقیقت گفت میر صاحب و بدو را ولی ملک  
 حسب الطاب پرده است انتظار معاودت او شان است و تکیه خواهد آمد بران عمل انظر خواهی آمد رسید  
 این شلیدم و در اندوهی و والی ملک شدم بعد بر ما شتر منجرا یافته معاودت خانه نمودم اثنا  
 راه با نچه چون بر دروازه میر نذو که گذشتم بهما نظر مردمان لایستاده یافتیم چنانچه رسیدم بعد دو سه  
 گری خبر رسید که میر نذو که منصب ساداتی در آمد و بیایه محاسبه گرفتار شد چنانچه برای او وطن  
 کدای کاغذ همراه چو بدو را ولی ملک بخانه آمده است و آن کاغذ را همراه برده باز میر دو دوبره نامیکه  
 ایستاده بودند حکم بود کردن کرده بعد دو سه روز مقید از کار خود مغرول شد و طلب آن خامیر کرد  
 او فرشته ستراسه مقبول داد و به کمال ذلت در قید گرفتار گشت و یک لونه و یک بوریاد بغل داده بر  
 کوبیدن شتر می گردانید و بعد تکیه محلی یافت که ای منصب بصلب نشد تا آنکه ازین جهان  
 در گذشت و نام زشت گذاشت و کشف و تصرف مولانا بطور پیوسته از آنچو که آنکه چون  
 مولانا از میر نذو که سبب حرکات او بخیمد و الحاح آن خامیر بواسطه فرزندان عزیزان دوستان توانیر رسیدند  
 توجه بجانب او شد گاسه لفظی چاره و گاسه لفظ غریب روح او زبان مبارک سه آه و حاضران مجلس  
 باستماع چنین کلمات دانستند که چیزی بر لبی او شرفی است تا مجد که روزی بر روی پسران نور محمد احمد  
 محمد محمد فرموده و شامزد آن خامیر می رفت با شیداران وقت بخدادان یقین شد که غصیب حصول مطالب  
 سه رتو و نار و سه از آن هر دو پسران ارشاد شد که امر فریض آن خامیر فرستد بگویند که طلب تو از هر  
 نواب می شود و ایشان رفتند و برین حال اول خبر دادند گفت ما خبر دادیم هنوز بمن ایاسه و این باب  
 از سر کار رسید لیکن چون مولانا منموده داد بالیقین طلب می شود و حال شما را نیکنم از من  
 بنشینید چنانچه با چاه هر دو پسران نشسته بودند که چو بدو بر لبه طبله و در آن هر دو کسان را گفته همین جا  
 باشید من حاضر می شوم بچشمه حاضر شد و کجاست و وشاله و در وال آن وقت سرفراز گشت چون بخانه  
 آمد بنیاز مندی بسیار بجانب مولانا نگاه نمود گفت ای کاش بقیه قن مولانا بطور آمده در شتر  
 و شتر حضرت بیان و از تو گفته و نذر خدمت مساجرا به بگذرانید و بخدمت مولانا فرستاد و از آن وقت



ترتیب او روز افزون بود و قافای او شاه او ده گشت و او وزیر و تازانگی آقا بجز او دیگر مختار  
 نشد و بعد وفاتش سبب سوئی او بی آنکه بت بولسید و در آن اختیار نمود و بود بعد ازانی نمود  
 بلکه مقید گشت و امانت و قیام فرنگ بود و بعد از آن از شهر بدر شد و در کانیورفت و همه با سبب از جمله  
 و گدشت اما در آن وقت خود با هر دو صاحبزاده میوفانی نمود و بود بعد با یک گره بود و در آن روز و نیاز که  
 در اول بولسید ظاهر کرده بود و بر خلاف آن عمل آورد و باز در ملاقات هم قصور می کرد و این منعی  
 موجب رنجیدگی خاطر نمود گشت آن کار یکیشد نصین که همین وجه رو داده باشند که تره رنجانیدن  
 بزندان خند اجز بدی نیست که رنجانیدن او شان در حقیقت رنجانیدن خداست از آن جمله  
 آنکه از شخصی رنجید و گفتی می ترسم که با او اجنبه عمل تو کرد و خطی در اخی تو غافل گرد و مع میمان شد  
 و از آن جمله آنکه فیما بین او و شخصی کماله شدید شد و نسبت بدترتی رسید که انان رنجی خاطر گشت و اکثر  
 سے گفت نمی دوام که چه شدنی است که دلم در بگیرد و در اضطراب است تا محادثت چند در چند شبی  
 که شرح آن مناسب نیست و از آن جمله آنکه سبب بے ادبی شخصی گفت که دور شو اسے ناپاک تر بود  
 در مقامش اقدام که ناپاکی کنایه است و در روز وطن بیچاران مرگ هلاک شد از آن جمله آنکه  
 شخصی او را بر روزه براسه فلاح دنیا سے خود تنگ میکرد و میگفت که انتظام عالم در اختیار شماست  
 هر چیزی اسید بکنید چرا التماس رزق بر منی خوا سید بلطف و عنایت او را سے فهمانید بجز از خدا گستاخ  
 روزی در اختیار دیگری نیست رجوع بطرف او کن و دعا بده نگاه او ناشاید بحال تو جسم فرمایند چه  
 ساکت می شد و باز تنگی می نمود تا روزی نوبت بگدی رسید که فرمود و در شو اسے دیوانه خدا لاف موش  
 کردی و مرا خدا نتردی آخر کار آن کس یوانند قصه اسید و هم در ذکر آنچه بنده خاکسار بچشم خود  
 و گوش خود از زبان مبارک شنیده و آنچه که برین خاکسار گزیده بودم و چه در تفسیر این فصل  
 مشتمل است بر دو قسم قسم اول در آنچه درین و شنیدم از آن جمله آنکه پسرکان دولانا  
 مع دیگر عزیزان و دوستان یک بار در عرض حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ولوی قدس سره فرموده  
 در جمیع آنجا فیما بین بعضی کسان گشت و غوغا واقع شد اینها لانا را ایمان وقت تر و دلا می شنید

از موضع نشست خود گامه برمی نداشتند و گامه متفکره نشسته مثل سیکه جوای عالی نشیند  
و انتظار خبری دارد آخر تا بر سر تفکر نمانده از خود غائب گشت و در همان حال را تم حاضر خدمت شد  
و سلام گزارده هیچ جواب نیافت و دستم که وقت استغراق است یاد گشت بایر که زمین که قصد رحمت  
کردم سر برداشتمد و فرمودند ای فلان کجا می روی بشین این وقت فکره داشتم الحمد لله که خبری  
رفع گشت در عرس حضرت شیخ احمد عبدالحق قدس سره مقبله واقع گشته بود براسه نورالحق و همراهم  
مترد بودم که مبادا با اینا آسینه رسد دریافت شد که او محفوظ است ازین جهت تسکین خاطر شد  
روز دوم در این شهر خیر شایع شد که در مجمع عرس شاه مذکور کلام کس زخمی گشته شد ایچانه همها مترو  
گشته پیش آن حضرت آمد و گفتند معلوم نیست که بر نورالحق چه گشت فرمود دل قوی در بر که  
فضل الهی شامل حال او است و عنقریب بصحت و عافیت میرسد روز سوم مولوی نورالحق  
مع همراهم با صحت و عافیت رسیدند و اطلاع از حال مولانا یافتند گفتند قوت جناب پدر خود  
حیه بیان نمایم در آن وقت که در ردولی این فساد واقع شده بود و بختیم سر دیدیم که آن جناب تشریف  
آورده اند و در آن مجمع مراد از میز بندوی چونید تا ختم من بران صورت افتاد و چشم آن صورت  
بزمین بغیر از نظر غائب شد دستم که برای تسلی حال من تشریف آورده بودند گفتیم که استغراق حضرت را وقت  
و غایب شدن از خود من بختیم خود دیدیم چون سر برداشت از من فرمود که براسه نورالحق متفکر بودم  
معلوم شد که از فضل الهی در حفظ و امان است و عنقریب بخدمت میرسد و از آنجا که آنکه مولود  
از را تم روزی گفت که بیغای از طرف وزیر الممالک ثواب سعادت علیان بخدمت مولانا داده ام کلام وقت  
فرصت است گفتیم و قیقه در باغ مزار والد خود تشریف می برد گفتند اول شما اطلاع از داده حضور من  
دهید و اجازت خواهی پس از آن بهر اسب شما حاضر خواهم شد اطلاع داده اجازت گرفته به مولوی مذکور  
خبر دادم که اجازت بحضوری در سبیل باغ مزار شده است وقت نماز ظهر باینه بنده در گاه الهی از  
دو پیرانجا فرشته در سبیل نشست بعد از آن مولانا تشریف آوردند و نماز ظهر با جماعت ادا کردند پس  
ساعتی مولوی مذکور رسید اندرون مسجد فرشته همراه خود آورده بلازمت مولانا تشریف گردانید پس از

بر ستمش خیر و عافیت از طرفین مولوی مذکور در گذشته است که گشته تا در روز نزال تم که چه عرض کرد  
و نه از سابق مرابان را از مطلع ساخته بود مولانا ابابک بلبله فرمود که در کارخانه الهی مراجع دخل  
بر آنچه قلم تقدیر رفته است خواهد شد و آنچه مرا معلوم خواهد شد بواسطت این کس و اشاره تظرف من  
کرد و شما اطلاع خواهم داد مولوی مذکور گفت ایشان را بر اے یاودی از طرف خود و کیل می کنم  
و هنگام دستگیریت که رئیس اسلام را و ساسے فرنگ تنگ میازند و مولانا تقدیر نمود در حال آنکه  
و قلوب بجز خدای پاک و دیگرے نمیدانند معلوم نیست که کدام امر در علم الهی قرار یافته و رفاے او بر  
کدام چیز است مولوی مذکور در نخصت شده رفت و منگه هر روزه بر آ ملاقات او حاضر می شدم بحیثیت  
یا دوسه سو که میشد تا وقت مناسب نمیدانم و بر وقت گاسه که میرسیم از خوف عرض کردن نمی توانم  
تا آنکه عرصه هفته عشره گذشت و تقاضای مولوی مذکور هر روزه زیاد میشد ناچار روزے بعد  
که وقت سواری آنحضرت بطرف باغ نزار بود دو تخانه شریف خود را رسانیدیم و دیدم که اربابا که  
سستف فرودی آیند و دستزد بان باقی است بسعادت سلام شرف گشتم مرا دیده فرمودند بیو  
چرا آنه عرض کردم که من کالت مولوی در خدمت اقامه است از تقیبات او تنگ آمده این وقت بر آ  
یا دوسه حاضر شده ام فرموده بر تحقیق در الان زیرین افتاده بود یا بیابا نیز گرفتار شده باشند  
فرمودند که میخواهند از من که خلافت شرع بگویم عالم خیب بجز از خدا گیرے نیست عرض کردم که کسیکه  
خدا او را علم دهد فرمودند آن در حقیقت علم الهی است که بر زبان او جاری می شود و در دل او جلوه میگیرد  
این بفرمود و تا دیر بر سمر بر لقب گذاشت و عقد انا مل جاری بود بعد از آن سر به داشت و فرمودیم ملک  
از قبضه وزیر بر خواهر بنت و بر نصف باقی اقتدار علی خواهد یافت سه جری قلم القضا بجا کیون  
نشیمان اتوک و اسکان پد هر چند خواهد خواست شد چاره کار اکنون نماز از طرف من سلام گوید  
و این پیغام رسانید و بگویند که باز بر قصد یوحنین را خواهند داد فقیر قادر بر تقدیر نیست آن وقت  
دالتم که مولوی در سرگشته برای همین مقدمه عرض کرده بود و هنوز از این خبر مردم شایع نشده بود  
بعد از آن خبر از ایجا رسید که در جانها و فوج در خواست تقسیم ملک گویند کلکته از وزیر الممالک در خدمت

در آن ماده بگنوه رفته است و جواب اقبال در پریم بگور نیز رسیده آخر این خبر بر ملا گشت نصف ملک  
 از قبضه وزیر بدر رفت و افواج متعلقه آن بر طرف گشتند وزیر نیز نیمه باقی متصرف ماند و این غم و  
 الم هم نهاد ستار بر سر می بست و بر شمله یا دو پیچه الکفای نمود و قیامت آنرا غم بر قبضه بران داشت و هنوز  
 نسیب حاش بران قاضی است از آن جمله آنکه مولوی سدر لائتمانی نیابت وزیر بسیار بود همیشه  
 از من مسکیت کرد این ماده بخدمت مولانا عرض باید کرد و دعا باید خواست چون استخبار از نصیبا  
 خلاف طبع شریف بود و این ماده حرات نمی توانستم تا روزی خوشدل یافته عرض کردم که متنا  
 مولوی چنین است براسه او در وقت خوش دعا فرمایند فرمودند بهتر دعا خواهم کرد اجابت با تقیبا  
 خداست بزرگان من بگذشت که دعای صلوات تقیبا و اولیا مقبول است بجزیه خاطر شده فرمودند  
 که راست است این چنین نیست بنده نماز هم عرض کردم اگر خلا خواهر خواست حضرت دعا خواهد کرد  
 و اجابت خواهد کرد که دعای نیکان به تعلیم الهی باشد مولوی روز میفرماید این دعا را هم  
 ز تو آموختم به و هم فرمود هم دعا از تو اجابت هم ز تو نه اینها از تو مهابت هم ز تو بود قسم کرده  
 فرمودند دعا البته تو انم اختیار در اجابت ندارم و خاموش ماندم و تاملی ازین حال استفسار  
 مناسبند استم روزیکه حاضر شدیم خود هموزندای فلان و خواب دیده ام که شخصی مسکوی بود  
 تاز نیست بغرت خواهد گذرانید و نیابت نصیب او نیست لکن خواب و خیال است خدا دانند که چه بطور  
 آید عرض کردم چنین خوابها خیال نمی باشند و اگر خیال هم آنرا تصور نمایم عکس مران خدا و بارگاه  
 بارگاه خدا بدیدم مولوی روز میفرماید آن خیالاتی که دام اولیا است به عکس مر و بیان است  
 خداست به معلوم شد که متنا مولوی مذکور میوه است و به نیابت خواهد رسید فرمودند بوجه از  
 مولوی نباید گفت که خاطر او بشکند و بجزیه گردد که در بخانین در دوستان از اصحاب طریقت  
 دولت است در صبح که مولوی مستغفر خواب از من بود صورت حال او فرمودم و گفتم که کار از غرت است  
 آن تا آخر عمر نصیب شماست نیابت که در صورت ملامت محض است تلاش آن نباید کرد نظر محض  
 آن نموده خاندان نیز را غنیمت باید شمرد از ان بار ایوس گشت و ازین متن گذشت از آنجا که

برادر کلان مولوی مذکور از کلکته همراه لاد و لزی وارد کلکتو شد و متصل کو مٹی مارشین جمعیت لاد  
مذکور در باغی خمیر کرد بیاس محبت مولوی مذکور خواستم تا برای ملاقات او بروم و اول استفسار بجای  
مولانا کردم شخصی در آن محل نشسته بود گفت مروید که او شان در فکر الزام شما هستند مولانا باستان  
این کلمه فرموده که اگر چنین است ضرور باید رفت که الزام با او شان عاید خواهد گشت روز و دم که برآ  
ملاقات مولوی رفتم اراده خود را زو بیان کردم گفت نباید رفت که در فرج او شان بحث و تکرار  
بسیار است مبادار آنچه زود و بد گفتم من از طرف خود گریه خواهم کرد و چون فرضی او شان برین  
خواهم یافت مناسب وقت گذارم خواه نمود و در بنجیده خاطر نخواهم شد شما کدام کس همراه  
کرده رسید که از عالم با او شان اطلاع و صد و شناسائی کنند کی را از دوستان وطن خود که  
محمد عابد نام داشت همراه من کرده با هم روانه شدیم و چون من بر اسب قدم عار سوار بودم  
و او بر میانه من بیشتر رسیدم و او از پس هر گاه من بر دروازه خمیر او شان رسیدم دیدم که میانه سپر  
کلان او شان مولوی نظام الدین نهاده است از آن کل قوی گشتم و در دل خود گفتم که اگر فرست  
نرسید و سلطت مولوی نظام الدین کافی است و شنیده بودم که بسبب بیو آه مولوی مذکور  
نخس میدانند و معانقتی که در خیال این در خاطر داشتم در بان چون مراد میری الفور و دیده بصبا  
اطلاع ساخت که فلان کس حاضر است گفت که مانع نباید شد که ایشان صاحبزادگان من اندان  
کلمه شنیدم در خمیر را عدم دیدم که استیجاب از دست راست می کند مراد دیده دست از پایا میامد بر آورده  
کلوخ هر دو دست بطرف من دراز کرد و گفت که مصافحه مسنون است بر بطون مشرف گشتم و گفتم که  
چنین مصافحه مسنون نیست که کلوخ نخس دست دارد دست شما هم نخس خواهد بود من چرا دست خود را  
نخس کنم بعد از آن گفتم که خدا ایتالی برای وجود دست راست مقرر کرده و دست چپ برای نسیج  
لذا شارع استیجاب دست چپ مسنون کرده شما این سبب او کجا پیدا کردید اگر عارضه در دست راست  
بیان نماید گفت عارضه در دست نیست استیجاب از دست راست کردن حرام و کدام کتاب مذکور است  
گفتم قطع نظر از حرمت خلاف سنت نبوی راه رفتن کام مسلم نیست چون جواب ازین سوال در خاطر

نقد شدت به تنگ آمده گفت که استاد و الاستاد شما ملا محمد حسن تصدیق لادراک شمرده و در حقیقت آن  
کیفیت ادراکی نیست بلکه حالتی است که بعد از ادراک حاصل میگردد و چنانچه همین یوزا مهر و سید  
در حاشی خود نوشته گفتند که تقلید صاحب نقد التشریح کرده و در حقیقت امر غلطی نموده زیرا که مصدق  
ادراک شمرده و تصدیق را جاهل اگر بحسب تعلق علم تصور آنرا ادراک میگویند پس مقصود ادراک  
گویند مصدق بر او اگر باعتبار تعلق تصدیق میگویند این بدون ادراک بودن تصدیق راست نمی آید  
که عاقل متعلق نشد با ادراک و آن شش را جاهل نخواهند گفت آخر گفتند بطول کشیدیم هیچ انصراف جواب  
از او نشان نشد و مرا غلبه داد و کلام مولانا راست آمد و من بعد التوفیق قسم دویم آنچه برین خالسا  
گفته و این هم بر دو نوع است یکی آنکه آنچه در بیدار حاصل شده و دوم آنکه آنچه که در خواب و در خواب  
این هر دو موقوف است بر فکر ابتدا و جواب آنحضرت بر این خاکسار حکایت آن این است که ابتدا  
عمل نواب سعادتعلیخان مرحوم و بای تپ و سرسام در این شهر متابع و عمام گشت عینا آنچه بسیار از فطرت خدا  
ازین مرض مرده و یک سبب آنحضرت هم همین مرض جان تخی تسلیم شد بعد از آن همین مرض مولانا حاضر  
گشت که بعارضه تپ و سرسام هو اس نداشت و از یک بلو به بلوی دیگر غلبه و گاهی در نشت و گاهی  
برینجو است و گاهی همی افتاد چند آنکه مردم از مشاهده این حال یا قوس از حیات او گشته و بهر یک از غیران  
و در استان اضطراب تمام حاصل بود و لازم زیاده از آنها مضطرب گشتند هر ساعت و هر آن که برین عالم میگذرد  
و بیخانی از دل خود میگفتند که این بیماری زیاده از بیماری والدیم نیست و آن ایحال در خود یعنی یافتیم که در  
بیمار مولانای یازدهم اول تسلیم میگرفت بر تبریر که کسی تجویز میکرد و میگفت برای آن می گویدم اگر آب  
برون نشود کسی تجویز کرد آنرا بهر رسانیدیم و اگر شئی ای خسی کسی تجویز نمود از جای طلبیدیم و اگر و اس  
گر آن قیمت و معصب الحصول کسی تجویز کرد و بساطت امر این شهر که بخندست آنها فطرت و شدم حاضر آوردم  
خدمت و الا شنب و روز حاضر از دم و اکل شرب برین روشو گشته طبیعت متوجه باب بطعام نمیشد آنچه  
و اگر چه برسد و هر لحظه خدمت الهی آنکه جوده لقمه نیشند حاضر گشته اضطراب او دیده تشفیما کجا میسر  
وقت شدت سرسام که کلمه معنی با حرفی بی محل از زبان مبارک می بری آمد آن را بر محامل نیک و تا ویلات

صیحه عمل میکردم و چون محبت با الهیانه خود بیست و شش سال درین سینه داشت اکثر بزبان مبارک لفظی می میگفتند  
بعضی منکران که برای عبادت آمده بودند از راه طعن گفتند که این وقت اخیر است و بهنگام گرفتار  
نام خداست این مرد که عمر و یاد الهی گذرانیده و مردم با نیکو عمل تقوا دارند و نام خدا را فراموش نموده و  
بے باریا و میکانگنم کنی مردی میگویی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الصلوٰه  
والتسلیمات و مرض الموت اکثر متوجه بام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما بود و میفرمود کلمه یا حمیرا  
کلمتی یا حمیرا بیشتر مبارک برزاقوی ام المؤمنین سید است بلکه حضرت ام المؤمنین در فضل خود میگوید  
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آخر کلامی که در دنیا شنید بود و بوقت تقای الهی سر برزاقوی من است  
و در حالت سکر است چون در وقت شخصی مساوی در چشم چنان طرف متوجه کردم که در غایت محبت مسواک دارد  
آنرا از دست آن کس گرفتم و از زبان خود خوانیده فرم کردم و در دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
دادم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دهان خود انداخته دندان را سه الی دو بجهنم حال متوجه  
بقای الهی گشت پس آخر کلامیکه با باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط گشت لعاب من بود از این  
نظر محبت بود و واقع از یاد الهی گشت و کسی برین طعن نکرد بلکه در فضل حضرت عائشه رضی الله عنها  
و تاریخ نقل کرده اند پس چرا حال این بزرگ ازین قبیل نباشد و محبت الهی در طلب و چنانکه بود مگر اول  
باشد و این کلمات است در مرض را وقتیکه بعضی صحابه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمان  
و باک نداشتند گفتند متفهم و این روزین قول سبت نقصان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
نفرودند پس چرا این سخنان را بر کلمات نهانی شدت مرض نمی نمائی و طعن بر روی او می آید  
آن کس خاموش ماند و قدرت جلای در خود نیافت بعد از آن از شخص مذکور گفتم که قلب من حکم است  
بر این مسئله که این مرض الموت نیست مولا را خدا می تواند شفا دهد بعد از آن مروان و ابوالسود  
ازین عسالم برود بخیمال خود میرا و در این مرض غافل از یاد خدا بیاد مخلوقات میگردد و گفت  
علم غیب تراست من نظر با سباب ظاهر و مشاهد حال آنچه بخیمال گذشته گفتم جواب دادم که ظاهر  
اعتبار ندارد و یقین دلم چنان است که گفتم این را از خدا دانم که خفیه می بینم ظاهر هر دو بار

با فضل الهی بویافیا تخفیف در مرض وی قدس سه حال شدن گرفت و در دو سه روز بوش و حواس  
جمع گشتند و تا صحت نمودار شدند و الحانه وی قدس سه روز دیگر اضران وقت مرض حروف و حکایت تمام  
در آن ایام عرض نمودند و سون و نیاز را فراموش کرد که مثل پرده از چشمش بسد مبارکش میگشتم بیان نمودند  
از آن وقت توجه خاطر از ته دل بحال این خاکسار شد و بویافیا گاتا آن خجیات وی قدس سه روز بقفا عطف بود  
بعد غسل صحت روزیکه در وقت خوش بود متوجه همین گشته فرمود ای فلان از تو بیا خوشبخت و در آن  
شدم و خدایت تو مقبول و دم و بیم مقبول و نگاه الهی گشتند چه اگر از ته دل و خلوص تمام خالی از ریا و ستمه بود  
حالا آنچه در دل آید بخواه که حاجت روا کنم عرض کرد که بطبع مال دنیا این خدمت نمیکردم اما امید  
آن دارم که آن حضرت دست مرا بیدار کند و عابری تری دین و دنیا فرماید تا در پیر به حبیب گفته فرورده  
عبادان سر برداشت و دست پیرین در او دست چپ و سر را در زیر بغل گرفته لقباب و سینه  
خو چپ پانزده و بعد در یکجا نشست و گفت تو هم دست بد عابردان بر لب تری دین و دنیای تو  
و عا می کنم دست برداشتم و وی قدس سه روز دست خود برداشت و تا در پیر عا می کرد و بعد سر را از متوجه پیر  
گشت و دست چپ خود را بر پشت من نهاد و تشفی و دلا سالی بسیار کرد و فرمود دل توی دار که آن  
بر لب تانید تو ما سوارم چه در دنیات و چه بعد از ممات خود و تبقیر کشف ممات تو نخواهم گذاشت و هر جا  
که خواهی بود صورت مرا بوقت ضرورت و بصیبت خواهی دید و بخیال شده که همیشه در مصائب شد  
صورت آن حضرت امی بینم و کشف صورت همان وقت میگرد و این مصافحه و دستگیری را  
بر صیبت که حقیقت اولش همین است نمودم و به نیاز مندی تمام تا این مدت که عمرم تری بصیبت  
و پنج سال رسیده باشم که گزرا نینم و امید دارم که تا آخر دم بهمین نیاز مندی باشم و امید آن  
قرین عالم باشد چون از بیان این حکایت فارغ شدم اکنون بذر که هر دو نوع مذکور مشغول میگردم  
تا سامعان را مقام تعجب نباشد که مرشدان زیاده تر از دستگیری مریدان فرموده اند و آن  
از سر آنها دور کرده اند پیر زیاده از پدر مهربان و او ستادان علم ظاهر است او بعلم راه حق و  
عینی میکنند و پدر و پورش بدن ظاهر و معلم علم ظاهر طریق اکتساب علوم ظاهر به تعلیم میفرماید از تری



تا به تر یا فرق ظاهر میان باطن و ظاهر بودن بسید نوع اول آنچه در تقیبه و بیداری مداد  
واعانت این بکسین فرموده اند از آن جمله آنکه بگره بیماری صعب مبتلا شدم هر با تشریف آور  
و تشفی فرمودند ای فلان نشویش کن این بیماری تو مهبل صحت خواهد گشت و از آن فضل الهی همچنان  
سے شد که بعد از مس مردم صحت رو میداد و از آن جمله آنکه مراد اوایل حال از طرف مکان  
سکونت که ندا شتم ترود بسیار بخاطر بود درین ضمن از اوله واحد مکانی که بیرون منتهی محل بود  
در خواستم عرض کردم که اگر اجازت فرمائید از سر تو تعمیر کنم پذیرفتند بلکه این صعب باعث رنجیگی  
خاطر والدین گشت چرا که آن بی مهلا است قتل بود اگر ای آن اتفاق حاصل می گشت در دادن  
آن نقصان خود و رنجیگی فرزندان تصور بود خود را ملامت کردم و در دل گفتم چرا چنین سوال  
کردم که سوال فل و لو کان من الایوبین و در همین رنجیگی خاطر خدمت مولانا حاضر شدم  
آنها طلال بر بشرد من دیده فرمود که چرا رنجیده و طلال خاطر داری اول با طائف الحیل انضا حقیقت  
امر خواستم لاکن چون استفسار الا ان طرف زیاده شد ناچار وجه طلال بیان نمودم عرض کردم  
که دل من میخواهد که مکان سکونت مملوک من میر آید ازین جهت همیشه رنج خاطر می باشم و ازین حرکت  
که از من صادر شد نادوم ام جم بر حال فرموده ارشاد کردند که غم کن انشاء الله تعالی حق تعالی ترا  
حسب و لجه او تبر از مکانی که خواست کرده بودی مکان عنایت خواهد فرمود مترود بودم که  
سیح اسباب نارم مکان از کجا بهم خواهد رسید زمان ترود باز روزی خدمت حاضر شدم از آنجا  
مولانا که حده من بودند مراد دیده نزد خود طلبیدند و گفتند ترا مبارک که مولانا همچنان دیده که مکانیست  
و سیح و در آن مکان چراغ روشن است و شخصه اینجا حاضر بود پرسید این مکان کیست و سیح  
که ام کس روشن است آن کس گفت که مکان فلانی است و چراغ اوست فرمود او مکان از کجا یاب  
او فرزند سے ندارد چراغ از کجا آید آن کس گفت که حق تعالی این هر دو چیز از لطف خود با و از سر  
فرمود و آنچه در سویم و خیال نداشت انطا بود و بعد از آن از من گفت تو ذکر این معنی از مولانا نخوا  
که از من رنجیده خواهند شد و بر اسی انضای این خواب از من فرموده اند گفتم مقام رنجیگیست

خواب بشارت برای من است و حصول مقصد من البته اظهار استفسار خواهم کرد این بگفتم و بگفت  
مولانا حاضر شدیم تو را در اینجا نشستم حضرت در بیخه مشغول بود هر گاه فارغ شد گفتم که از این  
میانگفت که حضرت برای من خوابی دیدد اندک است تا حصول مطلب من است فرمودند از تو بجزیرا  
من دیگری نگفته باشد که این خواب بخیر او از دیگری نگفته ام و باو مخالفت از اظهار آن کرده بودیم  
نیاست کرد که بگویند چنان کردم که چون بشارت برای من بود و اظهار آن مضایقه ندانست حضرت  
خفگی بر او نشان نخواستند فرمودند از آن بابت این خواب دیده ام و خدا ترا حویلی و اولاد را محب  
خواهد داد و خاطر جمع دارا کن هر چیزی را وقتی است پیش از وقت حاصل نمیشود نشان و فرجان  
بر مکان نشست خود آمد و از آنجا پدر بار سفر از اردو که سن رضا خان مرحوم که معمول داشتیم فرستاد  
نواب مذکور تنها و خوش نشسته بود در راه دیده فرمودند که عزت دراز باد این وقت یاد تو در دلم آمده بود  
و میگفتم که فلانی مادرینده باره شتاب وقت رسیدید عرض کردم که تردی داشتیم ازین جهت  
تا خیر شد فرمودند که تردید بکلام و جواب بود گفتم که حویلی سکونت نداشتیم و بسبب کثرت مجلسی و الگویش  
ندارد و تلاش آن بود فرمودند احتیاج تلاش نیست در حویلی که شاه نور علی سکونت می داشتند  
از سر کار تو عنایت خواهد شد گفتم از عنایت سرکار ممنون گشتم و آداب آن بجا آوردم لیکن مرا  
منظور است که کدام مکان متصل فرنگی محل مسیر بگیرند حویلی خوردی متصل محل مذکور از سرکار  
ملاحظه کن اگر پسند آید عنایت خواهد شد و چه بار عمره داد و همان وقت برای ملاحظه آن حویلی  
فترت شد آنجا که رسیدیم سه قطعه دیدیم در شب که غلام و یک پیکر نیزه چیلید مذکور بود و در دو غلام  
بیخ و آن چیلید لاولد فوت شده در سرکار ضبط شده بود آنرا ملاحظه کرد و باز حاضر شدیم و عرض کردم که  
هر سه قطعه عنایت شوند البته گذران من خواهد شد با تو وقت هر دو بیخه را در حویلی تمام در سن ناسه  
حویلی بیخه عنایت فرمودند و چه برادر فرستاده عمل و عمل لا تم کنانید و از اندک بعد میدست آن حویلی بیخه را از  
مالکان خریدیم و بر تمام قطعه یک حویلی بیخه تعمیر ساختم اول لاده بنای دو کانهای مشرفن بسیار کردیم و خشت  
خشت و غیره اسباب جمع کرده چون بنیاد کندیده شد مولانا را آوردیم از دست مبارک خود شتهار و بنیاد

نمادند و فرمودند که مبارک باد یک آرزوی کور بر آورد آرزوی دیگر تو با نضال الهی غمخیز میز بهیچول نخواهد بود  
پس از آن تشریح بسیار غریب بر ذوق تعالی بدعا می آن بزرگوار تمام حویلی مجربی با جام رسانید و  
صنوبت خواهد تعمیر آن سیر شد و بعد از آن فرزند آن هم میده شدند و اکثر علی زمین عالم در گذشتند آنکه  
باقی انداخته تعالی آنها را بر طبعی رساند و آن مکان و دیگر مکانات بدعا می آن ولی صادق سیر شدند  
و آنها را سکونت در آن نصیب و مبارک گرد و **از آن جمله** آنکه پیش از تعمیر مکان مذکور در حقیقت  
قدیم بجانب شمال بود چون وقت بنا نمودم که گزیدیم ستونهای درام مخصوصه که کاشش متصل آن مکان  
مخ دو سوا و با شان آمده غمناهی نالاین آغاز کرد و گفت این در حقیقت پنهان خواهد شد گفتم چرا از قدیم است  
و ضرور نموده خواهد شد و گفت در حقیقت قدیم خورد بود این دروازه کلان است گفتم این طرف راه است  
چون کسی نظری آید جای محافظت چیست جاها را گفتند گفتند آنگاه که در یک جا که جواب جاها را باشد نمودند  
خاموش ماندم و در حقیقت خورد در آن طرف نهادم آخر خجل شده بخانه خود رفتم آن خبر چون بمولانا رسید بانو  
در آن مکان تشریح آورده در این باب غضب شدید فرمودند که او کجاست گفتم که بخانه خود فرمودند این حویلی  
او که متصل مکان آن واقع است انشاء تعالی در وقت تعمیر میسر من بی تو نخواهد آمد و بعد آن حویلی که حویلی  
دیگر در آن هم بدست تو بیج خواهد شد این همه با از خجاست و بر باد خواهند رفت همچنان شد که بعد  
خیدی آن همه حویلیها ملوک یک بلور شد و اول آن حویلی که متصل حویلی من بود بدست من بیج کرده قبالم  
آن از عدالت حاصل شد و بعد از مدت مدید حویلی دیگر که در آن هم ساکنت میداشتند هم بدست من فرود  
و حویلی دیگر بدست دیگری رفت هم مانند ویلان شدند اکثری از آنها مردند و آنکه باقی انداخته با  
**از آن جمله** آنکه سببی در محاشه تنگ بود که در جویمات معاش را نیست وقت ضبط کرده بود در کور پنجه  
تکلیفات بخیرت مولانا نمودم و مورد تقاضایش نیست که در ذوق مطلق از زوی سران مست و رزق هر شخص  
جانگی نوشته است از بخانه بدست خود اهدا نمودن که در آن حقیقت بطور حقی آید و کار یکه بخیاں تو نیست چگونه بطور  
میرسد در این حال بودم که در فتنه خط از ادریس از طرف اهدا نمودم آن مردم بود که عدالت آن ملک بر آن  
مقرر گشت خود را در رسان در جواب آن نوشته که در آن نوشته اند در آن گذران نخواهد شد و فرج راه را

بفوق خطی رسید که در آن نوشته بود مشا بره دو چیز کفر یافت و خرج یک ماه میرسد حال مقام عنبر نمانده  
خود را زود رسان بخیزد مولانا حاضر شده حال عرض کردم فرمودند جلالی تو زمین قیامت است لکن از حکم الهی  
لا بیماری است با بدرفت و بزودی سیر کرده مرا صحبت بخانه کن اسباب درست کرده روانه شدم و در باندا  
رسیدم و بعد از معاومه منصوب شدم تا نه ماه در آن ملک بودم اول چند ماه بصحبت و عاقبت مانند لوبیا  
بهوای آن دیار مخالف گشت بیمار شدم و بیماری بطول کشید تا مجد کتوبت به سلامت رسیدی بجواب دینیم  
که مولانا بر سر ما اشاره میفرمایند که فالانی بخانه بیار اینجا صحبت حاصل خواهد شد گفتند بر آن اجازت بخشید  
طلبیده است چگونه روانه شوم فرمودند که با تو بولیس اجازت خواهد بود چون بیدار شدم و فرزند جعفر حرم  
که واسطه طلب من بودند برای عیادتم نزد آن شریف آوردند حال بیماری من دیده متأسف  
گفتم حال مرا در حضرت دهانید که بخانه روم بصحبت خواهم رسید فرمودند عرضی خود بنام بیلی صاحب که حساب  
کلان اینجا است فخر رسید حضرت دهانید و خواهم داد عرض است نوشته نزد مرزای مرحوم فرستاد  
و بر آن حضرت دو ماه دستخط کنانید فرستادند دیده خاموش ماندم و دور از متوقف شدم باز مولانا را از آنجا  
دیدم که آمده میفرمایند حالا وجه توقف چیست خود را بخانه روانه والا لاله که خوبی است عرض کردم که اجازت  
روانی شد لکن پیروانگی خرج نماده اند فرمودند باز بولیس لبت در حضرت جنسی خواهد بود و با عرض خدا  
نور ستادم بر آن دستخط دو ماهه شد که فرتر روانه شدم مصائب را بر داشته داخل سینه کی عمل شدم  
اول بخیزد مولانا حاضر شدم و بشرف پانویس مشرف گفتم سر مرا بر داشته بسبب بیایند نمود  
فرمودند بسمع بیماری تو بپای گفتم حاله که تو رسیدم صحت حاصل خواهد شد که تبدیل آب و سوزان در این حال  
ببیمار است اول علاج طبیع بشروع کردم هیچ فائده نیافتم بلکه بیماری هر روز زیاد میگشت تا مجد که  
طاققت نشست و بر خاست مانند و بهوش بر جای پای افتادم اول آن طبیب خوب خوردت باز چون آمد  
حال نفی من ملاخف کرد که گفت مرا ترود است در آن که تیب سازج است یا اوی حالا رجوع بدگرگی  
نمایند و آن وقت عمر بزرگوارم ملا محمد مبین و والد ملا حبیب الله شسته بودند چون بهوش آمدم  
کلام طبیب که دوباره از این بزرگوار میگفت شنیدم و از طبیب گفتم که تیب بخانه ببرید مرا هم

علان شما منظور نیست چرا که در تشخیص مرض ستر و اید خیر طبیب بخانه خود روانه شد و مولانا همانوقت  
تشریف آورده دست بر سینه من نهاده فرمودند ای فلانی ستر و مستو علاج شفا ی خالص  
که حق تعالی تو در دست او نهاده است و همانوقت سواری طلبیده مرا سوار کرده نزد  
شفا ی خان فرستاد چون پیش خان مذکور رسیدیم با خلاق پیش آمد و بفرمودم ملاحظه نموده و دست  
سابق دیده گفت نروم این شب یاد می است شما فرمود مسهل بگیرید آنرا و الله تعالی حقیقت اگر  
واضح خواهد گشت و نسیم مسهل نوشته حواله کرد چون تا اور نشسته نشستم من کردند و گفتند طبیب را  
شاید که با مرض چنان گفتگو کند که خاطر او شکند و من خادم امثال الله تعالی هر روز بخانه شما  
حاضر خواهم شد و بدل علاج خواهم نمود و امیدواری آن دارم که شفا ستمها از دست من حاصل  
شود و مرض بخانه آدم صبح آن مسهل نوشیدم و دو سه دست مردان مرا گرفته بر چوکی با چای  
نشانیدند بعد از آن که قدری مواد خراج یافت بلا استعانت غیره خود بر چوکی میرفتیم و تا آن  
قریب نپزده دست اجابت شدند و در هر دست صفت بلغم بریب آمد تا بوقت شام بر خاسته بر تختیکه  
بیرون مکان در صحن خانه نهاده بود بلا استعانت غیره آنرا نوشتم و طعام خوردم در سه مسهل تب  
کلی زایل شد و شفا حاصل شد و ما نیمه بیامین است و دعا مولانا بود و شفا او دلیر است قدرت از الله  
تیر بسته باز آرزو شد و ذاک فضل الله و تیرینه نیاید و چو علی کل شرف کرد و از آن جمله آنکه  
در آن بیماری حال ضعف و تقاهت مرادید و کیفیت مراسم از مردم دریافته در خانه خود گفت که فلانی  
بیماری دق مبتلا شده غمخیز بسیار عالم در سبک زده و هرگز امید صحت از این مرض نیست و سبب  
بسیع مولانا بسیار دیده و غضب بر آمده فرمودند هر کس در حق او این حرفه است خود همین مرض مبتلا شده  
خواهد مرد و وی شفا خواهد یافت همچنان شد در عرض غمخیز گویند بعد از مدتی و سل مبتلا گشت  
و در عرض طویل ازین عالم گذشت و مرا فضل الهی شفا حاصل گشت و تا این مدت که عرضت بر  
چهل سال شده زنده بستم و از آن جمله آنکه در همان بیماری روزی هنگام مراجعت از خانه شفا ی خان  
در آنجا راه در محله نهم گذرستم شخصی گفت که فلان مشایخ قصبائی آمد است و بر مکان بدر الدین

چو بد از فروکش است از انجام مراجعت نموده بسبب حقوق و روابط و سببهای ملاقات او فرم چون  
استقبال نموده بروی بجای خود نشاندند و ضعف لاعنی را دیده مستفسر حال شد آنچه بود بیان  
کردم او را هم و آنچه که بدیگران لاحق میشد عارض گردید و بندوی که جانب چپ او شسته بود و بیاض  
داشت متوجه شد گفت که خسرانشان مولوی عبدالغنی وقتیکه بعارضه دق مبتلا گشته از فحش و کینه  
برای علالت مسیفت در اثنای راه بر کاعم فروکش شده و در مسجی خانه ام شب تیا م کرده انجام زد و  
من و نیلا من از آنم دیده بسیار خوش شد و صبح که قصد وایگی گنم نموده از من گفت که سبحان الله  
این چه خوش اوقات مردان هستند اگر من زنده مراجعت میکنم بعیت بشما خواهم کرد اما کین چون  
وقت مراجعت سلب طاقت شده بود اتفاق ملاقات نیتقاد استم که ایما سے از راه خود است  
گفتم بطرف من متوجه شوید از بند چه میگویی مولوی عبدالغنی التبه آن بیایم داشته شد شاید  
از شما چنین گفته باشند و بنده بفضل الهی این عارضه نرادم و تشکیک بخندت او نیاز میدارم از من فرمود  
است که انشاء الله تعالی ترا عقریب ازین مرض شفا حاصل میشود و در وقت را خواهد شد و کسیکه  
خیال فاسد بطرف تو خواهد بست اولی و نحو این مرد تو خبر برگ او خواهد شنید و بر قول ابراطینان  
دارم نزد شمار برای دعا نماید ام و مدد سے نخواهم مرا شفا حاصل است شما خبر خود بگیرید هر چند بخت  
نموده شنیدم و رنجیده بجان خود کردم همراهم تازیم مکان بطریق شتاع آمده و عارضه سبب  
گفتم خیر است فضل خدای باید شما بجا خود بایستد شکر ماکر خویش را بخداوند کار سازید و پیرانم  
تا اگر او جدا کند این بگفتم و رخصت شده بچانه رسید به خندت مولانا حاضر شدم و صورت حال  
بیان کردم فرمودند بھن القلم با هو کاین ترا شفا حاصل است و مرضیکه بخیا آن کس آمده بود  
با دان کس خود بروی تو ازین عالم خواهد گذشت و عمر تو را از خواهد گشت و بخیا آن شد که او  
در گذشت و مرا عذاب این دم بابتی داشته است انه لذو نفس عظیم و از آن جمله آنکه بعد بعیت  
و عود طاقت روزی بخندت والده ناعده عرض کردم که چون بچانه من نشدند نیست اگر بخاطر  
میگذرد که کلح دیگر بگنم شاید فرزند سے از وجود آید بیاس خاطر و جبر اولای من که آورده او را

بود قبول فرمودند و حرفه ای که توقع آن نداشتیم بر زبان آوردند بجهت خاطر خدمت مولانا حاضر شدیم  
تفسیر برایشه دیده فرمودند که ای فلان چیست که این وقت برنجین معلوم میشود صورت حال عرض کردیم  
فرمودند از کجاست و کلاسیه حال آنچه قسم است شدنی است و فرزند بخانه تو از وجه دوم بطور  
آدمی است اما این معنی را بدلیل بایر داشت هر چیز بد وقت است هرگاه وقت این خواهد رسید  
خود بخود بطور خواجها را رنجیدن و رنجانیدن ضرورت است و از ولادت تو تکریم گفته خواهم داد که شما را از  
مانعت چه حاصل از کرده انجمنی شود و آنچه خدا خواهد از منع شما فرزند خواهد آمد این مقدمه آنجا سپارند  
چنانچه از هر دو تیرگی را بطور نصیحت موافق و عدد دارشاد کردند پس از آن سکوت از زمین مانع  
هرگاه که وقت رسید آنچه قسم بود شد و منع سلسله کار نیامد و از آنجمله آنکه فرزندی بخت ازین  
متولد شد و بعد از نه ماه بیاگشت بجد که مردم از حیات اولیوس گشتند اصطر ابانه بخدمت مولانا  
انظار رجال کردم تادیر سر عجیب تفکر نموده پس از آن سر برداشت و فرمود بفضل الهی ازین مرض  
این مفضل حاصل خواهد شد آئینه طوهر با اختیار خداست همچنان شد که از آن بیماری غیر متوقع  
شفایافت و بعد چهار پنج ماه ازین عالم در گذشت و قول مولانا طول عمر با اختیار خداست گمان  
ازین بود و از آنجمله آنکه فرزندی دیگر بخانه ام متولد شد و بعد یک سال به بیماری مبتلا گشت و تا سه  
بهار بود و لاغر و ناتوان شده بحمد که طاعت نشست و برخواست زائل گشت و اگر کسی او را بگفت  
میکرفت با بیایه او بچو یا بیای مروه بجان بچو حرکت بودند و همیشه شکایت این معنی بخدمت مولانا  
میکردم روزی تفسیر حال او دیدم بخدمت مولانا حاضر شد و بگریستم فرمودند مقام گریه نیست ازین  
این داستانها بود شده است و بای این فرزند خواهند گشت و من او را زنده گذارنده ازین عالم  
انتقال خودم کردم همچنان شد که بیماری او مبدل بصحت گشت و هر روز تازگی در اعضا ساویدار  
بصحت و ولادت در بدن او ظاهر شد بپای خود دست او رفتن پیدا کرد همیشه او را بصحت خود  
بخدمت مولانا میبردم و شفقته با جمال و مقرون می داشتند عیالها میفرمودند و دست مبارک  
گاسی بر سر و گاسی بر پشت او ای ای که تا وقتیکه بمرحمت سالگی رسید بخوبی نشسته میکرد و آنچه

در این اثنا انتقال فرمودند و او بصحت گذشتند از آن جمله آنکه روزی فرزند کوچک را بخدمت  
مولانا برده بود بعد عنایت و شفقت جمال او از من فرمودند هر چند این طفل را اکنون بصحت حاصل است  
اما نظر بر نرمی اعضایش و کم قوتی نسبت بظفان دیگر همه ترسم که عارضه بلغم بر و غلبه نماید و در نفس  
دیگر پیدا شود و بالاخر منجر به لکات شود این سخن شنیده عرض کردم که من هم خوف این معنی دارم که من  
افسوس است که بسبب ترویج دیگر مور و سلام مردم شدم و هنوز فرزندیکه نظر بر ظاهر حال او نمودم و کمال  
بر حیالتش بنام حسین نگاشته این بگفتم و بسیار گریه فرمودند صبر باید کرد و تحمل باید نمود و کار خدای الهی  
همین است که گاهی فرزندان اولین را زنده میدارند و گاهی فرزندانی را که در دنیا بسیار از فرزندان  
وجود آید که بعد از مدتی رسد زیرا که خواب دیده ام شخصی از من میگوید نام تو میگردد که در قسمت فایده  
فرزندانی بسیار اندر چند نفوس بعضی بخوابد که شاید آخر کار بقایای فرزندان بسیار راحت خواهد بود  
از آن وقت بجز صبر و تسلیمی چاره ندانم و از اتفاقات را در بخوف سنگری قیام خود در وطن ندیده  
فقد مسافرت نمودم تا بکنسپ فخر که فرج آباد رسیدیم و حق تعالی امیری را متوجه ساخت که ماد و اوزده  
سال در کف حمایت خود داشت و بعد چو ارسال از رسیدن ما آن و یا محرک طلب عیال و اطفال شد  
و سواری لقمه از سر کار خود فرستاد همه اطلبید آن طفل و تمام منازل بجهت استیضه نشسته بمن مقصود  
رسید و در این مدت هر روزه نقصان و قوت بدن او پیدا میگشت و قوت خود را در وقت نمی توانست  
دیگر در آن خوش گرفته بود و گاهی نشاندید و هر گاه بفرج آباد رسید این حال دیده ترسان و لرزان  
و دانستم که قول مولانا الظهور میرسد و حال طفل مذکور روزی تغییر یافته و آب و هوای آن دریا بخا  
اوسه دیدم تدابیر مناسبه از اطباء انگیزی و چه یونانی بعل آوردند و هیچ فائده نمی بخشید بلکه  
محسوس میگشت تا آنکه طاقت در هر دو باقی نماند چیزی بجز خرابی از اندرون حویلی تا در اواز  
باستغانت و دیگره آمد آخر آن هم موقوف شد و نشسته میانند و اگر کسی استاده میکرد باز  
قدرت نشستن با اختیار خود نداشت بعد دیدم که آن هم مرتفع گشت پس از مدت اتفاق را می  
آن امیر لکنو شد آنجا رسیده مرا مع عیال و اطفال طلبید بعد طی اهل بجان رسیدیم و طفل هم مرا



چندی از آن بر بوم بازو عیسی فقین بفرخ آلوده امیر مکرور می شد و ارام و دیگر عیال بین جان بخرید  
گذاشته روانه شدم و تا چند سال آنجا بودم و هر روز خبر از دیار و مرض طفل مذکور را خط و حقه می رسید  
بجز صبر و شکر چاره کار نمی دیدم باز با فضال الهی اتفاق مرحمت بوطن افتاد و در وقت تالی آن کسبه  
هم با میدوای منصرف نارت در این شهر رسانید و در عرض طویل این منصب بارگاه سلطانی برای او  
گشت بسبب آنکه نظر نوجو بحالم داشت مرا عهد و حکومت عدالت دیوانی و فوج بداری سپرد و انتظام  
این هر دو بمن متعلق ساخت بسبب اعتبار سابق و هم است با این خدمت به طبیب و جراح که در این  
و اطراف بود و متوجه بحال آن طفل گشت و تدابیر حسب طاقت خود پرداخت اما هیچ سودی نخبشید اگر  
افراج بلغم میکردند از دیار و صفرا می شد اگر متوجه بدین صغری می شدند بلغم می افزودند و ما در این معنی  
حیران بودند و عقل خود را کم کردند شمع چون قضا آید طبیبان باهوش بود و آن دو را دفع خود کرده شود  
باخته کار باین نوع رود و که بلغم بر شش افتاد و عارضه سل لاحق گشت حکماست شهر از تدابیر  
ما خبر آمدند تا سومی تقفص حاضر گشت و بجزید روز ازین عالم فانی بجا می جاودانی فرامید و ما بدایغ ذوق  
تلا ساخت اما سر و اما لیه را چون ذکا تقدیر الغری العظیم و از اینجا منی المعبود بر و الله بقدر  
گشت و گشتند به پیش عیار بقابله تقادیه الهی بکارش آید از احوالت القادیر و ان الله اعلم  
ازین است اکنون امید دارم که حسب فرموده مولانا فرزند اینک در این عمر چه پاره سالگی او تقاضا  
بکنایات خود عطا فرموده بجهت رسیدن کمال ظاهری و باطنی تحصیل علوم ظاهری و تکمیل علوم باطنی  
بهر سانند نامز میکیم این باقیات صالحات باقی ماند و من الله الاستغاثه فی کل باب بهو فاج  
مغفقات الابواب از آنجا آنکه در زمانیکه از طرف او لا و تر بودم اکثر دعای این معنی از مولانا بخوان  
از تزل متوجه بر حال من بودند و شفق با میدادند روزی بخیرت حاضر شدم و در مجلسی و الا سبب  
اول البیان مولانا مراد دیده گفتند بشارت باد که شب مولانا بخواب و بریزد که فی نهایت طیفه در آنجا  
گرفته و ششقه جمله او از آن شخص رسیدند که این طفل کسیت گفت طفل فلان است و نام تو گرفت مولانا  
گفت بجان او طفل نمیدانم فرزندان از کجا شد گفت از آن دیگر است گفت معلوم است که فرزندان ازین

زوجه دیگر بود و خواهد آمد پس از آن بخدمت مولانا حاضر شدم عرض کردم که چنین خواب از زبان خود  
خود شنیده ام فرمودند آری من خواب دیده ام خدا تعالی ترافزند عنایت خواب فرمود عرض  
کردم که مرا معلوم شد که از بطن زوجه دیگر نطفه زوجه پدر نیست لفظ از زن دیگر کنایه باین است  
فرمودند هر چه مقدار است شدنی است بنده مجبور محض است یعنی الله را بشناسد و بگویم ما را از آن جمله  
آنکه سبب نشدن فرزند از بطن زوجه اولی والده ماجده را بسبب آنکه اول بود چون از آنکه سبب الهی  
علاج آنها میسر گشتند رجوع نمودند و در جایگاه آن فرمودند که میفرستادند و کسے لغو نمی نوشت  
و کسے فقیه بر اے سوختنی مولانا باین معنی مطلع شده ازین حرکات مانع شد گفت مبارک  
باین سبب که آن آفتی دیگر پیش آمد که دفع آن عسر گرد شد و آنی که در دور رجوع به لاله میان  
بجنور که در آن ایام زنده بود و زنده نگفته فرستاد که احتمال آسیب است چیزیست که بفرمایند  
لاله میان گفت قوت بردن جن ندانم اما فقیه نوشته میدهم آنرا بجای خود نگاه مرض میخوانند  
حالش منگشفت خواب گشت که مرض است یا آسیب بخیر آن کردند آخر خوابها بر حوش من نمودند  
و روزی صورتی در خواب گفت که در اندیای تو منظور نیست و حال آنکه در پیش من افتاده راحت  
نخواهی و دید عرض این حال بخدیست مولانا نمودم فرمودند که من از سابق سبب است که مردم قدرت  
بر دفع جنیان در این زمانه کم دارند و فرقه در یافت حال همین است که می بینی عرض کردم که حضور  
من چیست من فکر نمودم والده خود مریب این طرف شد و منع من پذیرفت بلکه محمول بر دشمنی  
حالا این آفت بخجسته از من دفع شود که بگیا هم فرمودند که آیه ان الدین فتنه المؤمنین و  
ثم لم یجولوا علم عذاب بهمین و علم عذاب اخرجت بر وزه هفت بار و نماز عشاء خوانده بر خودم کن  
پس از آن خواب رو امید از خدا تعالی تو نیست که خوابها پریشان نه بینی از همان روز در کرامت  
شبی خواب دیدم که گویا بر سقف بالا خانه مولانا آنجا نشین می شد و رفتیم ام و تحتی های سقف را  
مردمان بر اے طیار از سر نو کندیده اند فقط گریه بسیار است و افتاده اند که به تر خبگی از عقب من  
و من از یک کروی بکوسه و دیگر میگردد و همین آتیه میخوانم او بر من قدرت نمی باید آخر عاجز شده

از سوره آبریزه بیرون رفت و در آن روز واد صبحی آن این حکایت بخدمت مولانا عرض کردم فرمود  
که آن بلا دفع گشت حالا گاه خوابهای پریشان بخوابی وید انشاء الله تعالی و همچنان شد که از آن  
روز تا این دم در خواب ندیدم که در آن مکروهات محفوظم از آن پنجشنبه آنکه هم در آن ایام  
والده را منظر افتاد که من زود بخوابم و درگاه حضرت سید شاه عبدالرزاق بالنسوی قدس سره بیرون  
تا چهل روز سکونت نمایم تعیین که محل مشکل شود و من در وقتیکه در این امر موجب ملال خاطرشان  
دیدم تسلیم نمودم و قصد درگاه کردم و این غرمت را بخدمت مولانا عرض کردم فرمودند احتیاج  
رفتن درگاه نیست مطلب تو در اینجا منکشف خواهد گشت و بدون آن حاصل خواهد شد عرض کردم  
از بختی که والدی ترسم تدابیر سواری غیره کرده ام فرمودم رفت خاموش ماندند از اینجا بجان  
خود آدم مولانا و فیکه چهار بیخ گازی شنب گذشته از مسجد باغ فرار مراد حیت بخانه نمودند باز بر  
حضرت حاضر شدم فرمودند که راز تو گفته ام احتیاج رفتن درگاه نیست مطلوب همین جا حاصل  
خواهد شد و با این از این غرمت باز نیاید عرض کردم از حکم والده مجموعم میروم و تمت و شمنی از سر خود  
دور می سازم فرمودند برو بخدا سپروم و دست بر پشتت بیاورید ارشاد کردند که شاه سعد الله را که در  
صالح و متقی است بپرو خود بکه او شان ازین اشتیاق زیارت درگاه شریف است اقبال اله نمودم و صبح  
روان طربان گشتم شام مع قبائل آنجا رسیدیم و اندرون احاطه درگاه خیر نصیب کردم و فریب چوپرو  
روضه مبارک در آن دران خیمه اندوختن بر چوپرو که گرد روضه واقع است طرف مشرق مع شانه  
سعد الله شنب میخوابیدم در روزانه در مسجد و سائقه بیرون دروازه احاطه درگاه می نشستم وقت دو بج  
هم آنجا مع شاه مذکور میخوابیدم شنب اندرون احاطه بر چوپرو روضه شریف می خوابیدم خواب بدم  
که زنده زنده چوپرو استاده است و خان محمد حجام قدیم مایان پیش پیش آ و آورده ازین گفت مبارک است  
که حق تعالی ترا از زنده زنده این زن عنایت فرمود گفت معلوم شد که از این زن زوجه اولی فرزند نخواهد شد  
و از این دیگر بوجه خوابید آمدن بگفتم و از خواب بیدار شدم و تصور حال پادشاه سعد الله نمودم شاه  
مذکور گفتند خیر خواب همین است لیکن از کسی نباید گفت خاموش ماندم بعد دو سه روز شبی خواب دیدم

که جانوری بصورت دهمیز بردخت تر هندی که بطرف شمال روضه آنحضرت قدس سره واقع است  
آوازهای خوش میبندد و بزنگه زیر آن درخت استاده است از سن میگوید میدانی که این جانور چه  
میگوید گفت مراد او را که منطلق الطیر نیست چه دائم که چه میگوید آن بزنگه فرمود که میگوید فرزند یی  
خواهد شد بیدار شدم و دانستم که نوید مراد من است و در باطن فرموده است که اولاد دیگری در  
حال مراد من مکشوف گشت و منو را در دیگر درخت بود و شبی در خواب دیدم که بطرف مشرق روضه مبارک  
قریب بدیوار محاطه درختی که آن واقع است و بر آن درخت جانوری خوبصورت تاج بر سر مثل طلا و  
دارد و رنگ سفید و پریاس همه افشان بزرگ طلا و دم راز بسیار خوبصورت که پرهای آن با رنگ بود  
حوازی که شاخ بشل نوگیر پرواز میکند بر نشان در سر من آمده که شنیدم و باز پرواز می کند آن  
آن جانور می بینم هر بار که پرواز میکند بر نشان در سر من آمده که شنیدم و باز پرواز می کند آن  
بزرگ که نزد استاده است میگوید میدانی که این کلام جانور است گفت تمیذ انم و با این خوب  
جانور که گاهی ندیده ام فرمود که این همانست خدا می تواند شناید این را بر سر آن درخت حالا فری  
روزی ترا قریب میسر خواهد گشت خاطر جمع دار بیدار شدم و از شاه سعادت نقل کردم گفتند شاد باش  
که نوید مراد دیگر خود یافته و بعد از آن مراتب پانزده روز گذشت که در درگاه بودم روزی وقت دویم  
من و شاه سعادت در سجده ای بیده بودم دیدم گویا وقت نماز جمع است و مردم براسه او ای آن  
در سجده ای خضیب بنا بر خطبه بر من استاده مروان رو بقبله متوجه بطرف او نشسته و من پیش  
او در صف اول قریب بمنبر بودم و بجانب جنوب کرده نشسته ام و هنوز خطیب زبان خطبه نکشاده بود که  
آمد آواز دور آمد دیدم که جماعتی می آیند پیش آن جماعت چند کس از می و هند که می آیند می آیند  
چیران شدم که این بیست چون بنظر تامل دیدم مولانا را یافتم که با جماعتی از اعیان و اموات زنی  
تشریف می آید و بزودی انزوان مسجد آمده و در صف اول قریب من نشسته بر رخسارم و سلاک از او  
متوجه من شده فرمودند چرا میر کردی هنوز مطلب تو بر تو مکشوف نشد و میان سعادت هم چه چیز  
در یافت نگشته که این قدر مجوسه از ملاقات من رو داشته اند خاموش ماندیم و طومار سه طوف

در دست مبارک داشت بر دست من نهادند و فرمودند این را بخوان آنچه مشغول است همه در این وقت  
 چون آن طومار را و اگر دم و خواستم که بخوانم فرمود که این نزد خود بنهید بعد نماز خواسته بخواند باز آنرا  
 لعن کرده نزد خود نهادم و صورت آن جماعت مناسب شد بپاراشدم و دیدم که شاه سعد الله مستغرق  
 خواب اندر بیدار کردم گفتم آنچه کردید این وقت مولانا تشرف یافت و در خواب بود مرا محروم از حرف و حکایت  
 داشتند گفتم که آنچه من دیده ام بشنوید آیا شنیده گفتند که از من میفرمایند بپایه سعد الله بر تو هم  
 چیزی در حق این فرزند من گفتند که من را اینجا اتنا ده و نزد من می آئی جواب نه داده بودم  
 که شما بیدار کردید و افسوس دردم ماند و اوان بازم روزه صورت تمام بزرگان خواب سپیدیم که از من  
 میگفتند که بخانه خود برو که حال را طلب تو حاصل است اول خواب دیدم که سیره حضرت قدس سره شایسته  
 از مسافت بخانه خود آمده اند و اسباب سفر همه بر روی چار بانی در حویلی نهاده است و مرا اترون آن  
 حویلی بطریق ضیافت خوانده اند چون در آمدیم و هر یک چار بانی که غالی اتنا ده بود قسم طعام که در آن  
 قایم رخ و غیره بچینه بودند بطریق رسم تعبات من پیش نهادند دست شسته چون قصد نشستم غمخواران  
 طعام کردم دیدم که در اسبابیکه بر چار بانی دیگر نهاده است مثل موش یا اسوزیر یا هر چه حرکت کرد  
 و ملحق بپای من گشت چون دیدم سگ بچه ایتم گفتم پاسبان من گشت گزید و در غمخسب آمده اند و  
 دست خود چنان شسته خود آتم که بزمین برانم دیدم که بر جانب دست راست قریب به پشت من  
 بزرگ بصورت شاه غلام علی سیره حضرت شاه عبدالرزاق قدس سره سیر این سپید پرده دار پوشیده  
 و عمامه شخرفی بر سر نهاده و درویش شخرفی بود قول گفتند استاده است روی من بجه اختیار آن طرف  
 گردید از من فرمودند ای فلان این چه حرکت است چه خدا داد است این طور نمی گفتند و مکان وقت من  
 خاطر شد که حضرت شاه عبدالرزاق قدس سره است چرا که صورت شاه غلام علی شنیده بودم که شایسته  
 تمام با صورت خود داشت باز فرمودند که ای فلان از رسولی قطره برای حضرت تو بیاده در آنجا  
 آمده ام طعام ضیافت بخور و روانه خانه خود شو که بر دو مراد تو حاصل گشتند بسبب بعضی عوالم باز  
 توقف شد و چند روز صورت روانگی زیست با تخی خواب دیدم که بزرگ بر پینه سر و بدن تو همینی است

نزد باین قبر حضرت شیخ قدس سره آمده است و از من میگوید که من نورالدین ستم بر برای حضرت تو آمده ام  
بخانه خود روانه شو که حق تعالی کشف مطالب تو برکت قرآن بزرگوار نموده بیدار شدم و از شما  
سجده گفتم که اکنون قیام ایجا مناسب نیست که ارواح بزرگواران بکر برای حضرت آمده اند  
ومی آیند و مضمی مولانا نیز همین است که قول او قدس سره جبراد کرده بخانه بی آبی کنایه ازین است  
آفرینده و شاه موصوف علمم روانگی وطن گشتم شب که صبح آن روانگی قرار یافته بود بخواب دیدم که  
زنان فتنه بگی محل همها اندرون احاطه فرار مجتمع اند در آن میان والده و عمه ام حاضر اند عمه  
از والده میگویند که مثل زوجه ایشان مثل آن زن است که بخدمت حضرت شیخ قدس سره صحبت  
داشت و فرزند سه داشت برای طلب فرزند بخدمت شیخ قدس سره که در آن ایام حیات بود حاضر  
شد و اهل حال نمود شیخ قدس سره اول ساکت ماند بعد از آن فرمود که معنی زنان بشوهران خود  
احاطت نکاح میدهند که خود اولاد میدارند کنیز از آن سرا و آنجا استاد بود چون این کلمات را  
حضرت شنید دانست که بشارت است شوهر او را بکلی دو من فی الفیروزید و ازین حال بشوهرش  
خبر داد منی الفیوز کج کرد و زوجه اش در خانه حضرت ماند چون این خبر بان زن رسید که بان ملرزان  
پیش حضرت قدس سره آمده و در سندی گفت میرای طلب که که آمده بودم لانگ هم از دست رفت  
یعنی برای فرزندی آمده بودم زوج هم از دست رفت حضرت خاموش ماند بعد از آن فرمودند که از تقدیر  
الهی چاره نیست آنچه او خواست شد صبر کن و باطاعت زوجه خود پرداز همین طور براس فرزند شما  
هم بشارت نکاح میگردد و او خواهد کرد این بجایه که برای طلب فرزند آمده بود زوج را هم از دست  
داد و والده گفتند از تقدیر چاره نیست زوجه از سابق زیاد تر ولداری او خواهد کرد که غیرت نیست  
بعد از آن دیدیم که با هم بجای درخت انبل بسیار کهنه و کلان است و در یک شاخ سه انبل درختی و کلا  
آویخته اند کی از آن ناقص از از جو بی بیقندم و صاف نموده قاشق کرده پاره پاره از آن بهتر  
زنان حاضر الوقت تقسیم نمودم و آن دو دیگر را انگنده نزد خود داشتم دانستم که بشارت است  
بان دو فرزند صحیح و سلامت خواهند رسید و دیگر حمایت من خواهند ماند میدارم که هم صحیح صادق

طالع گشته شاه سعد الدرد در ایام بود چون سر برداشت و برای نماز برخواست من و او تان  
نماز گزاریم و بر صورت واقع شاه مذکور را مطلع ساختم گفت برکت است با من طبع حضرت مولانا  
صاف صاف دیدی توقف نما سب نیست به اوقات مع قابل روانه بطن کنه نشدم و در نشا  
راه بر فراز شاه نور الدهر که در قصبه سولی واقع است گذر گشته ثواب سورته فاتحه و دیگر آیات  
بروح او بخشیده روانه شدیم و بر فراز رسیدیم حاصل بگرای نیز رفته ثواب سورته فاتحه و دیگر  
آیات خوانده باروح شان بخشیده روانه وطن شدیم و شام بخانه رسیده اول خدمت مولانا  
حاضر گشتم و آنچه گذشته بود با هم نمودم فرمودند که من اول تو گفته بودم که حاجت رفتن بر گاه  
نیست مطلب تو همین جا حاصل خواهد گشت بخمال نیاوردی و آنچه رفتی آخر آنجا رفته صاف همان  
دیدم اکنون بصبر و شکیبائی کار کن و اضطراب را ببل راه ده انشاء الله تعالی آنچه دیدی برو  
بطور خواهد پیوست از آنجا آنکه چون از درگاه مراجعت نمودم همیشه خواهی گوناگون میدیدم  
چنانچه روزی در مکان تدریس خود بوقت دو ظهر خواب رفتم دیدم که این مکان وسیع گشته و بجای  
جنوب او سه دروازه و اگر دیده اند و اکثر بزرگانم گشته اند از فلوس و خرمه را هر دو دست من پذیر  
و از جانب جنوب صدای آمدن بزرگی بگو شدم می رسد و هجوم مردم همراه بسیار است چون بخور نظر کردم  
دیدم که مولانا دستار سیاه بر سر بسته و جامه بندی پوشیده و چهار پیشین کشمیری بزرگ سپاه بر  
دوش خود کشیده شتره پی آمده و از آن دروازه که این قافله اندرون مکان درآمد مردم برای تعظیم  
مولانا برخواستند من تخری شدیم که هر دو دستای من از خرمه و فلوس پیرانه بگونه خدمت مولانا  
حاضر شوم پس از آن آن فلوس و خرمه را بزرگ برد یا نماده بخدمت مولانا حاضر شدم فرمودند  
که بر آید تو آمده آمد و سر را در آغوش گرفته بجانب قلب خود چپانید و دست بر پشت من می آید  
و شققتها میفرمود و کلماتیکه بوقت خضت به مسافر میگویند بر زبان میزد پس از آن دست بجانب  
جنوب با منی شترقی برداشته فرمود این طرف برو که جمع و میلی است و مردم انتظار تو دارند  
این بفرمود و همه اهل محفل از نظر غائب شدند بیدار گشتم و بفرمود بخدمت مولانا حاضر شد و صورت حال

فما بهر ساختم و آنچه آن غراب خوارتم فرمودند تراستوری بجانب مکه پیش تو آمرد و کلام رسول خجاسته را  
خواهد طلبید و بطور تماشاچه محجوبانند توبه آن جانب بدت قایل خواهد بود و دل قوی دار که حق تعالی  
ترا با عزت و ابرو و با کرامت خواهد آورد و همچنین شبته بخواب دیدم که گویا بطرف بانه رفتم ام و دیدم نگاه  
حضرت شیخ قدس سره گذشته بطرف غرب و نگاه راهی شدم و تقصیر سهالی رسیدم چون دروازه  
شیخ و صف المدح و مگذرستم از آنجا دیدم که روان بر بروی توره پیش دروازه شیخ عبدالرزاق  
مجمع اندر بزرگی بر دو کاخچه نشسته و هم با بطرف او توجه اند نظیر خجاسته که نشست که حضرت سید پناه  
عبد الرزاق بانسوی است قدس سره بهما بخانبد و از سرشدم و نزدیک بر دروازه شیخ مذکور  
رسیده و دیدم که بزرگ تاج قدحیه بر سر نهاده و مژغای پوشیده و انگلی بزرگ چمال ببول بسته  
بر دو کاخچه نشسته و یا با سه خود را بر دو کاخچه گذاشته است سلام کردم و نیاز گزاردم مرادید  
از دو کاخچه برخواست و محالقه با من کرد و تا در سینه خود مرا چسباند پس از آن فرمود تو  
برین دو کاخچه بنشین من با دیگران خوارم نشست عرض کردم چه مجال دارم که بجای بزرگان بنشینم  
هرگاه اسلاف من بخدمت بیعت و ارادت داشتند منم بر همان نیاز ام تبسم فرموده ارشاد کرد  
که تو فاضلی و تعظیم فاضل تقریب همیشه کرده اند عرض کردم که بزرگی من همین است که بتغییل پیش  
ایم و از به ادبی دور نام و خمر فضیلت او با عرض من است شانه ای گفته ح او با آموزگار و سنی  
خزیده بدستور بر دو کاخچه نشست و من در آن مجمع زیر آن دو کاخچه نشستم اول کلمات لطف آمیز  
بر زبان آورد پس از آن کتاب مجلد بن عنایت فرموده ارشاد کردند مقامی ازین کتاب بخوان  
آن بگر فتم و بکنشادم دیدم که او راق ساده اند دران جدول طلایه چا خانه از طلا کشیده است و چیز  
نوشته است بار بار بطرف آن کتاب و هم بطرف شیخ قدس سره میدیدم و حیران بودم که  
چه خوانم در این کتاب هیچ نوشته است متوجه من نشده فرمودند که چه طو فاضل خواندن این  
کتاب بخوانی توانی عرض کردم که فاضل نوشته را البته خواندن می تواند و آنچه نوشته نباشد چگونه آنرا  
خواندن تواند عصا میگذر دست داشت برداشته بر خانه از خانه می رفتم آن کتاب نهاده



که در قسمت این یکدختر بود و دیگر هیچ فقیر جوان میگوید که در تقدیر نوشته است و آنچه نوشته است  
از قدرت فقیر بیرون است چنانچه فاضل نانوخته را نمی تواند خواند و آنچه کجین فقیر نانوخته را نمیتواند  
گفت من بنده عاجز خادم عبدالعزیز است و دست خود بجانب جنوب مایل بطرف مشرق برده است فرمود که  
باین طرف برو که آنجا جمع و میلی بروم است و از نظر آنکه میباشند صبح آن را دستم که ایامی است  
از آنکه در قسمت اینجا نکلان یک دختر بود و دیگر هیچ حال آنکه دیگر باید کرد و تعبیر ازین خلاصه بهمان  
بخاطر گذشت که اول کتاف روزی سیف سه رو نماید بعد از آن صورت امر دیگر بنده دارد و همچنان شد  
که بعد چند ساله که بخدمت او از طرف ولایت اخلاص داشته و خداستغالی او را در آن زمانه بشهر باند  
واقع طرف جنوب لکنو مایل بجانب مشرق بحیثی که از حکام نصاری که جان بیلی نام داشت  
برده بود و در انتظام آن ملک مقبوس برای آن امیر قرار یافته و وزیر از قدیم نامر حاشم بود چنانچه  
که مرادش یک این دولت خاص نماید و در انتظام بخاتیم نمودن عدالت هم داخل بود که این قوم  
این سر رشته را مقدمه عمل نمودند لهذا تقسیم از صاحب مذکور الصدور نمود و تنقه مهری او  
بنابر طلبه فرستاد روزی بوقت دوپرو در قیلوله بودم بخواب رفتم که خطاطی برای طلب این آمد  
است و در دست می گوید که ترا مبارک باد عدالت ملک بخندیل که بنده براسه تو مفر شد بهینکه بیدار  
شدم دیدم که بر سر بالین من خدمتکار سپیدان امیر استاده است و میگوید که صاحبزاده با نظر  
تو نوشته اند و مرا برای اطلاع فرستاده همراستش زخم و سحر مسل ملاقات نمودم مرا خطی دادند  
که بنام او بود بنمود و در آن خط جان بیلی اسمی من شمله طلب لفظ بود هر دو را بخواندم و طبع  
جواب بر سر دستشاره و الدیر حرم که در آن زبان حیات بود مذکور بود و هر دو خط را درست گرفت  
بخانه آمد و به والد بنمود بسبب آنکه مفارقت فرزندان بیروالدین شاق می باشد این بنده  
گواهی طلب شده و فرمودند که بدون تو نزد در خانه با فقر و فاقه بهتر است از آنکه بفراخه سبک بگیر  
اوقات گزاری بعد از آن بخدمت مولانا رفتم و اظهار حال نمودم شنیده فرمودند در کاخ خانه الهی  
بنده را داخلی نیست چون تقدیر الهی برین معنی بود جایز ناجار باید رفت و سیران ملک کرده در عرصه

مراجعت بخانه کن که قول شیخ قدس سره که آن طرف میله است و مردم انتظار تو میکنند گنایه این  
چرا که در میله رفتن بجز از سیر و بزودی باز نشستن دیگر معمول نیست چون در آن خط مشا بهره قلیل  
نوشته بود بوجوبش عذر عدم گذران او ششم باز اضافه و چند نوشته آمد و یک ماهه در خج هم  
فرستاده شده ناچار بسبب آنکه وجو بات معاش حاکم وقت ضبط کرده بود غرضیت آن ملک نمودم  
و روانه شدم بعد طی مراحل و عبور در یاسه گنگ و چین در شهر پانده در آن کر جان میلی که در وقت  
مستقل بهورالگده قیام داشت رسیدیم اول ملاقات آن امیر بر ذاقم شفقتهای وسیعیه معبرض  
بروز آورد خمیه برای من و برادران و رفیقان جداگانه ایستاده گنایه داد و تاسه روز ضیافت  
امیر اندر فرستاد و بعد از آن برای ملاقات آنگریزید که حکومت آن ملک مفوض با بود و در آنجا  
تعظیم و تکریم پیش آمده و هر روزه در مروت می افزود و تعیین مشا بهره ذات و علمه بدستخط خاص  
مزرین ساخت و حویلی برای لوجری در شهر پانده معین نمود و گفت که آنجا فرقه قیام نماید و اجرا  
احکام عدالت کنید بعد چند روزه در آن حویلی مقیم شدم و سندا قلم عدالت آنجا از خود و حکم  
میزان لیکه به باور که در آن زمان سپه سالار فوج ملک مقبوضه و مفوضه و مفتوحه بود نوشتند  
نیز مفرستاد تا نه با واقات نموده اجرای احکام شرعی نمودم و به فتوای من کار دیوانی و فوجدار  
اجرای یافت درین بین اول عبارضه خارش قبل از شتم بعد بوقت از آن عبارضه بر لزه لایق گشت  
و شدت گرفت چون لرزه رفت و تب پنیکه داشت طبیعیه که در لشکر گوسانین بخت بهاد بود سهیل  
داد و در سهیل اول عالم متغیر گشت و فوت بهلاکت رسید بجز که تمام شب مردم نوزوم نشسته  
و منظره دیگر بود در آن بدن خود را در لایوی خود نمی یافتیم و میدیدیم که گو بارخ از تن جدا است حکومت  
آن برین نمازده دوست و برادران میخواستم تا بگشتم می التم الغرض حالت یاس نمود بود در آنوقت دیدیم سولایا  
بالین من الیتیا و بست و سفیر باید که می فدلان از چاری تو بیا گشته ام و برایی آوردن تو اینجا خود را  
رسانیدیم اکنون روانه وطن شو که آب و هوا این ملک مزایق مزاج تو نیست عذر که دم که اکنون  
تاب و توان سفر در من نمانده و برون حضرت خفیه هم راه اویم روزی که متصو نیست فرمودند حضرت خواه

اجازت خواهر داد چون با فاقه آدم چنان معلوم شد که گویا روح از سر نو در جسد بر آید و حکومت  
بر آن جاری کرد لکن ضعف و تقابست خجسته طاری بود که در میان نمی نماید چون صبح شد  
امیر نیکو رخ فرزندان و رفیقان برای عیادت قدم رکن نمود و حال تقوی در حضور مشاهد کرد  
آنست که حضرت از خیمه بر آورد و در خواست حضرت نمود فرمود که در این حال چگونه حضرت را بنام تقوی  
حالا صحت درین ملک به نظر می آید بکلیف بوطن مالوف باید رفت سوال از من گرفت و تحفظ  
رضعت در ماه کنانیه فرستاد و مشایخ این مدت هم در پانصد برادر خود را که مولوی علم الله  
نام داشت آنجا بجای خود گذاشته تنها بذات خود روانه شدم و طی مراحل نموده تقدیر بودی بود  
و عم بزرگوار و مولانا تقی بن احمد ارم مشرک و نکست و در روز پنجشنبه با عقدال داتم من خود بریم  
گشت و متوجه کردی که یونانیان بیمار آزید و نمودند اما متوجه مولانا استیارات مناسبی بود که سالیان  
تخریر یافت شفا حاصل گشت و پس از آن عزیم آن ملک نمودم و استغنا نوشته فرستادم  
در این اثنا بدلی جان سلی گردید و ناگه نریس و دیگر بجای او منصوب گشت جان سلی که بسیار غیور و دربار  
بود آنجا سلی را از جمله خود نگذاشت و بر او ملات عمل کرده خود او و زوجه بوطین رسانید لکن ما قصد خیار  
پوشیده بر او در آن ملک مدتی بود و پس از میان تخوانها شورش در بعل مسوس گشت آن ما  
بنیال دیگر مخفی داشته بر تدارک شورش بول آنجا نموده و توجه بیت کرد تا من گشت ایادت  
سبا و بیت روانه و آن خزان هم چهارم به عالم علوی پیوست و او را و برادران را در حسرت گذاشت  
انا الله وانا الیه راجعون و این منزه خاکسار چون از مرض شفا یافت و توانا گشت آرزو  
فرزند غمیت بر محل دوم بر بست و روزی از والد بزرگوار ایاس از این مضمی نمود چون  
رضی او شان نیافتم و بر زبان مبارک آوردند ما چه معلوم است که تخم عیانت است یا چنانست  
از حسب بر خیمه افرو و عرض کردم بیمار از وجه خود یکپوست بر دانه شرفی در این است که در همچو بیمار  
بعد صحت هم قوتش اولاد نرود لکن نیست و اگر من تقوی بودم حیران اولاد در حالت صحت و خیرگی  
بطین ایشان متولد می شد پس لکن خاموش ماند و در فکر خیر به انقادم بعد خیر به امیدم قوی شد که

زوجه دیگر اولاد بخانه من متولد خواهد شد در این آنست بجز آن بدم که حضرت سید شاه عبدالرزاق  
بالسوی قدس سره برصوت و لباس بیره خود شاه سید غلام علی مرحوم مع صاحبزاده او تشریف برکام  
آورده و بالای سقف آن مکان عروج نموده و از عقب من که آن وقت در مکان زیرین نشسته  
بودم و دیدم از پس شیخ اندرون بگله بالای سقف که والد من می نشست و آمدم دیدم که حضرت  
بجای نشست و والد من بطرف دیوار شمال آن بگله پشت بجانب غرب زده نشسته اند و بجانب است  
صاحبزاده چون من رسیدم آداب تسلیات بجا آوردم با من معانقه کرد و درم را در سینه مبارک سپارد  
فرمود بنشین بیشتر وی مبارک بنشینم و در او در دست مبارک داشت لبها خبر داده عنایت فرمود  
گفت گمباین کس بدو صاحبزاده گرفته بمن داد پس از آن ارشاد کردند حجت القلم با هوک این آیه  
شدنی بود قلم قضا بران رفت و کماح تو با صبیبه این که آنجا استاده بودند من این معنی  
علاء الدین و هم از چهار کسان که محافظ این مکان اند گفته دادم چون بیدار شدم حیران شدم  
که از علاء الدین مراد کدام کس است آن خود قلم افتاد که جدا علاء الدین شیخ عبدالدین مراد است این  
محل بخانه یکی از فرزندان او خواهد شد بخدمت مولانا رفته صورت خواب بیان نمودم آنجا  
ضحک بر لبه مبارک ظاهر شد فرمودند اکنون کشف حال گشت و شبه تو بر طرف شد این خواب  
از کسی مگو که دشمنان بسیار و دشمنان که آن فرزندان علاء الدین که تقدیر بر کماح صبیبه او جاری  
شده خود نزوت آمده در خواست خواب که پس از چند روز شیخ و صف اند ساکن قصبه سمالی که بر  
خالای والد من بودند و از فرزندان شیخ حسام الدین برادر عم زاولانا قطب الدین شهید مرحوم بودند  
از قصبه بگذر فقط برای عیادت والد من که در آن وقت بیمار بودند هم ملاقات من که از مسافت  
آمد بودم تشریف آوردند و بر مکانم فرود گشتند از مولوی شتاق علی مرحوم که یکی از مخلصانم بود از  
درونی خود بیان کردند و گفتند که بجز یک صبیبه برادر من شیخ منهاج الدین عرفینا فرزندی بجا نماند  
نمانده میخواهم که کماح او با یکی از صاحبان فرنگی محل که حدیث و برکات را بنهاد ام کرده هم لاکن  
مبتین تشخیص کس بخاطر من میگذرد مشوره در این محلی چه میدوی مذکور گفت بهتر است

مولوی غلام معنی احقر قصد نکاح دیگر بطبع فرزند دارد اگر آنجا منظور باشد تذکره میان آرم  
گفت ازین چه بهتر از اول این معنی منظور است استرضای مولوی باید کرد مولوی مذکور از من  
این معنی گفت گفتم بلب و چشم قبول دارم لکن نمیتیرم که مبادا شیخ صاحب از والدین هم استفسا  
شاید رضای آنها نیانند و احکا گفته و خفت بمن عاید کرد و اول بختگی از شیخ صاحب بکنید و بدان  
من حاضر ام مولوی مذکور کشف حال شیخ صاحب نمود و گفت که اگر استقلال بر قول باشد او شایدا  
قبول است و الا شیخ صاحب گفتند من بر قول خود مستقل ام اگر تمام جهان در او غمناکند  
ازین معنی برگرداند بر نگردم این کلام از زبان مولوی مذکور شنیده بالهوا بهرادر شیخ صاحب  
کرده گرفتیم این واقعه راه مبارک رمضان اتفاق افتاد و عدد نکاح در راه پنج شد روز  
سجرت مولانا حاضر شده صورت حال بیان نمود فرمود که همین تعبیر قول سید عبد الزلاق  
بانبوی قدس سره که در خواب تو گفته است حالا بموجب حکم پنجا میرزا اصول الله علیه السلام  
که اخفای خطبه باید کرد تو هم اظهار این معنی پیش از ظهور نکاح لکن که مبادا گفته زاید و مساد  
بر آنگیخته نشود که باعث ملال طبع تو گردد و خاموش ماندم و این را از آن کس نگفتم تا ما ذی حجب رسید  
شیخ صاحب و والد صبیبه شیخ منهاج الدین و کالت نامه نکاح بولایت خود با اسم مولوی مذکور  
نوشته فرستاد و تاریخ نکاح نوزدهم ذیحجه قرار داد و سوگمولا با بر این معنی کس مطلع نبود آن  
در باغ مزار ایل نظام الدین قدس سره پنج شش گری شب گذشته حاضر شدم دیدم که  
مولانا بر قبر ملا مرحوم استاده اندر دیده فرمود که انتظار تو میکشیم چرا دیر کردی گفتم بسهمو تاخیر  
شدم و حاضر شدن و کیل طوت تانی و برگشت اکنون همه حاضر اند شما سخن نشست و خطبه  
نکاح خواند و من مبارکباد داده و دست بر عا بر داشت که حق تعالی آرزوی ترا بر آید و فرزند بولایت  
حق تعالی همچنان اظهار داده که فرزندان بسیار از وطن آن مرده پیدا میشوند اکثری از آنها که  
تأم قضایات آنها جاری شده بود ازین عالم گذشتند و دو پسر و یک دختر را گذاشته آن  
خود بقضای الهی پیوست و بعد یک سال از وفاتش لیر کلان او که عنایت الله نام داشت لیر

همیشه سستی ازین جهان فانی بلکه جاودانی خواهم دید و در دل بزرگان و عزیزان  
نهادم و اکنون حق تعالی آن هر دو را که باقی اند و طبعی بسیار و یادگار آن هر دو را قائم و دائم سازد  
انچه الحجب للذمات و الموصل الی الحیات این همه که مذکور شد بسیار کثیف و ادا و ضایع مولانا  
در حق این خاک در حالت حیات نظیر آنچه در خواب میجوید در بیداری قسم دوم که در مشغول  
بر بیان مرد و یا نیکباز و روحی آن حضرت بعد وفات در حق این خاک نظر میفرستند از آنجمله آنکه  
بعد از انتقال خدمت مولانا بسبب برضای خوار کار که در روزگار تحمل رود او هر روز در ترویج  
و تشویش بسبب این معنی و بیم ایذا رسانی او میگذرانید گاهی بود که ای عدالت تحریر بر فرزند  
میگردید گاهی بعضی اوقات آن شهر کلف جهان میگشت لکن بجز آنکه مشعر کسی که لطف خدا  
شرفیاه بودیم در روز فتنه میبندیم خواه با با ادا و الهی و فضل ایزدی هیچ پیش نرفت و کسی  
حیرت نتوانست که هر چه من بگیناه نسبت گناه نماید ازین اوقات هر چند خدای تعالی محفوظ  
داشته تا یک سال بخانه قیام نمودم و اوقات بر اساس فروشی گذرانیدم هر گاه قلیله که داشتم  
تمام شد و هیچ کس بر بیان حال نگفت شبی بکمال ترو و تشویش بودم که خوابم نداد بود و فریاد  
صیح بجا بود دیدم که گویا بر بالغانه نشسته مولانا زفته ام و می بینم که جناب مولانا بر تخت نشسته خود  
رو بقبله نشسته است و چند کسان و فقره در دست دارند آنچه مولانا میفرمایند نویسد بگاه  
قریب تخت رسیدم بطرف من نگاه فرمود آداب لایمات بجا آوردم فرمود پیشین برای تو آنچه  
بمناسب بود این دفتر نوشته و اوم و لغوی را که خدا تعالی مرا حافظ عزت تو فرمود است نگاهبان  
تو در من است بد طبعی تمام بخانه سکونت کن و اگر کسی از برای طلبید و سفر پیش آید مستورا علی  
اخبارا بدرفت و چیزی اوقات بجزت باید گذرانید و نظر بقتل و کثرت بنا بدین دلیل از آن آید  
شدنی است در وطن نظیر آنچه در پیوست چنانچه بعد یک سال که گذشتگ مردم صورت حال با میر  
ازین دیار که در آن وقت در کتب موعظه فرخ آباد استقامت و استقامت و غیر ملت خود  
لطرف حیدرآباد اطلالی اع و اوم و در جواب نوشت که چیزی استقامت نزد من کن بعد از آن

غرم حیدر آبا و خواہی کہ در بقدر کفان فاقہ شکنی خواہم رسانید این را نصیحت شمرده و از آن آن طرف  
نشدم و تا دو وارہ سال نبرد آن امیر بودم ہمیشہ در تعظیم و تکریم دقیقہ از دقائق نگذاشت  
و در حضر و سفر بر بصیرت میداشت و خبر گیری اہل و عیال بطوریکہ قلمی ساخته بود میکرد چون غرت  
نزد عقلا ہر مال و جاہ مقدم است بر آن قدر قلیل آگفا نموده چشم از اغیار و غشتہ و وارہ  
بہر اہلش گذرانیدم و قبائل ہم انجا طلبیدم تا شش ہفت سال با اہل و عیال ہما نجا بودم  
بعد از آن حق تعالی از غیب روانگی آن امیر لطف و لطف وطن کہ شہر لکنئو است بنیسر کردانید و بعد از  
رسیدن بآن شہر اہل عیال و اطفال طلبید بوطن بلوچ رسیدیم و شکر الہی نمودم لکن در آن بار  
صورت آقامت آن امیر در شہر مذکور بست و باز رجوع بکنپ مذکور اتفاق افتاد خصیت یکاہ  
گرفته در وطن مقیم بودم کہ شبی حضرت مولانا را خواب دیدم کہ سفیر بمانید اکنون ہم ترہ امیر بمانید  
کہ خواستہ اند و لیسٹ آن امیر با اختیار تمام درین شہر خواہ رسید و کار تو ہم خوبی انجام خواہد یافت  
بجوہر و از نشدم و بجز متشنس رسیدم الطواف قدیم از منزل اشترت بلکہ در ہر بانہا افزود و قدر ہنہا  
سنو و الحمد علی ذلک از آنجملہ آنکہ در زمانیکہ با قبائل در فرخ آباد آقامت داشتم امید لادت  
فرزند در خانہ من رود اور مکانیکہ میانہم ضیق بسیار داشت و صحت بقیابیم و قبائل ہر جا بودم کہ  
ہم در انجا رفتہ بودند نمیکردیم سقف یک کوثری چہری انداختم و شب آ بجای ماندیم شبی انجا از  
خواب دید کہ گویا مولانا آتش بخت آوردہ از سفیر بمانید کہ انجا تریب آ بر نیزہا خواب بجای نشہ این  
نیک نیست بیدار شدہ از من نقل کردند کہ ہم کہ ب ب ضیق مکان ناچار این گوشہ اختیار نمودیم  
حال انجا بودم و این را در صبح گذشت تا شب خواب دیدم کہ مولانا از من سفیر بمانید کہ در انجا بسوز  
مکن کہ مقام مرور شیاطین است بیدار شدم و حیران گشتم کہ بجا بروم و ایام ولادت قریب رسید  
و تجویز مکان ہفتہ و عشرہ گذشت و جا سد دیگر سفیر نیامد آخر شب باز انجانہ خواب دیدند کہ مولانا  
آتش بخت آوردہ اند و سفیر بمانید بکر از تو ہم از شہر تو گفتیم کہ ازین مکان بیرون شو متقبل گردید  
حال انترہ آن حق خواہید دید از ہمانوقت ہر سہ باوستان پیدا شد و لرزہ برین اقلو ملو

بیدار کرده ازین حال خبر دار گفتم این وقت سحر نمی توانم صبح باید دید که چه میشود قریب بصبح  
صبیه پیدا شد و دو هفته بار آواز داده ازین عالم درگذشت دانستم که ازین امر مولانا خبر میداد  
اما بخیرالایامه آخر آنچه مقرر بود شد و پس از آن با بلخی نهیاری لائق گشت و طول کشید  
که مردم قتل امیر از حیات کردند شب مولانا خواب تشریف آوردند و فرمودند که ترا صحت حاصل است  
عقلمند می بخانه تو فرزند می دیگر بود و آید و همچنان شد که از آن مرض غیر متوقع الفقه شفا یافت  
و صبیه دیگر بعد یک سال پیدا شد و پیش از ولادتش مولانا اقا حسین سرهشی خواب فرمود که  
ولادت این صبیه دیگر در کوهه دیگر که شمال رویه است مناسب است و کوهه شرق رویه است  
سهمین وقت مگر از حسب ارشاد اجل آوردم بعد در روز ولادت صبیه دیگر در کوهه که مولانا فرمودند  
نظیر آن در فضل احد اکنون بجهه سالکی رسیده است خدا او العجب طبعی رساند از آن محصل  
آنکه در همان کنپ فرخ آباد و شب خواب دیدم که چه گفتند رفتم ام و در بازار آن شهر مکانی که  
وسعت و رفعت است و هزاران خلق خدا در آن مجتمع اند من که اندرون آن مکان رفتم  
دیدم که همچو مکان در پرده دنیا دیگر نیست در جمیع استقام بعد ملاحظه دیدم که مولانا با  
پوشیده و دستا بر بر لبه و چادر بر سر بر دوش نهاده تشریف می آید و خادم او که نور  
نام داشت از عفت کتاب طبعه در نقل گرفته می آید چون اند مبارک بر من افتاد  
خود طلبیده فرمودند که در لباس تو در این مجمع آمده ام و بهر دست مبارک بر سر زد و دوش  
مناده ارشاد فرمود که حالا کلک سیوم بکن عوض کردم که سابق از گردن نکاح دیگر بخیر ام  
اکنون حرات نمی توانم کرد فرموده جفت الفم با سهو کائن و یکا صید در غوش زنی بود ارشاد  
با و کرده فرمود که کجا تو یا این صبیه شد در تقدیرات الهی بنده را در خلیت آنچه مقد است  
بر وقت نظر و خواب هر پوست بیدار بشدم و تعبیر نمودم که این کتاب است از آنکه شادای فرزند  
عنایت الهی در خوابم کرده نقل این خواب از او شن فرمودم گفت چه تعبیر کرده آنچه خیال گذشته بود  
بیان کردم گفت این تعبیر نیست بلکه تعبیر تزلزل است که من ازین عالم خوابم گذشتت و تو نکاح  
دیگر



دیگر خواهی کرد گفتیم این تعبیر از کجا بخمال تو آمد گفت از آنکه مدتی شد که بر سرگد خواب از این  
گفت و تکیه فرزندت بر این الطین تو متولد خواهد گشت از میغانم خواهی در گذشت و زقیل است که این  
در زندگی شما بود قوح خواهد آمد خدایتان نامم و این جمعی که در فرج آنها متولد شده بود و فرزندت هست بود  
لیان رسیدن بوطن یک سیر فرزندت می پیداشد و مصائب بوقت تولد او بسیار کشید چند آنکه در  
مایوس ارحیات گشتند لکن از افضال الهی بخیر گذشت و تالسب و دور و صحیح و سالم و نهندست ماند  
شب سب و سیوم به پیروز بانی شد و بفرزندت ساقط گشت و آخر ز ولایت نینم از این عالم در گذشت  
و آن فرزندت سه روزه از عالم تمنای گذشت بعد کسب الیایا حضرت مولانا در عالم رویا عرفت  
بیک سیوم بیستم و نظربا آمد و بفضل الهی بعد یک سال فرزندت نیز از طریق و متولد شد نام او افضال  
نامداد و اکنون دو سال تمام کرده و سال سیوم میگردد از حق تعالی او را بر طبعی رساند و برادرانش را که آنجا  
نام دارد و اکنون بفضل الهی عمر ششم سال رسیده نیز خدایتعالی در حفظ و امان خود داشته هر دو را علم  
نصیبند و از آفات زمان محفوظ دارند علی علی شتی قدیر و بالاجابت جبر از آنجا که بعد رفتیم  
دو باره بکنیز فرخ آبا و عراضه تبیین التوح گشت و هر روز در شدت بود علاج الیاسی نبی شید و حقیقان  
عاجز گشت شب در لفظات نجواب رستم در عالم رویا دیدم که گویا و الذم تشریف آورده اند و والد بزرگوار  
سر برین است بر سر نهادن شسته و میگردد و الیایا نینم است بر سر دیاس نهادن خاموش شسته  
و جناب مولانا تشریف آورده بر وسطی جابریایی که بران افتاده بودم شسته و بر سر دیاس نهادن  
مالیده فرمود که افعیلان در شیه کن که با فضل الهی تراحت حاصل خواهد شد این بفرمود و تکیه باین  
جابریایی رفتی و بود شسته و میباشد اینجا حیران تم و از شیره آنحضرت میدریانتم که شاید نظر  
که صبر از عیسا عتیه بزرگان بسیار پوشاک عربی پوشیده در امکان درآمد بزرگی نورانی شکل بسیار  
ولایت از حسین ساطع بود چونیکه مولانا اول شسته بود شسته و همچنان بورت بر سر و شسته  
من بالید و گفت دل قوی داد ترا شفا حاصل است بر لفظ خروج خداوند تعالی دار که او را عاف و در کباب  
تو کرده است میباشد آن شکل و شمایل متعجب دم و نمیدانم که کدام بزرگوار است شخصی از همسایگان

اقدس از من گفت که حضرت رانسانمی گفتند گفت که میر و تسلیم حضرت قطب الاقطاب مولانا و  
 غوث الاعظم شیخ محمد الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہما است و بواسطه این بزرگوار و آستان  
 بمولانا کرده و خجاسترین آورده است آنوقت دانستم که بابد مولانا با این غرت مشورت گشته پس  
 از آن شیخ قدس سره فرمود که ای فلان من می روم و شخصی را براسه دست کی در فرغ خفقان و غفلت  
 قومی گذاریم و انشا به شخصی که در دیدم که عربانی است موسی سفید سر و رویش و بجز پارچه  
 که از آن ستر غلیظ پوششین پارچه و دیگر ندارد و حرکات مضحکانه نماید و گاهی می قصد  
 و گاهی حرکت بدست و پا بوجه میکند که بی اختیار خنده می آید فرمود که این کس تا زمان صحت تو  
 حاضر خواهد ماند و حفاظت خواهد کرد دانستم که کدام مجذوب است تا این زمان حضرت پس از آن  
 آن جماعت از نظر غایب شد بیدار گشته شرفی را که در آن بیماری نوزوم قیام می نمود و از او بوم  
 در خواب بیدار گشت گفتم این وقت عجب خواب دیده ام گفت من هم خواب دیدم اول  
 من بیان می کنم خاموش ماندم گفت خواب دیدم شخصی بر بنده تکیه بر حرکات مضحکانه می کند  
 دانستم که کدام مجذوب است گفت که براسه من دعا کن تا فرزندم بجایه ام بود آید  
 نندیدم گفت که تو هر گاه بوطن رفت بودی زن تو حامله شده است و ترا خبر نیست از آن  
 غمگین فرزندم سوگند خواهم گشت که درین آستانها مرا آواز دادید بیدار گشته و آن صورت  
 از نظر غایب گشت من هم آنچه دیده بودم بیان کردم چه آن شرح خاموش ماند از آن باز  
 هر شب و روز که می خوابیدم آن مجذوب را همان حال می دیدم و از من می گفت دل توی تاز  
 که مرا براسه حفاظت تو شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة اللہ علیہ نامور فرموده است تا اینکه  
 صحت کلی تمام حاصل نخواهد شد خواهی رفت از آن روز تخفیف در میارم من رو آوردم و روز  
 صحت رو نموده و بیماری زوال می پذیرفت تا آنکه در هر صده هفته عشره صحت کلی حاصل  
 شد چون غسل صحت یافتم باز آن مجذوب را ندیدم از آنجمله آنکه بعد از این چون از  
 مرض صحت یافتم و امیر کورالصدر را قصد سیر و تفریح در پیش آمد مع اهل و عیال و جواهر و شرم

۶۱  
بطرف سنگه که آنجا شمار بسیار بود روانه شدند و اقامت آنجا کردند که رسیدند و  
آن کار مخالف او شد و عوضه اسماعیل را حق گشت بوجهیکه مردان مالکوسل ارضیات  
او گشتند یک روز بر این حال بود روز دوم در آن تخفیف حاصل گشت و از آنجا مراجعت نمود  
بر سیل خاک در کتف فرخ آباد رسید و اقامت تو در آنجا نمودند و از آنجا به عقبه آمدند  
چون بر شاهجهان پور رسیدیم دوستان آنجا آمدند و در آنجا اقامت گنا میزدند آنجا  
بود که شنبه خواب دیدیم که مولانا تشریف آورده است و می فرماید که این سفر حاصل بود  
الحمد لله انان ملک به صحت برگشتی اکنون بزود رسد روانه کنپ نزد شیخ و ازین استیقامت  
حضرت وطن گیر گفته اند حضرت نخواهد داد فرمود البتة خواهد داد حضرت از او طلب کن مسیح  
که بسیار شدیم روانه کنپ شنبه در شب دوسه روز بخت آن امیر رسیدیم صحیح یافتیم ازین  
استقامت و اگر گفته میفرمودت اهل بورد که دیده بود که باین سفر فرستد حال اگر اجازت باشد  
برای یک ماه بوطن رفته تمایل بواکنم لطیب خاطر قبول نمود و حضرت داد روانه بوطن  
گشتم و این جا رسیدیم مولانا را خواب دیدیم که میفرماید اکنون تو بوطن رسید و از بخت  
امیر تو خواهد رسید بیت طلب او شاه این ملک و خاخر و اندیشیده است محراب پناه  
تو طلب او خواهد شد بیدار شدم و استظلامین معنی داشتم که در آنجا کی از امیر این دیار که از  
تو رسید الامام باین و بزرگانش محبتها بود یکی از خاصان خود را فرستاده مرا طلبید و گفت  
پادشاه را طلب امیر شما منظور است باو اطلاع بایده او و استخراج باین بود و اطلاع دادم  
در جواب خط بان امیر زاده و عرض داشت انشاء الله ما بطلب فرمان فرستاد و بعضی شرطیم  
نوبت پذیرا شدیم و بوجهی ملت فرمان عالی بوسالمت رستم و بر چه دستخط پادشاه  
تخت دیگر روانه شد و بعد چند روز آن امیر درین شهر رسید و خجانات پادشاه سر فراز  
گشت پس از آن خلعت وزارت یافت و مختار گلی شد و بر اتم از بارگاه سلطانی خلعت  
سلطانی و دیوانه و فرودباری و بانید پس از آن که بعنوان شایسته نظامین کار دادم

بورغمانین بعضی مفسدان بشیوه زاده خود را از دست و پا معذور بود و از قضاوت  
و اتمام نام رقم معین نمود میزد به بیعتش گذرانیم لکن آن انتظام کرده بودم بر  
گشت و بر همین منوال مدتی گذشت که آن امیر بقیاب شاهی آمد و وزارت مغول گشت  
و در ریات خود و مراجعت بفرخ آباد نمود و حکم شاهی انتظام عدالتین مطلق بر من ماند  
پس از آن در روز عدالت دیگر مستقیم گشت و از آن باز آنجا میماند شاید نام آخر وزیر  
مرا بر در دولت خود نشانید و عدالت مرا ندانم بکار باد شاه هم جا به خدا مدد ملکه مع اضافت  
تفویض نموده و از آن وقت بفضل لایه بغیر تمام انجام این کار می نماید و غیر  
در خانه می گذرانم الحمد لله علی ذلک از آنجا که در زمانیکه در کسب فرخ آباد  
بودم خط بر او مملو کس حفظ الله این مضمون رسید که ستاره وقت می خواهد که از دروازه  
خود تا چوکی از جانب دروازه فرنگی محل سترک طیار کند و این سبب عدالتی با می بخشد  
کنند و خواهد شد و بر حویلی با سه شامه آفت معلوم میشود چرا که بپیر راه دو کانه است  
انتاده اند و راجه بشیوه دین سنگه آمد و پمایش عرض سترک کرده که در آن دو کانه سترک  
والان حویلی شاکه درین خواهد رفت بسج این معنی ترو بسبب اطلاق حال گشت و چاره کار  
بسیج نظر نیاید به همین تشویش و ترو بسج نخورد و شب و خواب رفتم و دیدم گوید و خود  
خود آمده ام و بیعت آن استاد که مولانا جامه و دستار سفید پوشیده و تشریف آوردند  
و از من پرسیدند که تو چرا آمدی عرض کردم که با شماع حال طیار سترک اینجا رسیدم  
نه الفهر بر دیوار آن حویلی خود بدو نشستم و از خادم خود که نور احمد نام بود کتاب طیفه  
در دست گرفتند و از من فرمودند که توانی جایی که آمدی بروی که بنیاد این حویلی من است  
نور نما و نام خداوند تعالی را بر آن محافظت این امر فرموده است سترک طیار خواهد شد  
و آتش ظاهر خواهد شد بنیادش هم آتش که موافق استاد باشد و خواهد پیوست و در روز  
خط و دیگر از یاد گذرد رسید که سترک موقوف شد و اطمینان گشت حالا از جانب حویلی ترو نما

**الاجتماع** آنکه برادر مذکور بر جمعی شخصی که متصل مکانم واقع بود منصب بفرستند  
 و خواست که جمعی من هم مقبول خود آرد اطلاع این مضمون برادر مذکور رسید که با آن شوی  
 مطر بود و مولانا را همان شب خواب دیدم که می فرماید دل تو سه دار و اندیشه کن که آن  
 بر آن جمعی تجویز خواهد یافت و مالکش بجز برای عالم بدست تو خواهد فروخت و تبصره تو  
 خواهد آمد و بخوان شد که ناصب مع مسمیه قاندا خود بریاد رفت و جمعی مذکور بدست من  
 بیج شد و از آن تشویش غلبه دست و او ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و این واقعا  
 بسیار است هر قدر که هنگام تحریر یادوم بود قلم آمد و من بعد الاستفاتی **خاتمه**  
 حال مولانا قیس سره ششده میان نسب و سلسله از او تشویر فرزندانش آن نسب پس بود  
 قیس سره سره شخص اول شعبه سلسله مشهوره آل که مولانا قطب الدین شهید باشد و اولاد او  
 چنانکه در مقدمه راسته بطریق مشاهیر و جم اولیة و اولاد با حدیث حضرت ملا احمد عبدالحق تبریزی  
 سرید و خلیفه خاص حضرت شاه عبدالرزاق بالنسوی قدس سره واقع شده از زمام کرم  
 بزرگان بیض تبریزی می فرمود که از طرف تاجم فز و ده سالگی بجزمت و الله خود حاضر می ماند  
 و مشهور بود که قیس سره با در کار و ریاضت حاصل می گشت مشایخ کرم و هم تفر  
 انوار تجلیات الهیه که بر قلب سے جلوه گری شد بر من می افتاد و کشف مراتب علیای فیض  
 بر من می شد تا بحیرت که حق بایر دین فرماست و نجات و اتباع این طریق خیانته  
 بشماره چندین کیفیت در عمر سقنده سالگی مشرف بیعت گشته تا دو سال کامل حاضر  
 و صحبت و خلایق و ملاسه ماندم و مطابق ارشاد با در کار و اشتغال می پردختم تا شب و نوله ذوق الهی  
 بروی قیس سره غلبه کرد و کلمه علی علیه السلام و لا اله الا الله بزرگان جا رس شد و حجاب  
 ارضی و سماوی از میان برخواست و از بالا رسد تحف بزرگین افتاد و صد مرتبه بر پشت زدند  
 احسانا و دیگره که بجز این کلمه در زبان نیار و در پیشه بی حال ازین عالم در صحنه دور بود  
 که بدست و دافع قیومی بر من و بر فرزندان دیگر نهاد نظام تکلف تزیین برادر مذکور اما صاحب کرامت

وزیاده از فرزندان خود امید داشت لکن در باطن کفالت تعلیم طریقیه سلوک لایق اندوختن  
مع الد با قطع نظر از خلافت و اسباب دنیا و پیران و والد می کرد و در مثل زمان سابقین  
عالم حیات ظاهر می تربیت می نمود تا به نسبت و پنج سالگی رسید آن زمان شیخ سید  
و معالیه دیدیم که تشریف آوردند و دوست مرا گرفته بود و چونکه نزد بیعت شاه عبدالرزاق  
قدس سره کرده بود و بیعت از من گرفت و بر اسرار و روزانین طایفه اطلاع داد و در همین  
تا زمانه که گفتند و تا استعداد تعلیم مردم نزد او بود حاصل گشت و عمر من بی سال رسید  
شعبه برومانیت حضرت سیالت نیا <sup>محمد</sup> رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردید  
مرا اجازت بیعت گرفتن از مردم داشت و در تعلیم آنها و با نید لکن از زبان من بیعت  
حضرت سیالت نیا <sup>محمد</sup> رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که منو اجازت عامه گشته است ترا  
می باید که هر کسی که بخواهد بیعت نزد تو حاضر شود بعد دریافت سوخ و نیاز او درود اللهم  
عسے محمد کما امرتنا ان نصلی علیه تا آخر تعلیم کن و بگو که تا سه شب بخوان اگر بیرومانیت او این  
درت مشرف گردد اجازت بیعت یابد و بر تو هم این اجازت منگشتن شود بیعت از دیگر و الا  
موقوف دارا ده سال همین رسم جاری داشت و بر آنکه یکا به جلالت می یافتند بیعت  
می گرفتند و الا متوقف می گشتند ده سال همین طور گذشت تا به جمیل سالگی رسیدم آن زمان  
اجازت عامه بر آنه اخذ بیعت مردم از برومانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافتیم تا  
نبا ارجحیت یا طور و در ناگور کبسانیکه بیعت می شدند تعلیمی نمودم اگر مشرف زیارت  
شهر بیارگی گشتند و عقد بیعت می در آوردم و الا اعراض می نمودم از همین رسم نزد خود جاری  
داشتیم تا انفضال الهی مصاعد من گشت و عمر من به شصت سال رسید آن زمان که اجازت  
عامه از جناب مقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاصل گشت و تقید با کلیه از میان  
بر خاست و روح والد هم بر لحظه و بر آن متوجه بحال بود و سهلت از آن زمان هر کسی که بخواهد  
بیعت می آید بیعت می گیرم و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد که اولاد من بیعت کرده بود با و تقسیم میکنم

چنانچه بعد از این مدت سبست و سه سال نیز گمانه نمود و با شاد و مودت اشتغال داشت  
 و بجز تمام خدا و دیگر در زبان او نبود در هر کت و سکون لفظ الله بر زبان می آورد و  
 که آنچنین و همچنین هر چه بشود بنی سبیل و راهی پاک که توانایی بر تقاضای حاجت کسی دارد  
 هر چه بی بند اوی کند گویند با هر دست بنی نمود اگر در مع خود میکند و بهانه بر عام نهادن  
 همیشه از ابتدا که جوانی تا آخر عمر بر قبر والد بزرگوار خود رفت مراقب می شد و استغفار و  
 از فیوضات روحانی او می برد و در زبان می آورد که صاحب این قبر بشکل کتبی  
 عالم است مودت قدر او بینی مانند و از اتم می فرمودند که ترا هر طبعی که پیش آید از سه  
 چیز خود خواه و مردان و جوانان است اول تقاضای حصول مرام حسب و نظر خواهی شد **شعر**  
 اولیای است قدرت سازان را به تیر سبته بانی آن در راه به و همیشه و قدس سر و اتم و بحال  
 تومی ایام عزت کردم که این همه بجز جنات مبارک است والا من در تو بمقدار ازلان ابرگاه  
 چه نرفت است فرمود خدا تعالی چون بر یکی از نندگان فضل و عنایت می فرماید نندگان  
 خاص خود را بطرف او متوجه می سازند اول بزرگان زانم و معاون او می گردانند و در بعضی  
 کتب احادیث مثل حسن حسین و غیر آن مقبول اولیای اصحاب استماع اجابت دعا و انوار  
 در اوصافیکه مقبول اولیای صلوات علیهم آید و تا باید کرد و تعالی اجابت خواهد فرمود چنانچه بنده **شعر**  
 اکثر در باب خود بر میزایوانا نظام الدین قدس سره و ملا احمد عبدالحق قدس سره و دیگر  
 اقیانیا و صلواتی که آنگاه مذکور اند و اکنون قبر مولانا قدس سره متصل قبر والدش واقع است  
 رفته مشکلیکیشی آید و معانی حل آن بدرگاه الهی میکند خدا سبحان با فضل خود  
 مشکل کتانی می نماید و وفات و سه قدس سره در راه شهبان پنج سبست و ششم است **شعر**  
 روز سه شنبه اتفاق افتاده مورخین آن بود که چون سن شریف آن حضرت ازین  
 در گذشت پیری و صفت غلبه کرد و عوارض چند در حین لاش می گشتند اول آنکه گویا روز  
 در جوش و خروش مجذوبانه می ماند و روز دیگر نمود و سکوت خواب سخن مودم در این روز که

1





میفرمود و میگفت معلوم نیست که چه با حقیر چسبیده روزی تو فریب یک یا پس فریب آنکه حاضر شد  
شدم دیدم که همه فرزندان ایستاده اند و مولانا و غضب می فرمایند که ما در این غمزار و اندوه  
تا زارت آخرین نایم بود وصال او خود را سرور گردانم اینها ضعف زنا تو الهی دیده اند را سبب  
و مورد غضب و شداید گشتند تا را تو در سید انجیل دیده ترسیدم که با او این بفرمایند و  
از زبان من برآید و مورد غضب گردم چرا که کاسه بخر لطف و رحمت بر حال خود ندیده بودم  
آخر نظر مبارک بر من افتاد فرمودند که زود بیا نزد وی نزد یاب سیدم فرمودند که من قصد فرایح مزار  
دارم و اینها نمیهند که بنزد عرض کردم که چه حال است اگر مرض مبارک بهیچست مردمان  
از بیرون می طلبم و میباید پیش دل گشته فرموده حال مرا بر او برید عرض کردم که اندک صبر شو  
که مردم برسد متوجه طلب گشته تا در مساکت گشت پس زود بر سر برآورده فرمود مردمان رسیدند  
عرض کردم که بعضی آمده اند و انتظار نبخشید و دیگر است فرموده حال را بشمار و در یاد از چارهایی کلان  
بچارهایی خور و با استقامت دو چهار کس و درم و بر داشته نزدیک سر نشیست او بروم عرض کردم  
که اکنون سلسله برین تخت تو قف فرماید باقیه مضموم برسد و حضرت از بیرون برسد بران سر بر ایما  
مبارک بنشیند او گداز تا انتظار دو نیم نشست و سر بر آفتاب بود بعد سلسله سر برداشت فرموده ایضا  
از خدمت تو حسی شدم اکنون صدغیه بناید که در فرمائش او الله تعالی ببلغ غمزار فرستد زارت  
بزرگان حال تو ام کرده ای که کشیدن چه ضرورتی که بر و جانیت و الله خود یا بزرگ  
دیگر وفات خود را فرموده است اند از خجرت چنین می فرماید درخت یا خود نمازم و گریه  
بر من غلبه کرد فرمود صبر بایه کرد دنیا هر سه بنیاد بر است و گداز گشته است همه بزرگ  
و عزیزان در گداز شدند حال انوبت است با دیده که فضل الهی چه کار خود می کند عرض کردم  
برای جبهه همه خوب خواهد شد لکن نیازندان درگاه سلسله و حیران در طریق مجوری گرفتار دور  
خوانند گشت چنین شد تحقیق و با ای رفیق ای کجا خواهند یافت فرمود رفیق اسلله ذات  
مبارک را با حال است او از انابت و تسکین می هماسی کند خواهد کرد و ایضا که در کلام مجید

فیصل السد ماشا و حکیم بایرید میها در قبضه تقدیر و اراده او نیدر وقت رسیدن اجل توقف مقصود  
نیست که تقدیر و تاخیر در احکام قضائی تواند شد و تعالی میفرماید از اجابہ اعلیٰ لای تاخیر  
ساعتی الا لیستقدرن خاموش ماندیم و خانه آمدیم و شب و روز در پیچ والم در گذریم  
صحیح که بزیارت حاضر شدیم و دیدیم که عقد لائل جاریست و زمان بزرگوار الاله الاله که ملوک  
بود حسرت دارد اما توجه بنگارفتن ندارد بلکه غیر خالق دیگر کسی را نمی شناسد این حال  
دیدم اشکها از چشمان مثل غوار جاریست شد تاب و تیران در بدن نماند همها بخشنند  
قدم مبارک دست بر قدم نهادند بیست و نهم چون مرد بسیار بچشم کردند نزد مبارک آمد  
بیست و نهم دست بر سر نهاده بود که رویش می خوابید و آن را سرور بر لبه مبارک  
بهوید بود که مردم بپوش و دعوا می گوید هر یک بزبان مختلف حرف می زدند و جواب را نمی  
مندی شنیدیم آخر پارس روز بانی مانده روز شنبه بیست و نهم از راه شعبان <sup>۱۲۳۴</sup> هجری است  
روح مبارک از حیره قالب برآمده بر ترقی است پر واز کرد و بلقا به حقیقی پویست اما <sup>۱۲۳۴</sup> هجری  
شاعر در تاریخش گفته قطع روح بر نور مولوی انوار است چون شد از جسم غصری  
آزاد هر روز بیست و نهم ز شعبان بود که بفرود رفت خورم و شاد و بهر تاریخ <sup>۱۲۳۴</sup> هجری  
سایل بود از جنابش چو کرد است شاد و بانی الیه شنید از با لقت به رحمت حق پر روح از نور  
حال آن وقت قابل تحریف نیست گویا چشم بر پا بود و علمه از حال خود می نالید و می آید  
می کرد بعد ساعتی را تم و دیگر فرزندان و عزیزان لعش را از بالا خانه در سینه و نه زین  
آورد و بر سر میس نهادند بچشم خلایق بود میان طرف زنان می گریستند و بچاند و دیگر مردان  
تالان بودند هر چند با نمانس و دیگر بزرگواران مانعت می گویم کسی نمی شنید و هر یک  
در حال خود غمگین و بچاپان بود باره با فهم و تفهیم اندک تسکین شن چون نزدیک  
نقش مبارک رفتم و دران دالان در آمدیم تمام جاس را معطر با فتم و این خوشبو تمام  
حرفی شایع گشت که بوسه آن در شام هر یک پر گشت و با عطریات دنیا مقناست شد

از مردمان متخص شدم که در اینجا عطر انداخته یا کلاب یا سیدو که جواب نداد  
دانستم که این خوشبوی روح مطهر است پس از آن اشغال غسل نمودم آب من می کشیم  
و بدین مبارک را بپس کلان شان ملا نور الحق می شست و بوقت تحریک نجس از  
پهلوی برپایه و دیگر خوشبوی افزود تا اول از طهارت بدن فایده شدم پس از آن غسل  
مستون شرعی شروع کردم بنگام با بشیدن آب از دوش تا پا تا نواست من بقراب مبارک  
افتاد چنان گرم یا تم که زیاده از آن مستور نبود از ملا نور الحق گفتم بنیاید این چیست  
گو یا بنور روح باقیست که حرارت و قلب وجود او شان هم دست نمود نماید و دیدند  
که همان حال است که من میگفتم را سه بهای برین قرار گرفت که این حرارت اذکار و اشغال  
که بعد از بزرگ هم حیات باقیست پس از آن تخمیر و تکمیل جنازه را بر سر پیه نهاد و بیرون  
در راه حلی آوردند بچشم خلق میدان بود که از سنه کی محل تابع فراتکدام مردم جمع بودند  
می دویدند و منی یافتند و همین طور دست برست مردم تا باغ فرار رسیدند و من باغ  
آفتاب بچشم بود که جاسه نهادن جنازه بآن دست منی یافتند کیشک تمام جنازه نهادند  
و نماز گزار و نماز قبر طیارش اول نزد یک قبر رفتم دیدم که گور کمان صاف می کشیدند  
لاکن بیب بچشم مردم مشاهده آن قرار واقعی می کشید که دیدم جنازه را بر داشتند و طاهر  
احاطه تعابری آرزو مردمان این قدر متحج اند که گذاره جنازه از هر ازه احاطه مقصود  
نیست آخر دستها برداشته از بالای دیوار احاطه گرفتند و بالا بالا تا قبر رسانیدند  
رازم و فسر زو بزرگوار شان ملا نور الحق در قبور آیدیم و جنازه را آنجا سپردیم و بپایه  
قدرت الهی و مشاهده حالات نامناسبه آنجا نظر آورده قابل تحسیر و بیان نیست آخر  
پوششش قبر زوده خاک بران سخت نمود و مصداق منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم  
تاریخ هر سه عمل نمودند و بعد فرغ خاک غفلت بر سر را بنقید و از آنجا رجعت نمودیم  
و بنور آن بچشم غایب شد ملافتم که از کجا آمده بود و در کجا رفت تا نیکر رفتن نام خدا

همین است شکر چون از گشتی همه چیز از تو گشت + چون از گشتی همه چیز از تو گشت +  
 بنندگان خدا چون از خواص و نیکو خاوقات او تقاضای همه با آنها جمع و از بد چنین  
 واقع بچشم خود گامی ندیده بودم که بشاید که آن مشرف گشتم زک فضل الله یوسیه  
 من لشیاء و اما فرزندان پس که حضرت پنج پسر و سه دختر داشت یک دختر و سه پسر از خود  
 اولی بنت ملا احمد حسین که ذکرش در اولاد ملا محمد رضا خواهد آمد و دو پسر و دو دختر  
 از زوجه ثانیه اکبر پس از آن از زوجه اولی ملا نور الحق که علم ظاهر و باطن داشت  
 و خلف الصدق و خلیفه خاص و الدامه خود بود و اولاد خود از معاملات دنیا و اهل آن  
 ساخته بگذرین علوم و یاد الهی مشغول می ماند و پسران خاندان بنندگان خدا را چندان ملاحظه می داشت  
 که هر کس بر او حاجت نمود هر جا که میسر و میرفت بسبب او می پرداخت و انکسار تمام داشت چندانکه  
 بعد وفات والدش قدس سره مردم خواستند که جانشین او شود و قبول نکرد و برادر خود و علانی  
 خود را که محمد احمد نام دارد بجای مولانا نشانیده دستار بر سر او بسته خود با دیگر مریدان نذر  
 گذرانید که او محتاج باین امور نبود هر چند که سعیت و ارادت در خدمت والد خود می داشت  
 اما خود هم از آن آدمی میگردد و بجهت از مخلصان میگرفت که زود کرد و در اکثر الاحتمالها  
 عارضه تب لاحق گشت و شدت کرد تا سجد کیه بهیوش شد و تابانج نسبت و سیوم  
 ریح الاول شب یکشنبه در سنه ۱۰۰۰ هجری وفات یافت امام امانا اللهیه را چون تاریخ  
 و فالتش این است قطعه بدیدار خدا چون مولود سے نور بند ز دنیا هر دو چشم خویش  
 فنا می آمد گشته در ره عشق + منزه نگاه فردوس برین خفت + پی تاریخ سر حیا ش چو بسمل +  
 در معنی کجاک فکر می سفت + به سر و ش غیب آنگه بادل زار به بسوی حق زرقه نور حق گفت +  
 و شایع سے قطعه دیگر گفته قطعه آن نور که بود نور انوار به در نور  
 چو آن ظهور پیوست به دل گردن ز نور پاکش به در طبع نور نور پیوست به دس  
 قدس سره دو پسر گذاشت کلان آن سو کو سران الحق و غرور مولوی برهان الحق



مولوی سراج الحق فاضل و حافظ و سعید صالح بود بچاره و عمر جوانی بهار صدوق  
ازین عالم در گذشت و یک میه گذشتت سے به نظام الحق که حفظ قرآن نموده و  
تحصیل می نماید مولوی سراج الحق هم تحصیل علم بجزیت و ادب واجب کرده و در سن هجده  
و بیست و تقوی آراسته است و فرزندان دارد خدا اولاد با فرزندان در حفظ و حمايت خود  
مکمل است و همی در ذکر نبایر ملا نور الحق قدس سره مولوی نظام الحق ابن مولوی  
سراج الحق که مرد صالح و حافظ و واعظ بود بعد انتقال پدر خویش در اعلی عاقلیت  
مولوی سراج الحق عم بزرگوار خویش تربیت یافته و کتب درسی تحصیل نموده و بحیث  
عم بزرگوار خویش او را کج نموده و بزیارت روضه اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
مشرف گشت و بدیت از مرشد نام مولانا امام الا و لیا حافظ محمد عبدالواسع قدس سره  
داشت و با صبیه عمه خویش کتبخدا شده و عمر جوانی بهار صدوق متبلا گشته چهار پیه و یک  
صبیه گشته از عالم فانی سبای جاودانی طح اقامت افکنند اما یک کاش مولوی  
حسام الحق کتب درسیه تحصیل کرده در تاریخ ۲۵ محرم سنه ۱۱۰۰ هجری قمری قضیه کاکور  
بکاخ کرده و در صبیه دارد از لطن زوجه او که یک صبیه که مولوی عبدالوهاب بن مولوی  
عبدالرحیم کتبخدا شده بعد انتقال زوجه اولی از لطن زوجه ثانیه یک صبیه تولد شد  
که هنوز خور و سال است و پسر دومی مولوی حمصام الحق کتب درسیه تحصیل  
ساخته با صبیه مولوی که است است کتبخدا گشته یک پسر موسوم بعبد الحق و یک صبیه  
از لطنش بوجود آمده زوجه شان از نظام انتقال نمود بیده پسرش نیز ازین جهان  
در گذشت پس از ان مولوی حمصام الحق با صبیه مولوی حافظ فضل الله  
بکاخ ثانی نموده و صبیه مولوی مذکور با مولوی عبدالغفر پسر خرد مولوی عبدالرحیم مرحوم  
از و اج یافت و پسر سومی موسوم به عبداو الحق تحصیل کتب درسیه نموده تدیس  
میکرد و با صبیه متوسط مولوی غیظ الله مرحوم منسوب گشته یک پسر سومی به منصور الحق گدا

در عالم شباب ببا صفت و دای اهل البیک اجابت گشت و سپهر چپارے ز یاد الحق که سینه  
 تحقیق کتب سیهی نماید خداوند عالم در عمر برکت دهد و مولوی برهان الحق منقول  
 دو سپهر داشتند که آنها مولوی امان الحق که حافظ قرآن مجید اند و از تحصیل  
 کتب و سیه فراغ نموده بتدریس اشتغال دانید و لایا صبیبه مولوی نظام الحق برادر عم نام  
 ز و کساح کرده لب انتقال زوجه اولی عقد ثانی با صبیبه مولوی سید محمد نموده از بطن  
 زوجه ثانیه چهار سپهر در دنیا که آنها موسوم بعباد الحق معروفند بفضل حق و دوسه  
 ضیاء الحق و سیهی سماج الحق و چپاری غفار الحق و دو صبیبه و از آنما که خورد و بود  
 برهان الحق منقول مولوی لمعان الحق از تحصیل علم فراغ نموده صاحب جواد بدر  
 خوش گشت به تدریس آباء بیست خلقی بر دوازده و لایا صبیبه بر شد نا مولانا مالک  
 حافظ مولوی محمد عبدالوہابی قدس سر و کساح نموده چون زوجه اولی انتقال نموده و اولاد  
 نداشت عقد ثانی با صبیبه کوچک مولوی سید محمد نموده و پ خورد و سال دارند که کتب  
 شش الحق و دوی و باج الحق و ستر دختر دارند قیمتہ الغنیمتہ استی و سپهر دوییم  
 ملا علی الدین برادر عینی ملا نور الحق منقول تحصیل علم با برادر خود و لایا خدمت عم ملا محمد  
 و عم خود ملا انوار الحق بعبیت برادر خود کرده و هر دو همراه عم خود اولاد دینا بس بر یافتند چند  
 آنجا تحصیل کرد و بعد از آن بعبیت عم خود در ملک بنگالہ در موضع بہار در ستر شش صد لکن  
 بخدمت مولانا عبدالعلی قدس سر و حاضر شدند آنجا تا کمال الفراع خواندہ بوطن آمدند تا آنکه  
 بر در وطن بودند و بعد از آن ملا نور الحق همین جواد بطن قیام نمود و بتدریس طلب علم  
 و اکتساب امر بطن از والد خود مشغول گشت و آلاء الدین خدیوے در وطن ماند و بعبیت  
 بخدمت والد خود نمود و با اشتغال بطن می کوشید و چپے بچپے درس و تدریس همی کرد  
 آنرا سبب بعبیت و بخدمت مولانا عبدالعلی محمد که در آن ایام بہا جا بودند  
 و ستر او و چند وقت تا امان حیات مولانا در خدمت او تکمیل علوم سے نمود

بعد از وفات مولانا بجای او درین امر کارشین درین مقرر شد و مخاطب بیدک العلماء  
گشت و زیلک آنجا بود و در همانجا درین شهر عجمی عاشر شوال در گذشت و درین وقت  
یک اسپر سیمی به مولوی جمال الدین احمد در دست گذاشت کلمان تر  
و دختران بنیره مولانا عبدالحی مرحوم سیمی به مولوی عبد الواحد که خاندان بخیر اولاد دختره  
نزار و صبیه دوم کمال الدین بنیره ملا سعد الدین خلیف ملا احمد حسین مرحوم اقتدا شد او هم  
بخیر یک صبیه که به اسپر اوسط مولوی محمد حسید که محمد غضنفر نام دارد اکتفا داشت فرزند  
دیگر ندارد و دختر سیمی مولوی محمد صفر اسپر خالم مولوی احمد ابوالرحم مرحوم نسوب گشت  
و یک پسر و یک دختر گذاشته فوت کرد پس بن فضل الهی عالم مستعد و فرزندان دارد  
حق تعالی آنها را سلامت نگاهداری و مولوی جمال الدین احمد عالم گشته و بخیر  
خالم عالمی ابوالکلام مرحوم که خواننده اسپر گذاشته است محمد عبدالرزاق که تحصیل علم در نایب  
طهران مدراس رفته و در سرکار نواب آنجا ملازم شد و نواب آنجا که طفل صغیر سن گشت  
تر بیت و تعلیم می کند خدا او را مع فرزندان نگاهداری و در ذکر حالات مولانا  
و مرشدان او که ما حفظ محمد عبدالرزاق مذکره العالی قول ما حضرت درین شهر عجمی ماه و محجب  
ماه بنیم سیم شبکه آنحضرت وقتیکه بعثت شش سال رسید یعنی درین شهر عجمی ادای رسم تسبیح  
خوانی فعلی آنرا در آن شهر تسبیح خوانی جناب مولوی محمد احمد قدس سره جو حضرت موصوف بود  
چون حضرت معظم الیه سن بیست سال دریافت حضرت مولو محمد جمال الدین احمد که والدی باجو  
جناب شان بود و بر این تشریف برده آنحضرت را اینجا با وجود نبودن سرپرستی دیگر اینصفا  
جبات و خلقت تحصیل علوم متعال فرموده تا عمر سبب سال تحصیل جمله علوم تجلیل رسانیده  
اوایل تحصیل آنحضرت همچو پادشاهان و شرح ملا جبار محقق معالی و خلاصه الحصاب صوفی و کبری  
و قال قول بخدمت مولوی نور محمد دریا باری اتفاق افتاد باینکه کسب کتب رسیده حضرت  
بر آنانیت محمد صفر منظور که زنجی محمدی بودند و در آن وقت محمد یوسف مرحوم نوبت رسیده

و تمامی کتب در سیه حدیث و تفسیر از مولانا حسین محمد علیج آبادی خواند و نیز تمامی کتب حدیث  
 از مولانا حسن علی مرحوم حدیث قرات نمود و نیز جمله کتب حدیث از حضرت ملا محمد حسن مدنی  
 بطور کفایت نمود که خود هر دو استادانش یعنی مولوی حسین احمد و ملا حسن علی مرحومین  
 سعید دیگر محشین با تالیف جسم غفیرین اولادلی آخزه سماعش فرمودند و کتب عقائد و سلوک و  
 تصوف و توحید و عقائد فلسفی و اساس از تالیفات شیخ فریدالدین عطار و مشنوی مولوی جنوی احماد  
 و فتوحات مکیه و فصوص الحکم از حضرت پیر و مرشد خود مولانا مرشدنا حضرت حافظ مولانا  
 محمد عبدالوالی قدس سره استفاده نموده و در بعضی فنون حکمیة تقویة ملاحظه و مطابقت  
 خود بلاذریه کلامی استاد همارت و تقرب تمام حال فرمود الغرض بعد از جمله فنون در سیه آنحضرت  
 بحفظ قرآن شریفین بل توجیه ساخت در یک سال یعنی ۱۲۵۲ هجری که همان سال انقراض  
 او کتب در سیه نموده در سلسله قادریه بر ترقیة انواریه بر دست حضرت پیر و مرشد خود حدیث نمود  
 من بعد ماوریا خذ بعیت و خیمه گردیده و مجازا خذ بعیت سلسله انظامیه صابریه چشتیه نیز از  
 پیشکای حضرت پیر و مرشد خود گذشت وقتیکه آنحضرت بعلمت و شش سالگی بر او ملازمت  
 پذیرد بزرگوار خویش کلا استاد نواب غلام نعمت خان بهادر ریس کرناٹک بود اتفاقاً سفر  
 سمرقند رفت او آنجا از حضرت والد خویش نیز اجازت سلسله قادریه و نظامیه صابریه چشتیه  
 و مصنفه دست تفسیر و حدیث یافت و هم بجلدت خلافت پذیرد بزرگوار خویش ممت شد و با آنجا  
 اجازت مصنفه از شاه تهرمد رسی نیز که مرید و مصنف و مجاز مولانا ساجد العلوم بود یافت  
 و تا زمان قیام آنجنگ بگرم بازارای تمام درس و تدریس بجایت و درج داشت و نیز مجاز سلسله  
 چشتیه صابریه از میان شاه امام احمد و میان شیخ محمد گردیده که اینها از اولاد حضرت مخدوم  
 رد و لوی قدس سره بودند و نیز مولانا محمد عبد الوحید مریدان طایفه خود اجازت مصنفه دادند  
 آنحضرت بعد از وصال پیر و مرشد خود قدس سره سلسله در تدریس منقطع فرموده بلکه از سیه  
 بریده اشتغال بیاد حق شتار و ذار خود ساخت الغرض ذات برکات جناب شان انقی



اگر مصدر اسرار الهی گویم بجا و سمن فیوضات نامتناهی انبوی دانم رواست حلقه ازین  
جناب نشان کامیاب شده و می شود خداوند کریم ظل برافقت و استر شاد جناب نشان را  
بر مفاصل مریدان و متقلان مسبوط داد و بجز شرفش برکت دهد و این خالسا از جمله  
مریدان و علوان جناب نشان بوده است و جناب نشان با بصیرت خود جناب مولوی حمید  
مرحوم عقده مناکحه لبتہ دو فرزند و دو دختر شند یک کلان موسوم به مولوی عبدالباسط  
حمله کتب درسیه بخیزت و الی زبرگوار خود خوانده و خارج تحصیل گشته و بعد از آن محمد بنو در صحیح  
الحدیث بخیزت پدر زبرگوار خود کرده جوان صالح و عابد بود و سلسله سعیت با مرشدان و اولاد  
موجود حافظ محمد عبدالوالی قدس سره داشته در ریاست نواب نظام والی حیدرآباد  
پشاه در چهار صد روپیہ ماہوار ملازم گردیده با بصیرت خال خود موجود خادم احمد مرحوم مشوب  
گشته دو صد بیخورد سال گذاشته بتاریخ ۲۲ ماہ ذی الحجہ ۱۲۰۵ ہجری در صحن شباب  
جلگشت باغ رضوان فرامیدہ داغ حسرت و تاسف سمل والدین و فرزندان گناشت امانت  
و انا الیہ یاجون و فرزند و بی مولوی حافظ محمد عبدالوالب که مرصالح و زاهد است و بعیت  
بخیزت جناب مرشد نامو لکن مولوی حافظ محمد عبدالوالی قدس سره از و اولاد با بخت خویش  
قدس سره اجازت سلسله چشمبند غیره و مصافحہ حاصل نموده است و کتب درسیه و حدیث از  
پدر زبرگوار خویش خوانده و حافظ قرآن شریف است خداوند کریم اورا زنده داد و بجز  
طبع رساند و با بصیرت خال کلان خود مولوی مولوی علی مرحوم مکمل ملنوده و بصیرت و دلبری  
موسوم به محمد عبدالرؤف و دیگری محمد عبدالبار نام داد سنوز سره و خود رسال اند و بصیرت کلان  
جناب نشان با موجود نظام الدین پسر موجود محمد الدین گنجداشته که یک پسر موسوم به جمال الدین  
گذاشته بتاریخ ۱۰ جمادی الاول ۱۲۰۴ ہجری رود رسیده احتضای عارض شد و وصیہ کوچک  
جناب نشان با موجود محمد نجیب الدین موجود محمد احسان اندر برادر عمر ادم منتقل گشته خداوند کریم  
اولاد صالح عطا فرماید و دیگر حالات جناب و بقید تقریر خود اتم آورد انشاء اللہ تعالی آمین

و مولوی جمال الدین احمد والد ماجد مرشد نانو الامام محمد عابد الزرق دام برکات در تبار ایشتم بیع انسانی است  
در شهر مدین است نموده و با پنج هزارش زیارت نگاه است آتی در پیشبردنی غبار مولانا آن بیس حضرت است  
مولوی اسرار الحق تحصیل کتب در سیکنده متعمم مولوی محمد حسین مرحوم ابراد کلان کوشش نموده  
و در فقه و مسائل آن مہارت داشت آفتابا غاضبه پیش آفتابا شہ و آن پیش چندال شہت کرد کہ  
کویت بسیر سام رسید ازین عالم بسین ما سندر حیات والد ماجد نمود و گذشت و یک سیر بی این  
و در دیگر گذشت یک فقره در مفتوح کتب بی بیخ حسین بخش گذشت یک سیر و یک فقره در و صدی دوم  
بمهر شایق گذشت اول است و سیر بی امین الحق تحصیل کتب و سیر اعم کلان نمود و دیگر عزمان  
نموده درین طلب علم مہم بود و یک فقره از دو سیر بی این حضرت مولانا قدس سره از روحیه ثانیہ مولانا  
محمد احمد جانشین مولانا است ہر چند خواندن کتب بسیرہ و غیرہ او را اتفاق تمام یافت و او کتب  
ادکار و اوراد از او خود نموده و سجا آوری احکام و ادو خود میکوشید دلیل و شمار و استضای و  
صرف میکرد تا بجز کیہ والدش را راجد ان دوست میل شد کہ دیگران ترساک سیر نمود و انصافا خلافت  
بپدر کوبست و طاق خود در بیغ نمیداد و دام بر قبر والد خود بعد از نماز شب تا نماز صبح حاضر می شد و در سب  
فرار نماز میگذازد و با وارد مشغول میکرد و در آئینہ بسین توجهات پدر بزرگوار است حق تعالی حسب خواہ  
او کبیل باطن سیر گرداند و دو سیر از یکی محمد حاکم مدد دوم حسرت آمد و سو او کتابی پیدا کرده اند  
تکمیل تحصیل با نصابی کند و ترقی حسنت و غیرت بخشند و قورندان بسیار نصیب کند و سیر بی  
مولانا قدس سره برادر یعنی محمد احمد کہ محمد عبد الصمد نام دارد تحصیل کتب در سیرہ ہر چند با تمام سیر  
لاکن انصوا و دعوتی خالی نبود و در حیات والدش بوجہ تکیہ سابق کہ کور شدند و اراضیہ جنو الحوق  
گشت و امتیاز خیر و نشر آرزو در بود و تا این زمان بجان مرض گرفتار است خدا تبارک و تعالی  
بخشد و یک فقره در او کبار برزادہ او محمد علی بن سوب است و از بطن ابو محمد بن محمد صدیق بود و نیست و صدیہ  
مولانا کیہ غاہ عربی ملائق و کلا شہر بود و بچہ الامام ابو اکام مرحوم تخری شد و از بطن او یک سیر  
مسی بہ عبد الوالی کہ در کش خواہد آمد و در صدیہ مولانا کہ ہنشر علی بن محمد و محمد عبد الصمد اند و مولانا تر

آن سردار مولانا دعوت از ویع بلور زاده خود ملا ملا علی قاسم ملازاده الحی در آرد و در اطمینان  
فرزندی متولد نشد تا این زمان بقید حیات است و فرزند برادر بزرگترش شیخ عقیق علی سبی بمقبول علی ساکن  
نصفی نیز که از نوه برادر بزرگترش است در کربلا کربلا حجازی است که با دختر مولوی عقیق  
کلیج نمود و از اطمینان دو فرزند و یک دختر متولد گشت که دختر با مولوی رحمت الله خواننده در جناب  
تباخی با زوجه هم صدر است که عجزی روزگاری نیز بخدیو برین نشاندند و نورانوار فریت از دنیا و خالو  
تا پنج وفات است و اما مولو محمد حیدر صاحب انتقال بر برادر کوچک خود صاحب سجاده است و در کربلا کربلا  
اولادی ندارند و در کربلا مولوی کرامت الله خواننده صاحب دارالکتاب است و مولو محمد حامد دیاب  
است که سوری زخت آقا است بحجت افکنده عیبه دستا خلافت و چنانچه جناب مولانا و مرشدان مولوی  
احمد انوار الحق قدس سره بر سر مولوی معان الحق صاحب دارالکتاب مولوی برهان الدین بسته شده و مولو  
خیر الله اولاد ندارد **باب دوم** در ذکر ملا انوار الحق کسیر دوم ملا احمد عبدالهی مرحوم که  
برادر یعنی ملا احمد انوار الحق قدس سره بود که در ایش او را بنام خود ملا محمد حسین مرحوم بر اسم علم  
سید الانا عبد العلی قدس سره که برادر عم زاده او بود سپرد و تا ایام حیاتش در جمیع ایامات او در کس در خدمت  
او استفا ده می بردند و تا شرح جای بخیر است او را از پیش سنه و واد که سیر آن مولانا قیام در طین  
نموانست چنانچه او را و او عیبه فتن ملک بر و مسلمانی اتفاق افتاد و در حفاظ حضرت خان مرحوم در کربلا  
در مشایخ بنام استقامت داشت قیام کرد خان صد رو سپه پستاره سیر او از سیر کربلا  
مقر ساحته در آن شهر اندرون قلعه بر مکان عبد الله خان که نواب آن شهر بود سکونت در زریه و تازان  
اجا بود ازین جهت این شهر و وزیر گوار گشت متوسطات بخیرت ملا احمد حسین قدس سره تحصیل نمودند در  
مطولات کتب مشهور از معانی و اصول الشریعت ملا اندکوز خوانند و محفولات بلکه بیات الفقه و  
اسلام ازین جهت است ملا احمد حسین مرحوم استفاده نمودند بعد از آن ملا انوار الحق بحجت تدریس تکمیل  
ایشان چنانچه پورتر مولانا عبد العلی رفت و ملا محمد حسین بن حاج مشفق تدریس شده و چون خانق و  
نم اولی داشت در اندک زمانی بر انبانی پیش خود توفیق نمود و ملا انوار الحق با صبیحه العبد العلی خوانند

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

۱۲۴۹

و از بن او و اولاد بسیار پدید آید لکن بجز یک پسریک دختر آتی نماز نام سپهر الحق و او محصل کتاب  
در سیه بخدمت ابد و جباری نمود مولانا عبد العلی قدس سره نموده و صورت تدیس سبب بیعت  
سنگینت و از واج او با دخترش ملا الهی الحق قدس سره اتفاق افتاد و از قضا الهی فرزند بی را و مولانا  
نشدن جبار و اللذینش کحل دوم کرده دادند و از بن این زوج فرزند مذکور و اناث متولد شدند و  
در گذشتند و بجز دو صبیبه خود سال تا این زمان فرزند بی ندارد و در مسجد بکیه ساخته است با نیت  
و توکل اوقات میگذارد و صبیبه ملا از بنا الحق با فرزند شد عم مولوی محمد حیدر سلمه ربه که تهر باشد  
و چهار سپهر گذارشته ازین جهان در گذشت و در کشتن سابق رفت و با نیت است که ملا از بنا الحق  
از ابتدا جوانی بصلاح و تقوی مقصود اکثر شیاطین جماعتند که او را در مملکت گمراهن کنند و بوسه  
خود از راه بر بردارم نشان نیت خدا تعالی او را در حفظ و حمایت خود داشت و بعد مراجعت از  
شاهجهان بر مرقی در وطن تبریز رسیدن و چون پای نیت سبب بیعتش نماز بطرف ای بر  
روان شد شاه لعل مرحوم که در آن زمان زنده بود او را عنایت نموده بخانه خود جای داد و بخدمت او طلبه  
تدریس نمودند در مسجد شاه مذکور درین طلبه علم میداد و استفادات باطنی از خدمت شاه مذکور میکرد  
تا آنکه در عقده جیت او درآمد و در فکر بر طریقه نقشند بیاز او آموخت و مراقبه و حبس در اشغال  
و در تار خود نمودن و دنیا انجا بود و در این میان بوطن بازگشت و چه زمانه و باز از اطرف شد و برادر از  
خود را منصفی فوالحق و عالم را این بر محصل علم نیز هم خود برد و بهمانجا میقم بود که اتفاق و در مولانا  
عبد العلی محمد از طرف از پیران شهر تبریز میکشیدند صدر الدین و پیران باند سر موضع به طلبه بود  
و از گذشت آن زمان او هم همراه کاتبش روانه جبار شد تا سالها آنجا بود و درین اصول فقه بلکه  
سایر کتب درسیه در جنبه لازمی بود و شاه بر او علمی و قدر ساخته بود و چنانچه وقتیکه اول لقب آقا  
رفته بود و حافظ رحمت خان مستاجر از شیخ مولانا مقرر کرده بود و بعد فوت حافظ آن سلسله  
بر هم شده بود ایست که فاطمه الفاعله هم در تبریز از اذکانتش بخدمت مولانا حاضر شدند آنرا هم برگزیده بطن  
تشریف آورد و در آنجا تدریس طلبه علم نمود او را و عمر که سپهر خودش ضیا الحق در ریاعی  
شد

سبح و الحمد بر او بسیار است لکن ضابطه خبری و فروع نموده کا بصیرت شکیبائی کو و همین صد مرتبه  
خند در خند مبتلا شد و آخر کار با غنچه ناله با ملاحتی گشت و زبان از کار رفت و دست و پا هم با قهقارانه  
بیکار و گوشتها زینت شده می ماند و جواب کلام مردم به اشارت میداد و اگر گاهی تصحیر میکرد و سبب گزافی  
زبان در فم مردم نمی آمد و تا غنچه سیال بر همین نوال گذرانید و در عمر تقوا و سالکی این عالم ملک با و را  
خرامید و عقب پس کلام خود را مسمی به بلور حق گذاشت تا فزونی قرآن و عباد و معانی که تحصیل علوم مستوفی  
نموده استفعال بسیار لغات قرآن شریف و تفسیر آن و بعضی کتب حدیث مثل مشکوٰۃ شریف و ترجمه  
آن میداد و توجه بعلم عقولات که آنرا مولانا روم عالم اتقیا خوانده و در دشواری معنوی فرموده است  
علم عقولات علم اتقیا است به علم استقول علم انبیا است به معنی علم که منظر و فکر و عقل حاصل میگردد  
و اخذ از عقل نذر علم اتقیا است و آنچه ادراک آن از عقل ما بیرون است و بواسطه انبیا است  
علم انبیا است که انبیا بوحی الهی علوم حاصل میگردد و الهام همیشه مسامرا ایشان است و این از دایره عقل  
بیرون و آنچه با علوم و فنون و نظریه نگار گفتمان آن که عقل می در آید بی اهل و فاسد محض است  
و بکار دین و دنیا نیاید و آنچه در دنیا بکار می آید آخرت سود ندهد و نخب است از علم اتقیا نامیده و خارج از  
دایره عقل را علم انبیا گفته اند فرض معلوم منقول توجه فال آن بزرگوار است و ششم آنچه در احوال و صحبت و  
سوال پوشیده بر در حق بعبادت مشغول می باشد بر آن فرج سفرها دور و در منزل کلمه و در این  
و حیدر آباد نموده و این سفرها وسیله انظار احکامه است تقیما کشیده لکن زیاد از آنچه که با و ای پیش  
کفایت کند و عیالیه توکل گردد و حاصل نسیه شمشیرگی گذران بینماید از تدا بر اهل دنیا غافل و شریک  
آنها نمیشود اما از لائق مطلق صفت زراتی خود را ظاهر کرده او را بوحی می رساند که تعلق احیران میماند از  
جای میاید نمک بوم و انبیا نمی در آید و کارخانه الهی عقل لاره نیست و در جرات زراتی او از ادراک بیشتر  
بیروست آورده اند که حضرت علی بن ابی طالب و علی الصلوٰۃ و السلام روزی در سیاحت خود بر یکی گذشتند  
دید که دست و پای او را بسته اند و بیابان قدرت نشسته و جلست نذر در رسید ای عزیز این بیجا است  
و چه قدر بدت بر این مذکور شد که برین وضع افتاده گفت که پنج و چهار روز گذشته است که در زمان

بودند دست و پا بسته اینجا افتادند گفت در این مدت چگونه اوقات خود گذرانید و بطعام و شراب رسیدن  
گفت ای عیسی انکی ایستاد و با من صحبت رزاقی بعین عیسی علیه السلام منتظر استاده بود و دیده که ترا نمی  
ماند و منتظر گرفته آمد بر سر سینه آن من نشستم و او نیز خودمان را میگفت و از منتظر بودن پاره گوش  
در میان اوی انداخت تا مان تمام شد و آن کس سیرگشت نزع پیرید و آب در منقا آورد و در دانهش سیر  
خیزد بر این عمل نمود تا تشنگی او برطرف گشت و نزع پیرید رفت جوان از عیسی علیه السلام گفت که همین  
خداست تعالی مرا رزاقی نمیرساند هیچ این یعنی عیسی علیه السلام سرسجود نهاده و گفت ای رزاق مطلق  
بر کسبیکه بنویس ای رزاق میسرانی او را که بندهگان او را که در این دنیا **دوم** در ذکر اولاد ملا علی خیر  
سید خود ملا محمد سعید مرحوم که در کوشش بتفصیل تمام در کتاب عمده الهامات للنجات گذشته یک سیر می  
ملا محمد یعقوب یک صبیبه است ملا محمد یعقوب با صبیبه عم خود ملا احمد عبدالرحمن مرحوم که خدا شد و از بطنش  
چهار سیر و سه دختر متولد شدند سیر اول ملا محمد عبدالعزیز و سیر دوم محمد ابوالفضل و سیر سوم  
مولوی محمد ابوالاکرم و سیر چهارم مولوی احمد ابوالرحم مولانا محمد یعقوب بتفصیل است در سیر سجدت مولانا  
نظام الدین قدس سره و هم بجزرت برادر عمزاد خود ملا محمد حسن مرحوم نمود و بپایه تدریس علوم رسیده  
و بر جاده اسلاف خود قیام نموده در این علوم فقده و غنیه میداد تا آنکه در حیات مولانا نظام  
قدس سره نام بر آورد و دیانت و امانت او بر سر سگ این ملک حیدران ظاهر شد که خدمت اقامی شهر  
گامش بود او در مهر و دستخط او بر جملات او استنفا جاری گشت و همگامیکه راجع نول برای نائیب امیرالک  
صفت حجب ابوالمصور خان مرحوم بود و متوجه اعدالت و انصاف گشته ملا مذکور را در روز یکم بر  
جلوس عدالت قرار داده بودی بسبب و بختی او کار سیکه مواظمت او بجز او بر دیگری نمیدانست و او هم در  
مقدمه شرح خاطرم لایحه تمیز و استحقاق حق الله علیه در طریقه سیر است و عدلی اهدی نمیکند در آنکه  
لایحه مذکور از دست افغانان فرخ آید و کشته شد و رسم عدالت بآئین وی نماند بجا نمانست و وضو  
بر استقامی مردم مینوشت و بخدمت خود طریقی نوشتن فتوی بسبب خود نمود و صاحب ابوالرحم آسوست  
و بعد از وی در خانه آن مرحوم سیر گشت مینوشت و مثل پدر خود دیانت امانت موقوف بود و ملا محمد

مرحوم نصف قرآن هم یادداشت و حافظ بود و خاتمه در او افرید و حضرت بود تا آنکه ایضا خدمت بارگاه  
 گفته که من شسابت با جد بزرگوار خود مولانا قطب الدین شهید بخیر و جزایم اول در حفظ نصف قرآن که  
 مولانا شهید هم حافظ همین قدر بود و دوم در اولاد که مولانا شهید هم چهار سپه و سه دختر داشت  
 و من هم همین قدر دارم امید دارم که عمر هم مثل عم جدیم باشد و بخواند شد که در عمر شصت و سه سالگی  
 بجا نماند استقامت از خیال و گذشت و مولانا شهید در همین عمر شصت و سه سالگی فوت بود و در او افرید و در اعجاز  
 ضعف بصیرت لاف می گشته بود و خفیف و ضعیف گشته هر چند از بابی خود را می فرستاد لکن از دور مردم را  
 نمی شناخت و از دست خود پرورش و تخریب همه فرزندان نموده و در تعلیم هر یک بنام که باید که بشود  
 بعیت و وفات از اولاد بزرگوار خود دارد و همه علیه ملا عبدالقادر و سید سیر کلان خود اول قرآن مجید  
 حفظ نمائید و این از آن تعلیم کتب منقولات خود نمود و بر آن استفا و کتب معقولات بحضرت امام حسن  
 می نوشت و خود توفیق کبیر اومی ماند و بر آن کتاب طریقه تعلیم و تعلم و رسم مناظر و بحضرت مولانا علامه محیی خا  
 که متوطن ملک آنجا بود و نسبت لایمانان است می فرستاد تا از فضل الهی وی عالم کامل و جامع  
 معقول و منقول شود هر سه برادران نمود خود را و در میان آن خودش تعلیم نمود و در کتب متعارف آن بار  
 داد و پس از وفات والدین هم بتدریس علوم تا آخر عمر گذراند و بحضرت مولانا علامه محیی مذکور نمود و ایشان  
 از مولوی اسلام نامی متوطن شاهرهان آباد گرفت و بلا انعام خان که در آن وقت بصالح و تقوی معروف  
 بود هم صحبت داشت خود تمام عمر مشغول بود که معقول کند از تدریس و مصائب و آلام اطراف معاش و عاقبت  
 فرزندان بسیار استیفا تا در آخر عمر فرزندی زمین و ملک همه بر عهد اسلام او را بوجود آمد و استیفا کتب در سه  
 در خدمت او نمود و استیفا خوب خط مغرب بهر سانیه با صدیقم نمود ملا ابوالرحم مرحوم که خداوند  
 و در آن آشنای او اعراضه مخون لاف می گشت که بنمای بسیار پیش و در تدریس و در پیش کشیدیم سوخته بخت بد  
 هم از او آواره از وطن گشته بعد بجهت خدمت و از خود معاد و بت نمود و بنوشش چنانچه بود با از او  
 اقیانوس و وطن گذارنده بطرف راهی شد و سماع او از آن بازم معلوم نیست خداوند که در این غریب کجا  
 جان داد و در این محلی به پسر بزرگوارش ابوالربیع استیفا از تقدیر الهی چه چاره کار بصبر و تسلیم

نمود و عبد السلام نکر در روز فرزندی که سپیدی بر عبد الرحیم دو ویم صبیبه جهان مرض سو و اید باشد  
 جدا نهاد بر سرش آن فرزندان کوشید تا بجا که سپیدی بر عبد الرحیم را تقلید نمود و با صبیبه بلاد عمر  
 و المارش مولوی محمدان فرکه خدا شد و او از طبلش دو سپید داد و درین ایام بنا بساعت وقت  
 عبد الرحیم را نیز عارضه جنون لاحق گشت هر چند ابتدا بر تخفیف بلکه زوال معلوم نشد و لکن حکم  
 من جن تسانه تقدیرین ابراهیم و به یک لاحق گشت که مباد این مرض از کون باز بر زمین آید  
 خداستقالی او را معشون و ماسون از همه آفات و مایات و اسه طبعی رساند و افضل الهی و در بیان  
 که در او هم طبعی بر بند و تحصیل علوم طایفه و باطنیه نمایند و لیس نیک علی العسیرا و خواج عبد الرحیم  
 مذکور حضور جابجا ضوابطی بر هیضه ازین جهان و گذشت و ملا عبد القدوس مذکور و صبیبه گذاشته  
 فوت کرد و یک صبیبه را شیخ محمد احمد فرزند و جانشین مولانا ابوالحق قدس سره که خدا کرده بود زنده است  
 و دو سپید و یک صبیبه دارد و صبیبه دوم را با خلف شیخ بلاتیه اقدم و مکه خدا کرده بود از طبلش دو سپید  
 و یک دختر موجود و او هم تا اینم بقید حیات است ضمیمه در ذکر او و او مولوی عبد الرحیم <sup>محمد</sup>  
 وفات زوج اولی و در فرزندان مذکورین <sup>مختصرا</sup> در عقبه که یاد کند از طبلن زوج ثانیه <sup>سپید</sup>  
 متولد شدند و مولوی عبد الرحیم در ایام عذر در ماه رجب سال هجری از دست انواع انگیزی  
 شربت شهادت چشید و اکبر اولاد مولوی عبد الرحیم عبد الوهاب او وسط عبد الاحد و یک عبد الغفر نیام  
 و از منصب تحصیل کتب علوم سیه فراغت گرفتند و منصب تحصیل علم نمایند و تقالی علم نصیب آنها گردید  
 و عبد الوهاب با صبیبه بود که محمد علی اولاد آن شد یک صبیبه بود و آماره لوجه مادرش جان جهان آفرین  
 سپید عبد انان مولو عبد الوهاب با صبیبه بود که حسام الحق محمد ننگت است و مولوی عبد الاحد با صبیبه <sup>کلان</sup>  
 فضل الشکر کج نمود و مولو عبد الغفر با صبیبه بود که مصام الحق که تاشد خواجه امیر بار صاحب اولاد ثانی  
 و فرزند دویم را محمد یعقوب مرقوم سسه ابو الفضل حفظ قرآن نمود و تحصیل کتب و سیه بجزت برادر کلان  
 خود کرد و بعد فوت و الذرود اولاد ازین جهان گذشتند اما الهی را چون بولپ بیوم آفریم  
 محمد ابو الام که با صبیبه کلان حضرت ملا ابوالحق قدس سره که خدا بود حفظ قرآن و تحصیل کتب در



نمود و یک سیر سی به عبدالوالی و یک سینه گذاشته ازین عالم در گذشتت و صورت تدیس از او  
 اتفاتی نیفتاد و سیرت عبد الوالی درین وقت و غیره مردم سید به بار او اشتغال هم مشغول بعبادت  
 و خلافت بخیرت جدا کرد خود بلا انوار الحق قدس سره وارد و در تمام این و صناعت او همه یافت  
 و امامت نمازها نموده که خود حضرت مولانا قدس سره او را قبول خلیفان خلافت با امت از فرموده و عقب  
 او نماز سلیمان و اکنون او استادم مردم میکند و جمعیت میگیرد و اکثر کسان با او اعتقاد و نیاز میدارند  
 و خیرت او را سعادت خودی انکارند و بر تکرار گذران میدارند و صدیقه مال با او اکرم مذکور یا جمال الدین احمد  
 نبیره مولانا انوار الحق قدس سره کتبی است و زنده ضمیر همه در ذکر او لایحجاب مرشدان و مولینا مولوی حاج  
 محمد عبدالوالی قدس سره ذات معجزات آنقدره الساکین و سوره التوسلین اما الا لیا معان میویا  
 الهی منبع کلمات آتانا به و خلیفه حق و مجاز مطلق حضرت مولانا و مرشدان مومنان که امر انوار الحق قدس سره  
 بودند عالمی از جناب وی کامیاب گشته و از ترفیح و صحبت و فیض کامل یافته از زمره اولیاء الهی گذشتت و جامه  
 عمر عزیز خویش بپایه الهی در کرد و او در شب بیدار بیدار بودند و گاهی پیش از خواب در حالت بیداری  
 از ملاقات آریا احتیاج کلی داشتن و تا غیر الهی مساعد جلب و وجود واسطه الهی بر دل صافی مسکین شود  
 و در توحید بر قرب پاک جلوه میلشتت و گاهی از یاد الهی غافل نبودند و عقلا عمل جاری می داشتند  
 و فرق عادات و عکسفات جناب شان زیاد از حد احوال بود که اکثر شیخ راجع الیهنا روشن و پویا  
 آنچه نیازمند گره بچشم دیدمش نمونه از ضرورتها و تینا کربان در طاس شبتی بناید از آنکه  
 آنکه جمیع غصه از اقرار و اجانب ملاحظه کرده اند که در میان فخر جناب مومنان و غیره مرشدان مولانا  
 مولوی احمد عبدالحق قدس سره جایی که غرضش تخمینا و در وجوب راسته با شما امکان نداشت که در اینجا  
 قبر کند شود و در وقت انتقال وصیت نموده بود که مرا اینجا دفن کنند در همان تهمید و متحجب بودید که  
 در این جایی تنگ چگونه فرموده خواهر است مگر بموجب فرمان گویند آن در این فراریت قدر آن جا بجا  
 کندید آنجا نماز خواندند جناب با غرض همه آن زمین را میان فرخ و کتاده فرموده که قبر کمال سن که  
 در روزم و خیال نبود طیار شد که دیده بینندگان مستحیرت یاد و در اخبار فزون گردیده مراش ز یاد شما عالم

و مقام اجابت دعاست در حیات و هم بعد از موت چون در زمان همین انفس شریف و تائید رویا  
 جناب ابو ظهیر می آید که تفسیر تحریرینا می رسد بعد از آنکه مرتب گردود و انجیل است این خاکسار  
 بوقوع آمده بقید تلمیح آرد بنیامند در گاه در مرض الموت رو بر برای حیات حاضر خدمت بشد  
 مشرف و مصافح مشرف گشته است حتی چند حاضرانده چهار مطلب حل آنم که انما من از ایدی کرده و  
 چون از خدمت مرخص شده دست بوس شدم و از تجربه خاص بیرون آمدم حضرت قدس سره آوار بلند  
 ایستاد و زد که فلانی هر چه بطلب مطلب تو افضل از تعالی خواهی بود و این کلمه آنرا فرموده غیاثی  
 وفات جناب و قدس سره هر چه بطلب خاکسارین ایستاد حضرت قدس سره بمانند از انجمله  
 آنکه مندره یک چند بکار و فغانه شین بوده اضطراب اضطراب داشت شبی بخوابیدم که حضرت وی قریب  
 بر سر بالین خاکسار تشرف میداد و دست مبارک بر سرم گذاشته میفرمودند که فلانی ترا هم بکای  
 طریقت بنشانم بر کلان تو کسری خواهی یافت خیار کجی حاجی آن تو که شدیم دیو یا قیامت گشته حتی که  
 احوال بفضل الله بجهت و طی کلکتهی سیرت حضرت قدس سره فانی گشته ام و امیدوارم که بنده این  
 ترقی شود و با حیات با کار باشم و و قدس سره شنبه است و ماه شعبان هجری بود و ده سالگی بکار  
 رحمت الهی بر میزند اما الله اعلم و گشت که نیز انجمنها تاریخ وفات جناب شان از تاریخ انجمن  
 عبدالباقی با سطر معلوم بوده است و زخم داشتند که آنرا با موی کلام مضمی گفته اند و دهی با سوار  
 لعان الحق از دواج یا فیه رو بر و حضرت و قدس سره اتصال نموده سیکو با موی رحیم الله این موی  
 خلیل الله گفته اند بود این هر دو صبیبه بعد وفات پدر بزرگوار خویش از نیال و گذشته اند حتی و  
 میسره چایم با محمد یعقوب مروج میسره با جلالو رحم حفظ قرآن و تحصیل کتب رسیده بود و بعد از انتقال  
 داشت و فراوان کتب نفیسه بسیار نیز مضمی با دیانت و امانت شهنش بود و بی عدالت و مدارای در عهد  
 خیرت آرا که در کتب سعادت علیان مروج با و توفیق اند و در این زمانه انما است و انما است و بسبب  
 مفسدان چندی تغییر گشته باز طلب شد و مستاجر به کمال گردید و نوبت تفرصت کاری نرسیده بود که بیایند  
 و ازین جهان فانی در گذشت و از زوجه اولی و اولی و یک نفر گشته است کی مسمی حج الله حافظ و قابل

شده با صبیبه مولوی لهور اسد محمد آند و از لطیفش یک سیر یک دختر سید ایشو صبیبه یک فرزند داشته  
شده و سیر امین اشتر نام دارد حافظه فاضل و در سن اطفاله علم سید به و یک سیر یک دختر و او را سیر سیمی  
به عبد الحکیم حافظ قرآن گفته خدا علم فیضت کند و محمد ادب بچار ضمه بیون مدت تنه با نماند آفرمه بیون همای  
عبد ابرو الدخو از این عالم انتقال نمود ضمیمه در ذکر اولاد مولوی امین اسد محمد  
یک سیر سیمی به مولوی عبد الحکیم و در دفتر گذارشته بتاریخ ۹۰۲ هجری اثنان است که با مجری بچار ضمه  
همان گذران را و داع نمودند و در صبیبه نشان هم بعد انتقال پیر در سن صغیر از زمین مارا و گذارشته  
اسم او عبد الحکیم بعد حفظ قرآن کتب و سینه و غیره تحصیل نموده فاتحه الفراع خوانده عالم متبحر گشته با صبیبه  
مولوی لهور علی در کوم عقد بستند و او را میر کار نواب بانده لازم نهند بعد در سینه چون پور لهور مدینه  
ملازم شده چند سال طلبه علم در این اوده عالمی از علمش بهره اندوز گشته من بعد بکیر آباد و کس بوفته  
از قدر دانی زمینان آغا اول در سینه سیر شده بعد به عدالت مفوض گشت باغرا از اول کرام تمام سیر  
راه بیت اسد زاده اسد محمد لهور علی و در بیت مدینه منوره معاودت نمود و بعد از مدتی در وقت  
تاریخ ۹۰۲ هجری در سیر آباد از جهان فانی رگباری عالم جاودانی گشته و تصنیفات  
چند یادگار نمود گذارشته و یک سیر موسوم به بولو عبیدی گذارشته و در مثل پدر خویش بعد حفظ قرآن  
مالک است به خلق از او که کتاب علم می نماید و مشابه به احمد آبادی یا بیغایت سلیم الطبع و حکیم المزاج  
حق تعالی بپا و برکت و پرورد و باینست و حج گشته با صبیبه کالان مولود محمد که گذارشته در صبیبه او تعالی  
او را سیر خطا کننده گفته و سیر دوم مولوی محمد که قدم بقدم والد خود است و حافظ قرآن و  
در سن در مکان جان خودی و هر باقیه عدالت دیوانه صورت و فرزند بی تشدید او مسمی محمد سیر  
که فاضل و در سن است و در کف حمایت و از خود مسکونت بخانه دار و دلیل و مهارت و تقویم قوادیم  
طایفه شرفی و با صبیبه مولود عبد الواب در موم نبیره مولانا عبد العالی محمد در سن که گذارشته و از وطن او و  
دفتر و یک سیر در دنیا آمانا لهور بلخی رسانا و به سیرش علم و فضل خطا فرمایند و دختر مولوی محمد لهور اسم  
بابه السلام خواندند و گذارشته و بعد انتقال زوجه او مولوی احمد ابوالرحم بخاندان شیخ نواز علی الدین بپور



این عالم یک سیه گزاشته اتقال کرد و تصغالی آن سیه را هم حافظ قرآن کرد و در کف حتما  
 عم نولیش مولوی قدرت علی بر پیش یافت و با صبیه عم مذکور خود که خدا شد و فرزند آن مرد خدا  
 او را با فرزند آن گاه رود و صایه عشق از سر او کم و کند ضمیمه در میان داد و نو فرزند علی مرحوم یک  
 سیه موسوم به مولوی میاد احمد گزاشته اتقال کردند و مولوی احمد یک سیه می بود که شالاحمد و یک دختر  
 گزاشته نابینا بود و نولیش روز جمعه است که بچوی و تصبیه ای اتقال نمودند و پانچمین فرزند آن اولیای  
 رحمة الله علیه مدفون شدند و مولوی احمد که تحصیل علم و حفظ قرآن شریف نمود و در صبیه مولوی زاهد  
 مرحوم با هم نولیش گزاشته لاولاد و حیوان خانگی در گذشت است و اما مولوی قدرت علی سیه خلیه  
 علم و زهد را سیه و سیه است و در سیه و سیه هم اتقال داد و در پیشین نون و نانی هم سیه اول  
 تحصیل کتب و سیه بخدمت مولوی الحق مرحوم کرده بعد از آن تکمیل بخدمت مولانا عبدالعلی قزاق  
 و در سیه رفتن مامول کرد و اکنون هم تدریس مشغول است و در معاش هم از فاضل کتب و سیه  
 و سیه با رفعت و صفای عبادت ملاقات بجز از طلب علم باو گویان که تری کند خال او اسلامت دارد که در آن  
 خانان خود است و یک صبیه از بطن زوج او که ضمیمه مولانا عبدالعلی مرحوم بود و در اولاد فرزندان  
 کثیر است و از بطن زوج دوم و سیه بر او یکی سیه لفظ احمد جوان و رشید بود خود سال سیه  
 خدایه در اولاد نصیب گردانند و کیف حرایت و ادا نشان بر پیش کند ضمیمه در او که لاول مولوی قدرت علی  
 مرحوم سیه کلان شان مولوی ناصر احمد کتب و سیه تکمیل نموده با صبیه مولوی محمد رحیم کتب  
 یک سیه می بود که فرزندین احمد گزاشته و سیه بچوی اتقال نمود و مولوی فخر الدین احمد که حفظ قرآن  
 و تحصیل کتب و سیه و عظم میگوید با صبیه قاضی زین العابدین و تصبیه سالکی اتقال شده یک سیه موسوم نظام  
 و سیه دختر و نظام الدین حفظ قرآن مجید نموده و تحصیل کتب و سیه یک سیه شد خدا علم آیتش و با صبیه  
 صاحب دینت نام و مولانا مولوی حافظ محمد بن ابراهیم صاحب نظر الهامی گزاشته بود و یک سیه موسوم بحمام  
 از بطن آن ضمیمه بود و در عین شباب روانه قفقاز و بعد از پیشتر با اتقال نمود اما الله سبحان  
 و صبیه کلان مولوی فخر الدین احمد که مولوی خواجه این ضمیمه مولوی علی محمد مرحوم اتقال شد یک سیه در  
 سیه

دیگر هنوز کتبی آن شده اند و بعد انتقال زوجه او لی مولود فرزند دین احمد با بصیبه مولی محمد علی مرحوم  
 خال خود از ودان منوره از هم بجانده است تا انتقال کرد و سپرد وی مولی قدرت علی مرحوم موسوم  
 بنو مولی عبد الرحمن بعد از آن از تحصیل علوم با بصیبه مولود محمد عبد الجبار مع موم عقابیه آن مرحوم  
 خال خود فی الاولاد انتقال کرد و بعد مولی عبد الرحمن با بصیبه شیخ حاج شیخ نکاح کرده یک سپهر موسوم  
 عبد الحفیظ صغیر السن گذاشته باه حضرت شیخ ایچی انتقال کرد و اکنون عمر عبد الحفیظ قریب بیست و نه  
 سال رسیده با قدرتی از دیگران بزرگتر و علم نصیب گردانده که یادگار والد خود بوده است و مولود  
 قدرت علی مرحوم از زوجه ثانیه یک دختر هم آورد که با مولود ابوالحیاء عبد الحلیم ازدواج یافت است  
 و بصیبه سکه ماله محمد یعقوب مرحوم بی مولوی نهبه الله خلف ملا محمد ولی مرحوم کتبی بود از طبنتش دو  
 دختر باقی ماندند یکی الفیزه نام محمد کتبی باشد و از طبنتش یک پسر موسوم به بین الله متولد  
 و دیگرش سمان که شست و دویم بی بی بود مولود حفیظ الله کتبی است از تقضیل اولادش بالارفت  
**احصل سدوم** در ذکر اولاد مولانا نظام الدین قاضی که که سپهر سومی مولانا شهید قاضی  
 و دیگر کمال و علم و خوارق عادات او عار و پایا شده هزار لاک چون پهلوان و کتابت و سائل  
 للمعاجات ترتیب یافته و نوعی از سبط دلان روداده انجیبت و این ساله نقطه بود که اولاد آن فاموده  
 می آید باید است که در خانه ملا در اول حال بجز نیک اولاد که در سفر ساگی و گذشت فرزند  
 متولد شد ازین جهت تقدیر نبوت رخساره خاطر می زد و از پر از زاده نمود اما محمد عبد الحق قاضی  
 انزلی فرمود که با وجودیکه اولاد برادران و فرزندان شان فرزندمان من اندر لکن دل همین سخنوار که  
 یکی از آن خودم باشد او شان عرض کند که اگر از زوجه او فرزند متولد نمی شود زوجه دیگر باید کرد  
 شاید حق تعالی امر عساف و فرمود که عالم الغیب ای تقالی است و زمین و عالم روایح منکشف گشته  
 انجیبت جرات این امر نمی تواند نمود و بود بلکه مناسبت میگردانم تا بقیام که که از منبر می که برود تمامان  
 باشد از شیخ غیر سخنوار بود از کتاب این امر سخنوار که منست میسر محمد زید علی کلبانی قدس سره  
 بر کوفه باطن مولانا مطلق است از زوجه ای ملهم گشت که از زوجه دیگر فرزندان بومیسره خواهند گشت

سید صاحب از منجی اولادنا خبر داده تا در اخر مروتش و کجراگشت در نسبت به کس که می کرد  
و حق تعالی از لطف این زوجه بیک سیه عیان فرمود که اولاد علی محمد موسوم گردانید و یک صد سیه تولد  
شد و هر دو در حفظ و حمایت الهی بوده در کشف مایات و از خود بیرونش یافتند و بسن جوانی رسیدند  
سیه بر مولانا کتب و سیه در سن او در عمر مفید سالکی از تحصیل علوم ظاهر و اخلاقی یافتند  
در همان سال مولانا اولاد سیه کاکوری کتبی کرد و خود بعد شش ماه در میان ال با علم علوم پیوست  
و در سینه ده ساله ناگه گذشت و بعد وفاتش فرزندان چندش پیدا گشتند و مقول و مقول  
مستفول گشت و بر سیه که در میان سیه بر و سینه بر و عبارت و از خودش حل میگشت چنانکه ابی  
ثقات شنیدیم که مولانا علی بن محمد کتبی و اولاد چنانکه در سینه در صیات نمود همه در سینه در بیان  
مات نیز تعلیم و تفهیم و کشف معضلات و حل مشکلات هم متوسط است مشکلی نیست که برین شایر  
و حل آن نفرماید و طلب از مطالب علوم نیست که برین است و در باشد و در سینه که در کشف لغز  
پیش چرخ حاصل شده بود و اولاد هم میگشتند البته احوال در میان ابیات غامضه و در این میان که در آن  
لغزش یابی علماء میگشتند بجز در مالک الدین محمود که کمین غامضه علم بود و در بزرگ بود و در این  
مناظره بر اغلب صواب و ادراک حق در مباحث و مقامات کتب متداوله در سینه نگاه کرد و در این  
افاوه تحقیقات غامضه علم در هم تحقیقات نمود و بجز نمود و گاهی نیز در میان سیه  
درین بین کشف مقامات بسیار شد و بر اتم سیه است که در روز مالک الدین گفتند که این علم  
این قدر سخت و کجرا خبر است ایامی و بی او با کلام میکند و تنها با سید آری و لونی اوی فرماید  
و گاهی در حفظ مانی شود و در سلامت با او سخن میگوید این سخن این چند طبع لایزاله و در این  
و در شان سیه نیز گمانا سیه نوران با تعلیم و تفهیم مناسب است بلکه اینها را سیه خود کرد  
جواب داد که اول این طفل صانع بوده است که در آن استفاده علوم سیه است و دانش کرده است که در  
با او میکند در مقامات احسانات و دانش قدر ندارد و در آن که این طفل درین عمر آنچه سخت و سخت  
حاصل کرده است یقین میدانم که دانش درین سن حاصل بنویسند و در اخر وقت علماء در آن

بوده است سیوم آنکه در غیره نقلی از کتب قدما و نظر بقصایف متأخرین آنچه که انکسیر است علیها  
در تمام عمر حاصل نمی شود این محض توجیه روح و مالش که جامع عظام و باطن بود و لا متیش بخیر  
رسیده او را حاصل است که درین صورت بحسب ظاهر اگر چه صغیر سن او را که در مقام چونت و تکمیل  
صدر الدین شیرازی و محقق جلال الدین دوانی دارد و محقق که مرتباً و در کم سنی بر جوان رسیده بود که از  
کسانیکه در سن زمان بودند و در سن و سال از بزرگ تر در تعیین مقامات و باقی استفاده حریفی نیز  
بلکه در مقام مقامی آمد و در معلومات سعادت میرسد که او پس از هزار ساله کتب متاخره که کتب متاخرین است  
نیز و قاناً آساع تحقیقات از زبان آسانه و حل مشکلات از بیان ایشان میباشند چنانچه از بقایف  
او دیگران بر عالم عارف مکتوف میگردد و او اهل حال او را سطر خطی در وطن پیش آنکه بسبب آن  
صورت قیام و اینجا مناسب ندیده هر چند امانت و ابد او از خوشبختان غریزان درخواست و آن تمام  
شریک است و مانند لکن گفتند که ما این مدام در خانه بیستیم و شما اطالع علم کنید و تمام معتمد اکثر است  
سیرتات باجات و غیره می برسد و بعضی آنها مقدم بر خواهر عزیزان و برادران میباشند اگر او ایشان  
در چنین جای شما ایستد از همه ایشان را بعزیزت ما شنید یا تمس کنند ما کجا خواهد بود که شرکت شما نخواهد کرد  
امیر القدر که اگر کسی بر خانه شما آمده و ساکنان شد و حاضر بیستم اول سر خود لغزای شما خواهد کرد و بعد  
هر چه خواهد شد گفت که بر این قیام ریزید تا که تمام کرده شرکت در حال نماید لقبه سکونت و چنانچه  
آنها گفتند مدد امر میاید قدرت ما بیرون است چگونه بکنم و حضوری خود شرکت البته مقبول است و در وقت  
و بیعلمی چنانچه شرکت کردیم و راقم زبانی نمی گوید که او را در خود شنیده است که این همه کلام نیاید و او  
که در آن زمان پاسدار و روادار او زود و دوستان و غریزان بود و در خیال ملا عبدالعلی آمد و بود که در حالت  
چنین شخص همه بر او ان و دوستان شرکت خواهند شد از غیبت از او نمی درخواست و لکن شرکت آنها  
از شخص ضرورت است که در وقت و قدرت او باشد از غیبت شرکت میاید و حرات کرده و ملا کند و ساد  
را با بشود و قیام در این شهر نتوانست و ما شاوچا پورگشت عالم آنجا حافظ رحمت خان محرم  
آمین فرزند مولانا نظام الدین و ملک خود غیبت است که کمال آنرا در گفته و چه معقول است

مصاحبه



مصطفی علیه السلام تفریح یافت و نواب شاه جهان پور عبد السمحان مرحوم آمده اند و آن قلمه در حلی خود او را  
جا داد و تاجی است تا آنکه حضرت خان مرحوم بهما نجا سکونت داشته و بتدریس علوم و مطالعات کتب استغناء  
داشتند و در فضلاء عظام و سرور و صد نام و موم و خیرت او دلن و بیار فاتحه انوار خوانده و اطراف منتشر  
گشتند و تصانیف بسیار نجان نموده و نقول آن دوران به بر طرف بنزد و پس از آنکه حافظ ملکک محبت خان به بار  
شهریه شد آن ملک مقبرن فریاد ملکک نواب شجاع الدوله به بار در آمد و بیار از آن مثل المیوه و شیر و کبوتر  
نواب محض احمد خان مفضول است نواب مذکور را آنکه بویار مع و دیگر فضلاء که نزد حافظ محبت خان بودند  
همراه خود در راه پور برد و به نجا و تمام قیام نموده و بتدریس طلبه علم مشغول شدند و بعضی تصانیف نجان نمودند  
ملکک تصنیف کتبی در وطن خود تصنیف نموده بودند و دیار بلبل آورد و چون بسبب کثرت طلبه وقت مجرب  
صوت گزید آن انجان دیده و فیض احمد خان مذکور در اضافت ختم پوشی نموده مولانا بنیامین صاحب فرستادند  
از آن ملکک نظر دیگر رفعت قیام نماید درین خیال بود که منتهی حد را بدین ادب نجا بر سر کتدریس مدرسه کند  
موضع به پور و وطن خود بنا ساخته بود و فرج محقول فرستاده طلبه الغرض از راه پور بطرف موضع مذکور  
روان شد و در انتهای راه در شهرهای ری علی که مسلح شاه لعل بود و ملائذ الحق که بر او زاده غمرا و داماد او  
بود و آنجا قیام داشت گذشت و مولانا از بلبل مذکور در مع فرزند و دو برادر زاده او همراه خود بر تاقرب  
به موضع مذکور رسیدنستی مذکور بر استقبال آمده و باغرازا کرام داخل مدرسه خود ساخت و چهار صد  
مستاهوزات و صد و سیصد پیشا بر ملائذ الحق و شاه و هر یک طلبه علم که قرین صد کس همراه فرستادند  
لقد حال مقرر کرده داد تا زبان مدیر آنجا قیام نموده در طلبه علم داد و بعضی تصانیف هم انجان نمودند و بهار  
بعضی کسان که نجیب بیان او نشستی مذکور افتاد و به جراته ظاهر شده و خواست که بطرف دیگر روانه شوند و درین  
روز که او خود در نجواب و یک مدیر مایه علی العالی ترمودند که طلب او را جدا کرد و غریب میشود و نجان از  
تا که ترمودند و نجان خواهد شد و خبر برخواست ظاهر مولانا مذکور در پیشه نشستی فرموده و نجواب و الا حاده محمد بیان  
مرحوم که پیش ملکک کرانگ و غیره بود و در اول روز که گویا بود که وقوع و ملک آورده بود و از دست نسیال  
مولانا و دیگر کاش از ترمودن آفتیت داشت فی انصر غریب است و طلب توجیه بمانت در تمیلین معنی بود که به

مولانا نظام الدین قدس سرہ جو اب دیکھ کر فیضانید کہ فرزندم از ان دیار بخجیہ خاطرست او را  
طالب کن و خدمتش بجای آنکہ نخل حوائین تو در ان منصوبست چون میدانی شدہ منہ و مع خواطلب نوز مولانا  
فرستاد مولانا سر رسیدن آن روز در اس وقت چون قریب آن شهر رسید نواب ند کو در کی از فرزند ان غزنی  
خود را از یک منزل بر آ استقبال و ستادہ و چون داخل شهر گشت بر یکی ہندوستانی سوار شدہ و مہر  
ارکان دہلیت در جلو او می رفتہ و خاطر دار و دلجوئی مہر با مسکد و تمام ہزارہ خاص نواب کو رسید  
در جلو خانہ و دلخانہ او در آمد و یک نواب ند کو با بقیہ فرزندان و غریبان و امیران کان پایہ آید  
استقبال ستادہ است خواستند کہ از با یکی فرود آیند نواب وید و دو من خود او بانیس با یکی مولانا  
جیانیہ و ہمین طور با یکی او را از بیرون خانہ خود را آورد و بچاشت است خود مولانا افزود آوہ اشرف تہذیب  
سعادت حاصل آردہ و آفتہ کجا نصیب من بود کہ مثل آن حضرت بجایہ من آید و مرا آقا خود مشرف سا  
و خانہ را بقدر م خود کو و رضای بخت بعد آوہ ای مہم نیاز تسلیم و بجا آوری خدمت مہمانان برا  
سکونت او و جوی از جو گیا خود کہ در ان گنجایشی با ہمہ مہر مہمان او متہ و باشد چو تہیز نوہ فرست  
زمانی ہمیشہ بخدمت حاضر شدہ و اطعمہ گوشتی ہر روز می فرستادہ ہر گاہ مولانا اجازت او تشریفی بر دہ  
سج سابق با استقبال و توابع پیش می آمدہ بوقت حضرت تا بکہ روزہ شاع مسکد و نیا زندانہ بادت  
میش اوئی نشست مثل تلامذہ و مریدان آداب بجای آورد بعد چند سہ کلان برا او نیا نمود  
طلبہ علم و دیگر فضلا و غریبان و تلمیذان آنحضرت معین ساخت و سوا مشاہرہ مولانا صاحب را و بہ  
مشاہرہ دیگران بقدر گذران مقرر ساخت و دلان در سہ مولانا مہر مہر میان رکاب اقدس و دیگر طلبہ  
آن دیار قیام فرمودند و تہذیب مشغول گشت چون نماز او در یک کسرت نامی ہند فاضل بود  
کہ شوق تحصیل علم آردہ کمیل ذات خود مسکد و خود ابا تہ تالیف میسندید اگر لایق خواندن بخدمت  
آنحضرت میدو اشتقادہ از نو میسر و الا بخدمت دیگر فضلا می مہر میان رکاب تحصیل می سنت  
و چون صحبت علم مولانا در ان دیار شایع گشت از بلا و بجا طلبہ علم در ہند مذکور ہنوز ہمسای  
کسان تحصیل علوم نمودہ ہتہر مین ہنوز مشغول گشتند و خدمت مولانا دیار بود و ہنوز ہنوز ہنوز

بخجیہ

بجز که برای صرف ذات خود و یک وجه میگذاشت و آنچه از وجوهات موقری بود فزودات و دیگر از  
سرکار نواب با او میرسد بقدر بر فقیران و محتاجان و در دوستان و خدنگاران تقسیم میفرمود و بر  
اهل و عیال چیزی باقی نمی ماند از محبت هماد و وطن کلیت می کشید و بتبلی اوقات کسبی بر بزرگان  
محبت می نمودند متبرایه صفا دوست و مساعی جمیلستان اگر خیرے در آن وجوهات باقی میگذ  
چنانچه میرسد یا نواب چیزی تحکیم عیال و اطفال شنید از خانه خود میفرستاد انبیه از سبب آن بود که  
و درین برای او عافیه بود که حق تعالی کسالتش رزق برای او کند و مال را سبب باش خجانه او نماید  
و محبت آن در حال از بیگانه پس حق تعالی و اما او استعجابت و اموال بسیار از خزانه مامره خود باور  
و محبت آن در حال از بیگانه تا آنچه یافت پیش از صرف آن مصطر میماند و همین میخواست که هیچ  
سازد و مسکینان و محتاجان رسد که طایران خاص او بخواهید آن میرسد که فوت بود اگر آن کمتر  
میرسد و احمیات نواب مذکور بر همین بنوال گذشت و بعد از فاش نواب بحجرت الامام السید من الله انما بر  
مسند آقایی نشانید و تقسیم و ارشاد مولانا هم خوششان و عزیزان ملازمان با طاعت او سر نهادند و اولی  
از پدرینار و سوغ نجابت مولانا بود چون بر مسند ریاست نشستند و بسیار بر فزودت نجابت او  
میفرستاد و مشایخ اهل و عیال جداگانه مقرر ساخت و چون نواب بحجرت الامام اوقات یافت پیش از  
خواستند که مولانا بر مسند ریاست بنشانند چنانچه بهر حال داده در الامامه او را بر ذلکین و اما انکشف  
خود فقور و بی پیش و بی افتخار بود و از مسند نشین ساختن مشایخ و مسدوران آگزی و ملازمان کل  
مسند نشین شد بعد از آن در وقت ششاه و دیگر اولاد و الامامه بسیار بیگانه که با انواع ظلمت ساخت  
مولانا را آگزی شده و هم در آگزی تدبیر گرفتند این تجریم است و بجز مولانا سید و مولانا سید  
تعمیرت شد و افتخار بود مسدوران آگزی و انواع آنها مسند نشینی و اولادش تجریم آوردند و اگر فزودت  
از الامامه بر فزودت مولانا هم مرا حیف بود که کمال کرد و چون بود پس آنان با پاسدوران مذکور آن  
خطیال و در فزودت امیر الامام سید کلان حج علیان مرحوم را که سینه نواب مرحوم عظیم الدوله را گذارند  
وفات یافته بود مولانا ابدال و اعانت الهی مسکرا آگزی بر مسند ریاست نشانید و بی تمیزه خاصه

نماز سمدال است و با وجودیکه ملک از قبضه او بدر رفت چنانچه نقدی بر او مقرر گشت تا هر آنکه  
و نیاز خدمت مولانا فقو و فزون کرده و در این مابین مولانا بنیاد به سال رسیده و هر روز تخلص  
احضار میسر میسر میسر و ضعف لاحق میباشند به این حال آنست که عمر منقعه گشت و سلسله خیا  
قرین کیست است از آنکه فاضل آنکه میفرمود که حضرت شیخ نجی الدین ابن عربی قدس سره در کتب  
خود نوشته که بر کمالان کیفیت حالت احضار سنگت سفید بود و در وقت لذتی می یابند که در اوقات  
میفرمود که در این حال میسر گرداند احضار خدمت وقت احضار از آنجا که در این  
آمدند از اوقات میباشند میباشند که تا چهار روز این حال بر مولانا مانده گای به پیش و گای به پیش  
می آمد و دست بر آن میزد بر میباشند و رجوع بقبله می آورد و میباشند در میان حال غشی میگشت  
و باز به پیش می آمد و گویا لا اله الا الله محمد رسول الله بجز زبان می آورد و میفرمود که حقیقت نفی میباشند  
الکون سنگت گشته و ظاهر شده که چو ذرات واحد یکی نیست هر چه در نظری میجواید با حقیقتی ترا  
و یکی از حضا عرض کرد که این معنی واحد سنگت نیست و این حقیقت وحدت در کثرت همچو قول شیخ  
ظاهر میگرد و فرمود کثرت در نظر است و در معنی وحدت محض انقض چون اعتقاد در شیخ مولانا اول  
باشند این عربی قدس سره کی کمال بود کلمات او که در نظر اهل ظاهر میباشند و لایحه می آید بر وجه  
صحیح و تا اولی مناسب عمل میگرد و در کتب معتولات بیشتر کلام او را در مقام سندی آورد و از مردمان سنگت  
که احضار میگردید به هر حق است چنانچه از کلمات شیخ مشغولی میگرد و معتقد تصنیف مولانا قدس سره ظاهر  
به بود است و الحی که حضرت شیخ قدس سره در یک علم بود و بطبع کتب او معلوم میشود که جامع معتولات  
و منقول بود و علامه زبان معجزه جزو نایکه در سوزر بیانش را یابانی نیست اما نه مرازش را مرتبه  
علیا باید و حق تعالی انبیه بمولانا عطا فرموده بود از خیریت چیدن کلمات مفید مولانا تصان که بیشتر  
به بود کسان نهیسم در این مقام طاعت دم زدن بنیادیم کف سان از بیان شیخ مناسب  
می حکم میزنیل عوام حکم بر طلال آنکه می توانیم و مثل قناریات قرآن علم او را بخوبی در سخنان علم  
مطابق قول نام شناسی رحمة الله علیه میگردیم و من الله التوفیق القصد در مدت چهار روز مولانا همین

حال داشت روز چهارم ازین عالم درگذشت و باقی الهی بیست و میگویند که وفات او در ماه صفر  
 تاریخ دوازدهم سده هجری اتفاق افتاد و خواجه شاعر علی بن قطره در تاریخ وفاتش گفته قطعه  
 کوس رحلت زد و چون اناسوی دارالافتاء و اصل جنت شد آن مقبول درگاه صمد بود گفت یافت  
 سال تاریخ وفاتش نهمین <sup>۱۰</sup> شد بنصیر بسو که عید العلی حجت ابد بود و تصنیفات بسیار دارد  
 منجزه و معقولات شرح مسلم منبیه بدون <sup>۱۱</sup> و حاشیه بر میرزا جلالی و حاشیه بر تمام میرزا بر سلسله <sup>۱۲</sup> حاشیه  
 بر میرزا بدیع شرح موافق قدیمه و جدیدیه و عماله انصاع منبیه بدون <sup>۱۳</sup> و حاشیه بر شرح بابیت الحکمه از المصنف  
 شیرازی و در علم اصول نفع شرح مسلم الثبوت و تکلیف شرح ترمذی اصول ابن حام از میرزا انصاع المردین  
 قدس سره که کتابست بسواد ال بر ترجمه مصنف آن و شرح فایده منالانوار در رساله ارکان اربعه <sup>۱۴</sup> فی  
 شرح شتوی مثنوی که کتابست بسواد و علم تقوی و دلالت دارد بر تجر و درین علم و دیگر مسائل فقهی مثل  
 رساله احوال قیامت و رساله در توضیح لطیف تقوی و بهایه الامت و در علم صرف و تعمیر آن در عربی و فارسی  
 که کتاب آن یاد داریم و از قدس سره قبل نقیحات که تلامذه حاصل بود و بر لقمه رسیده است که در  
 قدس سره میگفت که عالم رویا بر و حانیت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه ملاقی شدم و وی رضی الله عنه  
 مرا تعظیم و ارشاد و طریقت فرمود و دست مرا گرفت و عقیده بیعت خود آورد پس من مردی خاص اویم و بواسطه  
 حضرت صدیق اکبر بنام تامل فی علی علیه السلام سلسله انساب تعلیم و ترویج میدوید که فضل الله <sup>۱۵</sup> در بیان  
 و بر کس که در این سلسله بعقیده بیعت میگرفت شجره بهمین سلسله نوشته میداد و نیز میبافت که متکفل  
 تر میبود و سلسله تا در پیشینه و دیگر سلسله والدین بگوارانست و هر کس که در این سلسله به بیعت  
 میگرفت شجره او را از والد خود میبخت و مرید خود بکثرت کرده بجز از معدود چند نباشد و الله تعالی با الصواب  
 و باری است که مولانا قدس سره لایسپ بود نیز بزرگ آنما بود که علی اصغر و اوسط هر دو عبد الشافع و خود  
 هر دو عبد الله بود و در کلمات آنما از این طریق هر چه که خلبانو و اوسط آنما بود که عزیزان این مولانا <sup>۱۶</sup>  
 معروم که خدایند از قضای الهی بوده گشت و نزد بزرگان است و خود آنما بود که علماء و اهلین بنام مولانا  
 انوار الحق که فرشته بود یک لایسپ و در خواست و موجود بود و وفات یافت و لایسپ کلام مولانا

تخصیص کتب رسیده بخدمت والد بزرگوار خود نموده چندی استعمال بدارس داشت لکن بسبب بیماری  
صوت استقامت در وطن نه نسبت و این حق تعالی مهت عالی و حوصله بلند او را عطا فرموده بود که  
آن قیام در وطن بر طبع او گوارا نبود چنانچه رقم و بسیاری مردمان از زبان شنیدیم آنکه وقت بر او گران  
سگفت که آرزو از خلاصی همین امر که بدون حکومت بخیر و در امر این شهر نماید و چنانچه همین اوده و  
بطرف کلکته روانه شد و انجامه تمام مقیم ماند و به حکامیکه والدش به بهاء تشریف می داشت و از کلکته آن  
قریب واقع است بخدمت پدر بزرگوار خود حاضر شد و خواست که انتظام مصارف وی بطریق آرا او شود  
هر کس که خواهد نگاهدارد و در کس انجامه میرون کن این معنی مقبول بود پدر بزرگوارش نصیاد و وسیله گردان  
قدما آن خود منظور نبود ازین سبب صوت استقامت در آن مدینه نسبت باز کلکته معاشرت نموده و  
در حصول امر مسمعی جملیه بکار بردا است مساعده گشت و شایسته مقصود و بر بنفیلد و سبب آن که والدش  
ارباب روانه مدرسه گشت جمعیت مومنان را الحق مرحوم بطرف آن مدینه مجید اقامت نمود و برابر در آن بنا ایستاد  
خلایق واقع شد و نزاع بطل انجامه تا عمل بانه و از کلکته شد و دست و پا بر حصول امر وی زود فاما  
تقدیر الهی چون امداد باشد سعی و کوشش بجای می آید چون حصول امر نمیدانند روانه مدرسه بخدمت  
والد خود شد انجامه بنده مقیم بود و بیماری با و لا حق گشت و چون طول کشید که یاس از حیات رود آنوقت حضرت  
وطن از و الله خواست فرمود که با این عارضه فانی مسافرت چند ساعه را چه طور می خواهم از بسکین  
چون جهت بیماری رنجبه خاطر بود اصل بر حضرت که از آن در حضرت نماند و بجانب وطن روانه شد بنفیل  
طی کرده در آنای راه از نیام در گذشت و در آن حشر بر بگردیدند و در آن او با نه وقت که مجری از سینه  
و فاش بودید بود که شاعر گفته قطعه تالیخ زمین همان رفت چون عبدالملکی یافت در حال تمام  
نسبت و ششم نیز شبان بود و طلت ایحالم اجسام نمود گفت تالیخ و فاش رضوان کرد آرام گم  
بخان و موملوی محمد نافع سیر متوسل مولا او وطن تحصیل کتب در سینه مقبول شد بعد تحصیل  
کتاب مختصرات بخدمت والد خود و بنا به بنا بر زود استفاده برد هنوز که کتب سینه فاش نشد بود که  
رنجبه خاطر شد و بطن باز گشت و انجامه تحصیل کتب بخدمت مولا محمد علی مرحوم و ملا محمد یعقوب مرحوم کرد

فردین سادات یک یک بسبب بیایسته چنان استعمال تحصیل معاش سوداگره صورت تدریس نه نسبت و  
دواد و شریک برای طلب معاش همیشه داشت و قدریکه حاصل شد و سوال آن هم بدولت پسر و مقصود نبود و بر تها  
برین سوال که حضرت آن معاش هم مسود گشت اینجا غرض هم تدریس نجیبست و اگر خود نموده تا در تها  
آنجا حاضر مانند نجیبان هم آمد که اگر اختیار مسر کار بود لا نا من شود مردم که بیوده بخیر و اول و عیال  
مخروم می مانند نشود و آن نظام کلی بود هر چنانچه سوال این معنی بوساطت و تیران نجیبست و لا نا نموده فرمودند  
که برادر کلانش هم همین درخواست کرده بود پذیرا نگردیم درخواست این هم پذیرا نخواهم کرد از منجی  
دست بریزد وسیع این جواب بنجیده حضرت خواست و حال بدخرج او گرفتند روانه وطن شدند ولی سلی  
متعهد و در خانه داخل شد و از اینجا بعضی متواتر بجزست و الذخیره و شادان لیکن صورت حصول مقصود ندر پس  
بعد رفتی و پیران غزم سفر بجانب لشکر نواب امیر خان رحوم روداد و لان اطلاع که رفت آب اکثر چاه از غزم  
زهر آلود کرده بودند نواب آن نادانسته نشید بیا گشت آنرا از نواب امیر خان حضرت گرفته لوطن مراجعت  
منود و بیایک او هر روز در ترزاید بود و در معده و استغنا انا حق گشت و اکثر کار خون بسیار از دهن بر آید  
تردم شد تا خرابان بجان آمدن تسلیم نمود تاریخ وفاتش ازین قطعه هم میانی شود قطعه مویز  
نافع آنکه لعل و نهار + و مشغول طاعت نیز دان + با صبیب خودش چو شد و حال + بدیه نسبت و در شرم  
با دل چاک سال حلت گفت + محمودات الیه بافت ازان + و یک سبب و در دختر گذاشت یک صبیبه  
بسر ای الحق سبب مولا نور الحق گنجدانند و یک سپر گذاشته فوت کرد و صبیبه هم به برادر زاده اش منسوبت  
و دو سبب و در دختر فار و دو سببش محمد عبدالطباع نام دارد و تحصیل کتب رسیده نمود و صورت تدریس نسبت  
نگاشت و دو سبب و یک دختر از نظر صبیبه عم نام محمد صبیب که با و گنجدانست دارد و سببش سببی بالجو حسن حافظ  
قران است و تحصیل کتب رسیده میکند خدا او عالم گردان و سلامت مکار دارد و برادر کلانش ملا عبدالاکبر  
رحوم نیز دو سبب و یک دختر گذاشته فوت کرده بود و دختر با مولود تعالی که خدایش و یک صبیبه گذاشته  
فوت کرد و آن صبیبه بسیار زاده مولا بود و منسوب گشت و فرزند از خدا آ نهاد و حفظ خود سلامت  
و سبب کلانش عبدالواحد موسوم گشت و تحصیل علم نجیبست ملا ایا الحق مرحوم کرد و بعضی کتب در رسیده

که باقی بود بخدمت جبر خود در مداس رفته تحصیل نمود و بوجه تصدق اتمامی ملکه وارده شهر مذکور گشت  
 و ازار الکرین اسبابی گشت بدین صاحب که احکام اول عدالت نظامت ملک بجا بود همیشه حاضر  
 میشد چون صاحب مذکور بسیار مروت و قدر دان طلبا بود و لاجرم و بسیار سلیقه و سلیقت که بر وقت کار کرد  
 شکر کرده خواهد شد درین بین قاضی القضاة نجم الدین علیخان مرحوم ازین عالم فانی ملک جاودانی خرید  
 لاکن تمامت موقوفه بجا نشان از قدرت صاحب مذکور خارج بود از خیریت صورت نسبت بعد از آن  
 منعی سراج الدین ملی خالصا صاحب نیز در گذشت و بجای شان شخصی حکیم مقرر گشت درین حمین و بعضی ثانی  
 گذشت و حصول مرام نگشت آخر بنگاه ملک دینی و غیره مفتوح شد یعنی روشک ضلع از انبساط  
 به مشاهد و وسع و بچاه رسیده صاحب مذکور مقرر کرده فرستاد تا قی انجام بود و اکنون تبدیل شد در ضلع  
 پلنی پت کرنال رفت و مفتی آنجا بجای شان منصوب شد و این بزرگوار هم حوصله پوری میداد و نعمت  
 حکومت و حوصله قاضی القضاة و صدر الصدور دینی که در السلطنت دست داد خدا استیلا میسر گذاردند  
 در وطن آمد بسبب یک قصه که بایک از برادران پیش آمد نفرت از وطن دور رود او قسم خورد که دست نزنم  
 نیاید و اگر آید از وطن فرنگی محل قیام نکند چنانچه بعد آن وقت که میبارد بنگون آور مکان ملوک عم خود  
 که بیرون فرنگی محل واقع است اقامت نمود و ازها بجا بکلمه روان شد و از کلمه بدینی رفت و آنجا  
 ملازم شد و از آنجا باز بنگون نیامد است و یکسپردا و سبب به عبد الوحد تحصیل کتابت و بی خدمت مولو  
 قدرتی و نیز بخدمت مولو سراج الدین مرحوم و این کاتب یعنی عنه و عم خود مولو عبد الوحد بکلمه بوجه  
 حیدر خید صورت تدریس است و بچانه عم خود مولو عبد الوحد بکلمه اشند و وجهش فوت کرد و یک دختر  
 گذاشت و آن هم بقضای الهی پیوست اکنون و کند و حق تعالی او را با والدین سلامت و از او اثر  
 معاش ایام بعبست میکند از زیر که نشا بره و الدیاجرا و شان که بنام او شان مهر بود از کثرت معاش  
 نشان آنکه نام نموده مندرچیان اسباب بظاہر بنیاد شده که دیگر آن حق تعالی کنشای بر او نماید  
 بفرست نگاهدارد و بسبب خود خورده به عبد الوحد بنام نهاد و در فرسنگی بخدمت جبر خود رفت و مخفقات از عم  
 خود مولو عبد الوحد رسد خوانند و مقبولات از دیگاران و مقبولات بخدمت جبر خود تحصیل نموده و دستور



از روح او با دختر مولانا علاء الدین بست و همین جا بود که حضرت از خیالم در گذشت و عم خود من هم  
در وطن بود و آنحضرت نوبت مدرسی در اس با بنیاد روان حال میسر نگشت و قائم مقام مولانا قدس سره مومنان  
علاء الدین را حکم که گنیزد خاص دعا داد و بود و علوم و ولایت داشت مگر گشت این معنی خبر یافتند این شهر  
حسب طلب با نائب نواب اسراکن ملقب به بن جنگ بود روزی در این شهر شنیدم و غزل و مولانا علاء الدین و قیام خود در بهر  
مولانا خرم میدخواست از نواب بنامه اسراکن چون نواب مومنان علاء الدین را بطبع خود میدخواست و در این مکره بود و این شهر  
مگر مدرسه خاص مولانا را که ملوک و خریدار کرده بودند و بهیستند که در مومنان علاء الدین را با دیگران داد و هر  
مولانا با بنا صنف تقسیم نمود و نفع به بیشتر مقرر ساخت و نفع به مومنان علاء الدین احمد و چون مومنان علاء  
که در مشاهیر نفع بسیار اوقات ندیده برادر زاده خود را قائم مقام و مختار خود ساخته اند و گشت خباکی  
مدرسی مدرسه مولانا مومنان بنامه مومنان که در مومنان علاء الدین مدرسی در شهر خود بود  
تا به دور گذشتند و هر دو مدرسه بر باد رفتند و بیگانه شدند و مومنان که در مومنان علاء الدین مدرسی نگردد و در صورت  
تخلف از سر کار نواب و یک صد و هفتاد و پنجاه و پانزده سال از سر کار انگیزی در این شهر عوض جایگزین مومنان  
ایمانی مایه مومنان که در مومنان علاء الدین مدرسی مومنان بحال المومنان احمد تقی سلم  
سجده است عم خود کرده و بعد از آن نوبت و اکنون نواب انجا که خود سال مسترس میدید و شاهره و صد  
و پنجاه و پانزده مدرسه مومنان مومنان که در مومنان علاء الدین مدرسی مومنان در شهرها پیور و رام پور  
و بهار و در اس ماند و مولانا کوشش بنی در تعلیم و تدریس و بنام و گشت به رسیده تمام و کمال با او مومنان  
و تقی و تدریس خود و در وقت مومنان مومنان و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان  
و سکه این راه در نظر او نشد و نوبت ملال بر خاطر مولانا بپایانید و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان  
من علم ناید بگشت و توقع تدریس از میان برخواست و همین مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان  
با راولی آنچه مولانا از نواب و رسا و گیان دیار یافته بود او را با مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان  
ایمانی مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان  
و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان

تجارت داده و سنان آن بیان نموده نقد و از دست او در برودند و بعضی ارباب و آتش زدگی نمودند  
آخرش مجلس شد و بجایه مقروض گشته روز اندر این گشت و از آنجا چیزی بجزی تحصیل امرال کرده باز  
مراحتت بوطن نموده چندی اوقاتا سپری کرده که خبر وفات مولانا رسید و درین شهر ماندند و از امرال  
چون معالجه کرده سابقا پیش آمده از آنجا حضرت شد سیاحت کلمکاهی گیرود و بر این اتفاق اذن گشته  
افتاد از آنجا آمده بپنجه تاقاست داشت چون جای وجه کفان مسینه شد تا جایا به بر این وانه شد  
تا در آنجا بود و مشاهیر و حکیم صدر و پیمبری یافت پس این ان سیاحت شهرهای ملک و گس نموده بطن  
مالون آمده چندی سرفقه ماند پس اذن باز روانه بر این گشت رسید ای ملکته آمد دست اندر تاقاس  
بخیره و عافیت بمنزل معتمد رساند یک پسر بی اسمی به اسم حکیم نام و در تحصیل کتب و ریاضت و متوسطات  
از اول خود و مولوی دام و مطولات از مولوی نور الحق مرحوم نموده بعد بر این علوم صرف نظر است و اول  
همین کار در صلاح و تقوی شعار و تا خود گردانیده است شب بیدار می نماید و این چنانکه با بایت میکنند  
حق تعالی او را جامع ظاهر و باطن گردانید و مهت بخیر است طلب علم معلون میاید و از ان باقران عبید الرحمن  
سید به افضل قیام خانه مولانا در حقیقت از ذات اوست حق تعالی او را سلامت داد و بوجیت از شاه  
نجات است و ساکن قصیه که می نموده دو سپر کی مسی عبید الحکیم که حافظ قرآن است و تحصیل علم  
می نماید محمد فخر خود سال و در دفتر اد حق تعالی آنرا از اعلیایات و آفات محفوظ داشت و به طبعی سانه  
و سپر انش را علم و عمل نصیب کند از آنجا نموده است تبه بران و این تمام مناسب است که اکثر شهادت  
مستعمل خوانند گشت باید دانست که در هیات مولانا شهید عالیه الرحمة و العفوان سپر کلانش ملا محمد اسعد  
ملک و کن بخیر است بادشاه او را که زینب عالمگیر بود که در آن زمان در آن ملک قیام داشت  
بجهت تحصیل معاش روانه گشته و بخیر است بادشاه چند سال قیام داشت و یک سپر خود سال بود  
به اعلام مصطفی نزد والد خود در وطن گذاراشته بود و بخیر ملا محمد سعید فز زینب در وقت شهادت مولانا  
حاضر بود چرا که ملا نظام الدین هنگام فشتاد مولانا اقسامه و عجز و دیار این شهر داشت و با محمد  
دوازده ساله بود و زینب بعد شهادت و قدس سره از آنجا بمنزله کوه غنیمت بقیه از نسیب و کوه ان مانده

یک دور

باید آویس تمام در حفظ الحاقه خود گذاشته روانه ملک دکن بخدمت پادشاه مذکور برآید و از آنجا  
دیک سیر شیر خواره مسیحی احمد علی بن کین که در عین وقت شهادت مولانا متولد شده بود مع والده آن  
پادشاه خود سیر و از آنجا بگاه پادشاه فرمان معافی فرنگی محل کماز سکنات مشهوره ملکه کاننوبو حاصل نمود  
راحت بوطن کرد و در بنده سبوی والده خود مشرف گشت و بواسطه اهل ایلیان نزول بدشتا و نیز فرمان  
نادر که بر محل ندرت قبضه نموده و همه فرزندان مولانا کشیده اسیر و والده خود آنجا مقیم ساخت و حیدر  
خو هم اقامت نمود تا حق تعالی اهل خانه او را بفرزند سے دیگر که به عبدالفریز موسوم گشت باور گردانید  
با رعایت خود را بفرزوریات چند جنبه بطرف ملک و کن بخدمت پادشاه مذکور معطوف ساخت و نظ  
مرد دل نموده سخنبر او حاضر گردید و استحکام مقدمه معانی محل مذکور نمود چرا که اول فرمان باین مضمون  
بنام کردی ابد گمشو که در آن زمان شیخ محام الدین برادر عم زاده ملا مرحوم بود حاصل کرده که هر سکن  
ملا محمد سعید فرزند از جن و اولاد قطب الدین شهید براسکونت خود و دیگر فرزندان شهید مذکور در ملکه لکنیو  
تجزیه نماید آنرا سپرد او کند و قبضه او در آورده و این فرمان را آورده بکروی رسانیده و از سکنات نزول  
سکری فرنگی محل را پسند کرد کروی بران محل قبضه و گمانیده و او پس همه عیال و اطفال خود و اولاد  
شهید علیه الرحمه در آن مکان در آورده و ساکن گردانید و خدیجه براسانضم امور آن ضرورت نشان استقامت  
نموده باز اگر رفتن فرمان معانی محل مذکور و استحکام و جوایز بوسیله شهید مذکور علیا لرحمه و هم حکام  
و یہ معانی خود گشت که در سکار سیر رخ واقع بود و در سته دیگر امورات بار دیگر بخدمت پادشاه رفت و یک  
نموده اسناد حاصل کرده روانه وطن ساخت و خود بها خجایم نموده و حقوق بعضی مواض این عالم را  
سلاک بنامد آخر امید و داغ حسرت بر جگر والده اش نهاده و فرزندان خود را سال خود را مقیم ساخت  
قدس سره صاحب کمالات ظاهری و باطنی و اولادیا زمانه بود و برادر کانش ملا محمد سعید نیز در آن ایام در کین  
نزد پادشاه بود و بخدمت صدر الصدور بر با پوسه فرزند شد و اینجا بجز ملا نظام الدین و ملا خدیجه که در  
بودند در زمان بزرگی نبود چرا که فرزندان بهر و برادران خود رساله و شیه خواره بود و متکفل آنها اهل خانه  
شهید مرحوم باجانت زوج ملا محمد سعید که بسیار با عقل و شعور بود و میگرد و حفظ کواند و غیر هم زمره او گردید

از محبت صندوق کواند و مکان سکونت امام سعید که در محل مذکور تجویز شده بود و نامه و ملا نظام الدین  
و ملا محمد رضا نظر بقبل و فرستاد و محبت به ارج مذکور خود با او اب و نیا و خیز دست و پیش می آمد و در کتله  
والله ماجن خود نمیدانستند چون اطمینان از امورات فائزات احوال گشته ملا نظام الدین بر احوال  
علوم و از اطراف شد و انچه می دانست بر سینه بنده حان نظام الدین است که تا زمانه و خاصه لایحه می نویسد  
و علامه عمده بودند و تحصیل کرده و در امور آن کمال حاصل بجای کتب قدا و متاخرین و تدوین طبع و بوی ساخته  
که هرگاه بلکه نویسد و حاصل فرغانه گشت و در تدوین طبع و متغول شود و حل مشکلات مسائل عقیده بتقلیه  
محتاج بر یکدیگر می شد با خود حل مشکلات و گیلان می نمود و تعلیم و تربیت بر او خود و ملا محمد رضا و بزرگان  
از اول و صد و ن گشت بجز که هر یک بمرتبه و فضیلت و فاضل کمال گشت و متباین شغل شد و ملا محمد رضا اول  
بر او خود تدوین طبع علم میکرد پس از آن که او را از ذوق الهی بر او نگذرد و بر و جایست حضرت رسالت پیام الهی  
و سوره دعوت بحیث حضرت شاه سید عبدالرزاق با سنو قدس سره و اجابت حضور بر و نموده یک در در مینمونه  
اول معیت کرد و پس از آن روانه گشت و احوال زیارت و نموده و حج بیت الله را و با الله شرفا نماز گشت  
بعد از امر حج بیایست زیارت بزرگان بقول شریف رفت و این ایجاد عالم را بسیار از خود و ملا نظام الدین  
که من پسین شهر سیده آمد و بنیاد بزرگان مشرف گشته و ملا محمد رضا ازین حال با بع عمیال او خبر داده فرمود  
که فاطمه حج دارین بر او مزارعت و در بغداد و خود از بعضی گویستند آن گشت و ازین رو از او گشت ملا محمد رضا  
تحصیل کتب و سینه بنده پیش نموده و در جنب او تدوین شغول گشت و لغات مفصله نموده و شغل مسلم و مائیه  
بر حاشیه سید ابهر و شرح تهذیب جلالی و مائیه بر حاشیه سید زکریا شرح موائف نوشته و اعتبار تمام در باب  
علم و الدین شهر می آورده و تکلف بنده و بطه و قدا فائز و وجوهات رایست چنانکه میبایست نموده و این  
عم بر کوشش را بوی ترد و در کوشش می آید و اسوات و نیا و خبر دار نیست فقط توجه بر تدوین عمده میباید  
از مردمان میگفت که بدست میان اصحاب علم الحق نظام الدین نظام الدین شد که او نشان ملاست و در این  
همه امور و بیخورد که فتوایین باطنیان تمام تدوین علوم شغول میباشند و انصرص چون کار و بار همه بزرگان از  
او نظام سے یافت و سعی در باب معانی و مجیره با و متعلق بوده و از سابق بیاره که از خود زود و الله او با احتیاط تمام

القول هم که اند و اسناد تبعث فرزندانش مازند و یکی از آنها کفیل تلقی و قوی امور است ریاست مازند و خبری  
فرنگی محل بفرمان باد نشاء معانت شده بود لیکن بیایای متعلقه آن قریصه میدادند و بهتر و سر به میدان  
بسیاسی حمید ملا احمد بجهت زین و زینبند و سر به عیبه گری نهادند و سر خطراک این نام او نوشته دادند و چون  
سبب حکمیکه و الا نظام الدین داشتند که غلط است و زانوا بود پس که خبرت او داشتند و الا محبت  
میگردیدند و کلاوشان مالک اندر چه خواهند گفتند بر این اختیار زانرا با این سخن شرا نما از خود دفع میکردند و الا  
انچه بنا سب ریاست و زمیندار است محل می آورد و این هر دو بزرگوار با هم توانی محلی داشتند حضرت مولانا  
قدس ه این برادر زاده از زاده افزونان خود میدانست و این برادر زاده و حضرت مولانا قدس ه از زاده  
از بزرگواران انما شدت هر یک ترهان میگردد و نوعی جدائی فیما بین یافته می شد و تا زینگی مولانا مطیع  
گذشت و موضع مذکور که سرکار بر این در خراب با ولانا شهید ملا محمد سعید با اسناد حکامی که هنوز موجود است  
معانت کنانیه بود پس از آن تحصیل فرامین اوشاهی پس از آن استحکام نمودند و بلا شرت غیر می بران قاضی  
کی از اعماش دران دعوی کرده و حقیقت خود دران مذکور که عاقبتی حکم والی است والی ملک هر کس که  
عطا فرمود مالک است و گیلان دران شرکت نمی سوزند اما این عانی جدی مشترک بود میان همه فرزندان مولانا  
علیه الرحمه و فرزندان دیگر نظر بر بی بلا احمد عبد الحق و ملا عبد الغفر نیزه نمودند اگر گفته و با آنکه از اشتنا چنانکه بعض  
آنخاص را در انکه بطریق مانشیه بر ساله مناقب زانویه تصنیف حضرت مولانا نظام الدین قدس فرموده است از  
حیه انیمی محض سبب بین کردن او داخل مساوگرت و حقیقت این اصل نیست ملا احمد عبد الحی و ملا عبد الغفر نیزه  
بر معانی بهی خود قاضی بودند و آنچه بود میان بر چا فرزندان ملا شهید تصنیف است آنچه از خطرات و  
قدس سر می آورد چها حصه تقسیم شد بر چندین نرات باغات سها بر چها حصه تقسیم شد و در این طریق و فرزندان  
هر چا بر بیان مستمری باید هم از بعضی در همین عایشه نوشته که چون کواغذات و اسناد بدست فرزندان مولانا  
عبد الحی افتاد و از بوقت دعوی دیگر برادران میگردد که اسناد بنام نهنگان مایان است و انچه است و گیلان  
تقصیر بر مالک که رسید و مقبره خود بسیار سید زنده و معین است که بر این ظاهر نمی باید و این مصدره حق است که  
اسناد بدست فرزندان ملا عبد الحی است و لیکن این امر خلاف واقع است که انچه ملکیت او نشان نیست بران ملکیت

طاهره نمایند و باین اطهار صرف از کلبه آنچه پیدا کرده بزرگان او نشان است از الهیه مولی خود می مانند  
و میگویند و شکایت در دست دارند و این بزرگوار چون آن مندر از یه و بر تحقیق نالی مطاع گشته  
چنین حرفها نوشته و باین آنچه سابق بقبضه چهار بر او را در آورده بر نحو یک قبضه صرفت و در اول  
واقع شده از الهیه بر قرصیدار زنده و تعیین و تمیز را خواست که در آن راه می دهند و در فصل اول  
ضمیمه در مذکر اولاد مولی عبد الجابح نبیره جناب مولانا عبد العالی قدس سره و سپیدان میرانست که بعد از ولادت مولی  
ابوالحسن پسر کلان مولی عبد الجابح ساسه پسر دگر موسی به عبد الرحمن عبد انقضا و ایوب تریب کای خیر جناب  
غراسمه غمایت فرمود مولی ابوالحسن بعد حفظ قرآن مجید تحصیل علوم و در سیه خدمت مولی عبد الجابح فرموده که  
مولی عبد الجابح هم کوی باشد و چند اولاد کثیر بوجود آمدند که یکی از آنها زنده مانده و بجهت خدمت جناب  
مولی انقضا و ایوب تریب مولی قدس سره فرود و تبارخ سفیدترم شد و در حدیثی که در علم جوانی ایشان فانی گشت  
مولی عبد الرحمن تحصیل کتب در سیه فرود و در شهر حیدرآباد و کن ملایم است و هنوز عقده خود بجای بسته است  
خداوند کریم زنده و خوش دارد و پسری که مولی عبد الجابح بعد تحصیل علوم و در سیه بیت خدمت مرشدان  
مولی حافظ محمد عبد الوالد قدس سره و در وقتیکه کوی از دنیا فرود می سپرد سوم به عبدالتا و یک دختر  
دارد جناب ابوسعیدش را علم و فضل عطا کند و بر طبعی سازد و سپیدان که مولی عبد العالی التراب نام داشت  
حفظ قرآن مجید نموده جمله کتب در سیه خوانده فاتح الفرائض خواند و صاحب استقوا و کامل گشت در سن سیاد و در سن  
شباب بعبادت سل و در وقتیکه در گذشت و در حجاب اولی علیه السلام حجج الوری میوست اما سر و اولاد الهیه چون  
و در آن حسرت بر دل غمزیان گذاشت و قبری هم نگذاشت که باعث یادگان آن مرحوم میشد و بجهت خدمت  
جناب مرشدان مولانا حافظ محمد عبد الوالد قدس سره داشت اما صدیقه مولی عبد الجابح مرحوم با مولی عبد الرحمن  
مولی مولی قدر تعالی مفقود گشت که به مولی اولاد از مغایم در گذشت و مولی محمد عبد الجابح از آن مساعدت نماند  
انتقار کرده در شهر حیدرآباد و کن تبارخ است و در سیه هم شوال شده لاجری و اهل با یک احاطت گشت و  
فهر مولی محمد غضنفر نون شده ضمیمه در مذکر اولاد مولی عبد الجابح مفقود میماند است که جناب  
دو دختر شده است و دو فرزند و دو دختر گزاشته و تکلیف باغ ضوال خواندند پس کلان مولی عبد الجابح

از تحمیل کتب و رسیدن حفظ قرآن شریفی تا آنکه از آن فریاد می نمود با حبیبیه که در آن وقت نقلی مفسر کرده اند با سب  
و در حبیبیه و سب کلماتش موقوفه بود الخالق کتب رسیده خواننده با حبیبیه که در آن وقت مفسر مفسر مفسر مفسر مفسر  
یک حبیبیه از لطیفه در عهد انتقال زوجه او با حبیبیه که در آن وقت مفسر مفسر مفسر مفسر مفسر مفسر مفسر مفسر  
یک حبیبیه در و سب روی موم عبدالحق که بنویسند با عقد او شده و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
خداوند کریم عالم گردان و سب  
عبدالحق مفسر حفظ قرآن مجید زوجه جمله سب رسیده سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
تیس سب  
مشرف گفته ز راه و صواب تصدیق فاضل کمال و ان تصدیق قبول با حبیبیه شیخ محمد تقی مرحوم زوجه از لطیف  
یک سب  
و محبت پر خود از آن جمع و زیارت و ضلالت علی الصلاة والسلام هم مشرف گفته و محمد اکرم با حبیبیه  
عبدالحق موم کلان خویش کساح کرده یک سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
موم کلان خود که کلمات تبارک گشته فوت شده موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
از لطیف زوجه تا نیم سب حبیبیه در و سب کمالان موم عبدالحق موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
محمد موم  
در ذکر زینب ان لا محرم ضاقت سب  
در ساله عمده الوسائل گذشت و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
دو سب  
با محمد حسین عبدالحق فاضل و طبیب حاذق بود الا لکن عمر جوانی که نمیدانم در علم است و در سالی که در آن گشته  
سبا ضرفق از شیال موم گذشت و آن وقت موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
بخود موم  
او افر عمر را سفر فیض آباد پیش آمد و آنجا پیش رو روانه موم گشته و در راه موم موم موم موم موم

قریب بولہ سید ازین عالمی سبک چارونکی خرامی و یکایک پستہ خستہ گزاشت یک صبیہ و لاواروست  
 و عقب نگذاشت و صبیہ دوم با شیخ عبدالوہاب میرہ شیخ مسلم الدین سماکی گفتا شدہ از اولیک نامیہ  
 متولد گشت و آن صبیہ با پسر سید مولانا انوار الحق قدس سرہ کہ اسرار الحق نام داشت کہ گشت یک پسر  
 و دو دختر و پسرش نیز کہ تترار و دترار نامش یک پسر و تترار و دترار نامش و صبیہ غیمہ ملا محمد حسین علی اہل حق  
 فخریہ بودہ و در سن بالگد گشت و صبیہ حیرتین فخر علیہ پسر شمس الدین گنڈا شدہ از اولیک نامیہ متولد شدہ  
 کہ با برادر شیخ سبک ساکن مفتی گنج گنجی باشدہ و یک دختر داشت کہ با برادر خردارش شیخ جعفر علی ساکن مفتی گنج گنجی  
 گشت و زینہ است و بنیاد داریہ شیخ عبدالوہاب سبک یک صبیہ کیہ زینہ نہ گذاشت و پسر ملا محمد  
 سعید الدین نام داشت تحصیل کتب رسد نمودہ لیکن بیب بومیاری و در کار زبرد رسد گری اختیار کرد  
 پسر ششم سواران ملازم گشت دو لیسہ و یک دختر کیہ سید عماد الدین دوم عبدالرب عرف مشایخ میان  
 گزاشتہ فوت کرد چون پسران اول اتفاق سکونت بشیر و قصبہ سبک چانہ عبداکر خود اتفاق افتادہ و انجبال  
 محض بودہ از قیمت ایشان از صورت خواندن نسبت بچکارہ ہاد و جمل کہ فرما گشتہ اند آخر عماد الدین بکوشش  
 سوار خطی پیدا کردہ و یک پسر و دو موسوم بہ کمال الدین اول بقدر سواد پدیریم سبک گشت و با دترار کو  
 ملا والدین گنڈا شدہ از بلطن او یک دختر دار کہ بچہ غنیمت اسپر مولو کو جو مید کہدا است و محمد مشایخ  
 سبک گزاشتہ کیہ محمد شائق دوم محمد فقیر الدین سید محمد کرامت الدین معروف کہو محمد شائق چینیہ خوانندہ  
 و فقیر الدین سواد خط و کتابت و از و کو تحصیل میکند خدا عالم فریب اگرانہ تا اینجا احوال فرزندان مولانا  
 قاسم سرہ ختم شدہ و الحمد للہ علی ذلک و الصلوٰۃ والسلام علی سولہ و صبیہ محمد و آلہ اصحابہ جمعین این  
 تحریر در سنہ ۱۰۰۰ ہجری کیا کردہ و در مسجد و در کتب خانی علیہ علیہ و آلہ سلم ہاتھام سیدہ بانہ و فرزند  
 ضمیمہ دیکر اولاد مولو کو عماد الدین و مولو کو محمد شائق و مولو کو فقیر الدین و مولو کو کرامت الدین و مولو  
 کو عماد الدین و پسرانہ سالی عبدالہ تعالیٰ پسران کان خود مولوی کمال الدین عرف دیکر نو ذرا بلطنش یک  
 پسر موسوم بہ عبدالکیم و یک صبیہ بودہ چو آمد صبیہ با مولو کو جمیل الدین برادر عم و نام گنڈا شدہ بود اولاد  
 رو بہ کردہ و خوشی و سعین شباب جان بجان آفرین پسر و مولو کو عبدالکیم پسر شان زینہ است و از بی شوقی

محمد



تحقیق کتب درسیه نگارده در نصاب سه سکونت دارد و مولودها و الدین همین یک سیر گذارشته در وقت درم  
ماه رمضان ششم هجری اقبال نمودند و در سجده نون شدند و مولودها که در شایان مرد یک سیر موسوم  
به محمد حسین دارد و محمد حسین از تحقیق درسیه فراغت گرفته و طلب معاش سرگردم گردید و بیست و سه درس  
تدریس فرموده با صبیحه شیخ علم الدخان خود در عقبه باهنگی بعد اقبال و مال خود ایش از دواج نموده عهده  
تحصیلا در ملازم سرکار الکبریست جناب و ارب العطا ابرار اولاد عطا کند و بیست و پنج مرتبه فرزند مولانا  
جناب مولودها فقط محمد عبداللّی قدس سره دارد و مولود فقیر المد که با دختر مولودها مولودها که در شایان مرد یک سیر  
یک دختر داشت و دختر مذکور در طفولیت با مولود بشارت المد گذارشته و بیست و سه سال از نوجوان درگذشت  
و مادرش نیز بیغم و الم صبیحه جان بجان آفرین سپهر بعد اقبال و در حجه و مولود فقیر المد عقد نهانست و نگارده  
لا ولد است میانیز مولودها که است المد معروف به کبود و سپهر یک دختر از اهل صبیحه مولودها  
محمد جواد موسوم که در عقدش بود و مولودها شدند که بیست و سه سالش موسوم به بشارت اسد اولاد صبیحه مولودها  
فقیر المد خوش خلق بود و در جوانی در عمر پاره سالگی بجا رفته حیجاب ازین جهان درگذشت بیست و سه  
عقدش با صبیحه مولودها غنیم المد حرم شده بود و بجزت شش ماه بشارت المد بجا رفته و نیاست فانی را  
در عالم جوانی و دواج نموده طرح اقامت ملک اقبال داشت و عقبه گذارشته و سیر در موسوم به بیست و سه سال  
با صبیحه شیخی نهال الدین مد موسوم الفچوی که گذارشته و بعد از آن بیجاری ملازم آنکه بیست و سه سالست و بیست و سه  
مولود محمد جواد موسوم دارد و یک فرزند موسوم به هامت المد که هنوز در سن سال است و حفظ او آن  
نیاماید و صبیحه مولودها که است المد با مولودها که گذارشته یک بیوی دختر گذارشته در عالم شایان  
بجوار رحمت الهی بیست و سه سال **خاتمه الکتاب** مبره عاصی عمر انعام المد که بیست و سه سالست و بیست و سه  
انصفت گذرین التماسی و دارد که جناب و الدیاج علی الرحمه احوال اولاد فرزندان جناب مولانا  
قطب الدین شهید قدس سره مائده هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در این رساله تقصیر نموده  
فیض نثر داده اند اتفاقا در سه مطالعه در ساله که نمودم در این ناقص گذارشته که  
کسانیکه اولاد و اخلا بزرگان و عزیزان که سیر از تصنیف کتابها بوجود آورده اند و گذارشته

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

در این کتاب نیست بجز تفسیر و شرح کتاب کرده ای نهایت مناسب و خالص از فایده و نفع  
 ناظرین با تمکین بخوابد و بنا علیه اساس اولاد غرضیان و شرح کتاب کرده ام پس چنانکه  
 در کتاب نه فقط تفسیر نوشته ام الحاق لغت است که بعد تصنیف کتاب بدانها فرستاده ام  
 بنویس علی السلام و آله و سلم علی منوره ام که از ترمذی و کاتبی باشد فتمت تصنیف و الحاشیه علی الامام  
 و الصلوة والسلام علی سیدنا محمد خیر الانام و علی آله الوظام و اصحابه الکرام فقط

### خاتمه الطبع

پس از حضرت و در عالم آفریننده جمیع مخلوقات و آدم تحت سرور انبیا صبیح خیرا رسول کرم و مقبت امیه الهام  
 اصحاب کبار نسبت بنیادین اعظم صلوة الله علیه و آله و سلم جمعین متزود با دکه درین هنگام فرخنده فرجام سلاطه  
 عجلاله نافع مسیحی **انحصان الاربعه** تذکره کرامات و خرق عادات زبده الاولیاء عمده الاولیاء  
 مطلع انوار کرامات منبع محالی الملمات سلطان مشائخ عظام قطب مقبوت مرشدان حضرت مولانا محمد  
**انوار الحق** رحمه الله علیه باحوال اولاد قطب الاقطاب فضل الخطا مستبح صفوات روحانیین در اثرت نوارث  
 صدیقین حضرت مولانا **قطب الدین** الشهداء الساکو رحمه الله علیه یعنی خاندان علماء دارالعلوم و اهل  
 فرنگی محل شهر کهنوت شیخ و توضیح تمام تصنیف شیخ الامام مقداد طوائف الاسلام مولانا الاعظم سراج  
 و الحکم مستند افاضل العرب و اعجم استاد و الجهادیه مقبول با کلاه کبریا حضرت مولانا **ابوالسدر**  
 قدس سره کلمه زبده العیال عمده الفضلاء صاحب برق و صفا مومنان **محمد انعام اسد خان** بجا  
 و طی کلکله و نام نظام بنض افاده امام و آگاهی خاص عام لنبایش تنوید خصال طالب کمال صاحب فہم و ذکا  
**مولوی محمد انعام اسد صاحب** بتصحیح جامع محقول و منقول مواد فروع و اصول خیاں مومنان  
**محمد احسان اسد صاحب** بتایخ ۲۲ ماه محرم الحرام ۱۲۹۰ هجری بنویس مطابق یکم جنوری ۱۹۰۲  
 شنبه بابتہام امیر العباد **محمد یعقوب مطبع کارنامہ** واقع دارالعلوم و اهل فرنگی محل چاپ طبع  
 پوشیدہ مطبوع طباطبائی خاص تمام گردید

# نسب نامه که بعد تحقیق بسیار و دقیق بشماره بیست و یک ذکر کرده است

اقر العباد محمد انعام الله بن مولوی ولی الله بن مولوی حبیب الله بن مولوی نسب الله بن مولوی احمد بن محمد  
 قدس سره بن مولوی محمد سعید بن ملا قطب الدین الشیبانی السامانی قدس سره از عا بن مولوی عبدالمعین  
 بن مولوی عبد الکبیر بن شیخ الاسلام مولوی احمد بن مولوی محمد حافظ بن شیخ فضل الله بن شیخ  
 محی الدین بن شرف الدین بن شیخ نظام الدین بن قطب العالم شیخ خواجه علاء الدین الانصاری الرضوی  
 شیخ خواجه اسمعیل بن خواجه اسحاق بن خواجه داود بن خواجه غزنی الدین بن خواجه جمال الدین بن خواجه  
 دوست محمد بن خواجه پیر غیاث الدین بن خواجه پیر غیاث الدین بن خواجه پیر غیاث الدین بن خواجه جمال الدین  
 بن خواجه ظفر الدین بن خواجه سلطان محمد بن خواجه نظام الدین بن خواجه شهاب الدین محمد بن خواجه عوض بن ابویوب  
 بن جابر بن قریب باری بن خواجه ابواسمعیل عبدالانصاری بن ابی منصور بن شیخ بن جعفر بن ابومعادی بن محمد  
 بن احمد بن علی بن جعفر بن ابی منصور عبدالانصاری تابعی بن ابویوب الانصاری من اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم المشرفین صلوات الله علیهم اجمعین و سلم در کتب معتبره و مشتمل  
 تهذیب الاسماء و اللغات امام نووی علیه الرحمه و صاحب النسب معانی در ذکر ابویوب الانصاری  
 الخزرجی البخاری الدنی موشته اند بر خالد بن لاید بن کلیب بن ثعلبه بن عبد جوف بن غنیم بن مالک  
 بن النجار بن ثعلبه بن عمرو بن الخزرج بن حارثه بن ثعلبه بن عمرو بن عامر بن امرؤ القیس بن ثعلبه  
 بن مازن بن مازن بن المازون العوب بن بنت بن ملک بن زید بن کهلان بن سباین لیسج بن  
 یعرب بن قحطان بن هوذ بن النبی علیه السلام بن صالح بن ارغشته بن سام بن نوح بن کلثوم بن شلح  
 بن ادریس علیه السلام بن یزید بن حمائل بن قتیان بن انوس بن شیبث بن آدم علی نبیا علیهم الصلوٰة و السلام  
 در تاریخ و نظام النعمانی المسموئی قول است که ارباب تاریخ را در نسب قحطان قتل است که برینند که در عام بن شلح  
 بن ارغشته بن سام بن نوح علیه السلام است و بعضی بر اینند که او از اولاد امجد است و نزد بعضی او خود  
 یهود است و بعضی گویند که برادر زاده یهود بود و زبیر بن جبار گفته که قحطان از اولاد اسمعیل  
 و این قحطان بن اسمعیل بن نوح بن بنت بن قیدار بن اسمعیل علیه السلام است و الله اعلم بالصواب

این کتاب است  
 نقل شده است  
 است که صاحب  
 رسول الله صلی  
 علیه السلام است  
 جهت آنکه  
 مشتمل است  
 صفحات آن  
 در کل  
 در اول  
 در اول  
 در اول

صیغنامه کتاب اغصان الراجعه للشجره الطيبه

صحيح	غلط	صحيح	غلط
پیشین	سین پیش	۱۱	۷۹
طی	ولی	۷	۸۵
الکون تم ام می برت	الکون تر ام می برت	۹	۸۹
دکنوز	وکنوز	۱۴	۱۰۳
منازلحق	فنازلحق	۷	۱۰۴
مقوه	فقوه	۱۵	۱۰۵
نوده	نوده	۱۲	۱۱۶
۵۳	۵۲	۵	۱۱۷
معمور	معمور	۱۷	۱۱۷
رقبه	رقبه	۱۱	۱۱۸
حضرت	مضرت	۲۰	۱۲۰
خواست	درخواست	۹	۱۲۳
اوری	اوی	۱	۱۲۳
میزدسته	میزدسته	۳	۱۲۳
عبدالحق	عبدالحق	۱۷	۱۳۷
اورا از طین	اورا از طین	۵	۱۳۸
من امد التوفیق	من امد التوفیق	۱۷	۱۳۸
عم زار	عم زو	۲۰	۱۳۸
مبولی	لما	۱	۱۰
قدس سره	قدس سره	۶	۱۷
ک	ل	۱	۱۸
بمان	جان	۲	۳۱
انوارالحق	انوارالحق	۸	۳۳
حق	جی	۲۱	۳۵
انوارالحق	انوارالحق	۱۱	۳۶
نگاردار	نگاردار	۱۵	۴۵
سجارت	سجارت	۹	۴۷
رو بعد	رو بعد	۲۱	۴۹
مردم این	این مردم	۸	۵۰
دینای	دینای	۱۳	۵۹
استغراق	استغراض	۱۳	۶۰
مراخصت	مراخصت	۹	۶۰
که دو بار این کور باره من این		۲۱	۷۰
بعیت	بعیت	۷	۷۲
او گفته	و گفته	۹	۷۶
سایه	شایه	۱۱	۷۷

